

مسائل و مشکلات زناشویی

نویسنده: دکتر احمد بهشتی

تذکر این کتاب توسط مؤسسه فرهنگی - اسلامی شبکه الامامین الحسنین علیهم السلام
بصورت الکترونیکی برای مخاطبین گرامی منتشر شده است.

لازم به ذکر است تصحیح اشتباهات تایپی احتمالی، روی این کتاب انجام گردیده
است.

پیش گفتار

از گردانندگان مجله زن روز که سلسله مقالات «مسائل و مشکلات خانوادگی» را برای راهنمایی افراد و خانواده های دچار مشکل خانوادگی و زناشویی ، چاپ و منتشر کردند، سپاسگزارم .

مشکل خانواده ها، از مشکلات بزرگ جامعه ماست و برای آن ، باید چاره جویی و برنامه ریزی کرد.

این مشکل ،از لحاظ کمی گسترده و از لحاظ کیفی شدت دارد. دلیل آن ، نامه هایی است که خوانندگان پریشان و گرفتار برای «زن روز» فرستاده اند و از طریق مجله مزبور به دست نگارنده رسیده است .

اکنون شما خواننده عزیز این کتاب ، با دهها و صدها مشکلی که جلوی انسانهایی را گرفته ، روبه رو می شوید و طبعا در صدد هستید ببینید برای رفع آنها چه پاسخ و رهنمودی داده شده است ؟

مشکل خانواده ها بی ارتباط با مشکلات اقتصادی ، اخلاقی ، فرهنگی ، دینی جامعه نیست و بنابراین ، اگر مشکلات جامعه رفع شود، مسلما بسیاری از مشکلات خانوادگی نیز رفع می شود.

اگر فرهنگ جامعه از زنگارهای آداب و سنن شوم طاغوتی و غیر اسلامی پاک شود، و اگر ایمان مردم ،که در حال رشد و کمال است ، به رشد نهایی برسد و اگر اخلاق اسلامی بر خانواده ها حاکم شود، و اگر اقتصادی سالم و پویا و اسلام در کلیه ابعاد زندگی مردم به جریان افتد، و اگر آرامش فکری و جسمی و روحی برای مردم تاءمین شود، به یقین از سنگینی بار مشکلات کاسته خواهد شد.

بار مسئولیت دولت جمهوری اسلامی نیز سنگین است . رسالت دولتهای دیگر، تاءمین امنیت ظاهری و خوراک و مسکن است و این ، رسالتش فراتر و در قلمرو ارشاد و هدایت و تهذیب و تزکیه انسانها نیز هست . امیدواریم که این دولت بتواند علیرغم مشکلاتی از قبیل جنگ تحمیلی و فشار ابرقدرتها در انجام رسالت واقعی خود توفیق پیدا کند.

احمد بهشتی

نداده اید! شما هیچ فکر کرده بودید که نباید احساسات یک دختر هفده ساله بی کس و بیچاره را به بازی گرفت و بالاتر از همه ، شما مهرداد را هم به باد استهزا گرفته بودید. من چه بگویم ؟ نامه های من دروغ نیست . پندآموز نیست . یک رنجنامه است و صحیح نبود شما آن را موشکافی کنید. آخر برای چه کسی ؟ برای خواهی که در میان افراد خانواده خود می گوید و می خندد و به هیچ وجه درد و رنج مرا درک نمی کند؟ یا برای برادری که بزرگ منشانه ، سایه مهربان و باشرافت خود را بر سر خواهران خود گرفته و آنها را مورد مهر خود قرار می دهد تا از دچار شدن آنها به سرنوشت من جلوگیری کند؟ یا برای پدری که از صبح تا شام ، برای آسایش فرزندان تلاش می کند و شب هنگام با قلبی مهربان و لبهایی خندان ، وارد خانه می شود؟ یا برای مادری که صبح با صدای نماز و قرآنش بچه هایش را بر می خیزاند و آنها را روانه مدرسه می کند و ظهر با دلگرمی تمام سفره را می گستراند؟... آخر برای اینها چه می گوید؟ آنها که نمی فهمند من چه می کشم؟! پس چرا باعث می شوید به من بخندند. در کلاسما ، دختری داستان زندگیم را خواند.

البته کسی نفهمید که این قهرمان ناقهرمان ، من ، همکلاس رنجورشان هستم و آنگاه شروع کردند به متلک باران کردن خانواده ام . من که تحمل این را نداشتم ، بلند شدم و از کلاس بیرون آمدم و در گوشه ای گریه کردم . آیا صحیح است این کار شما؟ آیا شما قبول می کنید که رانده شدگان جامعه ، این قدر عذاب بکشند؟ هیئات ، که ما از همه جا ناامیدیم ! از اینها گذشته ، بازهم از رو نرفته ام و برایتان از مهرداد می گویم ... شما مشخصات کامل پدر و محل زندان او را و همچنین آدرس مهرداد را از من خواسته اید. ولی حقیقتا باید بگویم که تا ندانم چه کاری با آنها دارید، نمی توانم به شما بگویم . من در

زندگیم فقط همین دو نفر را دارم . اگر آنها را هم از من بگیرید، خودم را می کشم . هر چه باشد، مهرداد سرباز است و در جبهه می جنگد. چرا می خواهید او را اذیت کنید. بالاخره ، یک سرباز هم باز خودش خوب است و یا پدر بیچاره ام که جز کمی جا و غذا چیزی نمی خواهد...

به این خواهر دردمند باید گفت ، راست است که شما از تعبیرات آن دو مقاله و موشکافی هایی که در نوشته هایتان شده ، دل شکسته و رنجیده اید و درست است که احیانا بعضی هم با تمسخر با این گونه سرگذشت ها روبه رو می شوند یا اصلا دردها را احساس نمی کنند، اما چنین نیست که همه مردم ، اهل تمسخر باشند یا آمادگی برای احساس دردها نداشته باشند.

آنچه را نوشته اید، به قول خودتان رنجنامه بود و در نوشتن مطالب ، گویا هدفی جز بیرون ریختن دردها و شکوه ها پیش کسانی که اطمینان داشتید غمخوار شمايند، نداشتید اما تصدیق کنید که پندآموز هم هست و یقین بدانید که این سلسله مقالات که بر اساس بررسی مشکلات خانوادگی افراد تدوین می شود، برای جامعه مفید خواهد بود و می شود از این راه هشداري داده به افرادی که مسئولیت خانوادگی دارند و موظفند که شرافت خانوادگی خود را در همه حال ، حفظ کنند.

شما از تعبیر «شجره خبیثه» برانگیخته نشوید. بگذارید واقعیتها گفته و نوشته شود، تا شاید شجره های خبیثه دیگری پا نگیرد و خواهر یا برادر دیگری به سرنوشت دردناک شما گرفتار نیاید.

مع الوصف ، نگارنده هم از اینکه ولو به طور موقت و غیر مستقیم ، سبب شده است که اشکی از چشمان شما جاری شود و قلب حساس شما بشکند،

متأسف است و حتی بیمناک است از اینکه خدای ناکرده ، به جای جذب ، دفع کرده باشد.

در عین حال ، شما را می ستاییم از اینکه والدین خود را برای خود شایسته احترام می دانید؛ چنین روحیه ای در خور ستایش است . بگذارید در برابر لغزشها و ندانمکاری ها و لطماتی که از ناحیه آنها بر شما وارد آمده است ، در شما روحیه عفو و ایثار، قوی باشد و شما نه «قهرمان ناقهرمان» بلکه حقا «قهرمان» باشید.

مهرداد هم در حال حاضر، سرباز جبهه جنگ تحمیلی است و شایسته ستایش و در خور تمجید و حتما که در آنجا دستخوش تحول شده و حالات و حرکات آن چنانی را طرد و خود را بر آن کارها ملامت کرده است . در این صورت ، اگر باز هم به سراغ شما بیاید و شما برای همسری بخواهد، شایسته اعتماد و اطمینان است .

ما هم در این نوشته ها هدفی جز مبارزه با رفاقتها و دوستیهایی که احیانا موجب ازدواجهای تار عنکبوتی و به وجود آوردن خانواده های سست و بی بنیاد و لغزنده می شود، نداریم و می خواهیم برای جوانان ، به یاری خداوند، راهنما و راهگشا باشیم و نه وسیله دلشکستگی و تاءثر و تاءسف آنها.

خدای را سپاسگزارم که کمتر از دو ماه بعد، نامه دیگری از آن دختر دردمند رسید که از یک تحول درونی در وجود او حکایت کرد. او دیگر بنده عشق و هوس کور نیست . او اکنون ، بر سر عقل و منطق آمده و مسائل را با همین دید، مطالعه و ارزیابی می کند.

به همین دلیل دیدش نسبت به آن دو مقاله نیز تغییر کرده و پذیرفته است که از این سلسله مقالات ، درس عبرت گرفته ، بیدار شده است .

این بار می نویسد:

من همان دختری هستم که نه مادر دلسوزی دارم و نه پدر مسئولیت شناسی!
! من از اینکه این نامه نگاری ها را تا این حد ادامه دادم و مزاحم وقتتان شدم ،
معذرت می خواهم . می خواهم از اتفاقاتی که تازه افتاده ، برایتان شرح دهم .
دو روز، پس از اینکه نام قبلیم را پست کردم ، جریان مهرداد را برای دوستم ،
یاسمن ، تعریف کردم . او از من خواست که عاقلانه رفتار کنم و من خواهش
کردم که اجازه بدهد به او تلفن بزنم . وقتی صدای مادر مهرداد را شنیدم ، با
معرفی خودم پرسیدم : مهرداد هست ؟ گفت : دخترم ، خیلی متأسفم . تو چهار
پنج ماه است گذاشته ای و رفته ای . مهرداد هم رفت سربازی و حتما تو را
فراموش کرده ، چون حالا قرار است دختر عمویم را برایش عقد کنیم . در
هفته ای که مراسم عقد است ، اگر خواستی تشریف بیاور.

بدین ترتیب ، گویا نقطه عطفی در زندگی وی پدید می آید و معلوم می شود
آن کسی که وی به خاطرش آن همه درد و رنج تحمل کرده ، به هر دلیل ،
فراموشش کرده و به فکر زندگی خودش افتاده ، می خواهد پس از اتمام دوره
سربازی ، با دختر عمویم ازدواج کند.

خوشبختانه ، این بار دیگر عقل بر کرسی حاکمیت نشسته و همان طور که
مهرداد تحت فرمان عقل ، برای خود راه دیگری برگزیده ، ایشان هم واقعا
عاقلانه تصمیم می گیرد و عاقلانه رفتار می کند. گویا دوستی یاسمن و گفت
وگویی تلفنی با مادر مهرداد، زمینه بسیار مؤثری بود برای بیداری و آگاهی وی
و توجه به اینکه آنچه در این سلسله مقالات می آید، برای لفاظی و زیبا جلوه
دادن مقالات نیست .

به همین دلیل در ادامه نامه می نویسد:

من هم ساده تر از آنچه فکر می کردم ، مهرداد را فراموش کردم ... به خدا حقیقت است . من نابینا بودم وگرنه سوار ماشین مهرداد نمی شدم که برادرم مرا ببیند و از خانه بیرون کند؛ به مادر پناه ببرم ، شوهرش مرا نپذیرد؛ ویلان و سرگردان بشوم و ناامیدی سراسر وجودم را بگیرد. مهرداد همچون سرنوشت نحسی بود که در زندگی من نازل شد. اگر نامه اولم را بخوانید می بینید که برادرانم چه رفتار خوبی با من داشته اند، اما از زمان آشنایی من با مهرداد، آنها که می خواستند بعد از قهر و طلاق خنده دار مادر، و میگساری و تریاک کشی پدر، ننگ دیگری را تحمل نکنند، حق داشتند که کتکم بزنند و زندانیم کنند. شاید با این عذابها کمی از عذاب الهی کاسته شود. حق داشتند که یک کلیه ام را از کار بیندازند...

انسان ، با خواندن این مطالب ، خوشحال می شود که واقعا در این نویسنده ، تحولی پیدا شده و اکنون تابع و عقل و منطق دست از اطاعت عواطف کور و بی منطق ، که سرانجام آن عهدشکنی بود، برداشته ، تصمیم دارد از این پس با اتکا به عقل و ایمان و اعتماد و اتکال به خداوند لایزال ، به راهی گام نهد که پایان آن ندامت و حسرت و دربه دری نباشد و از هدفهای انسانی و الهی ، انحراف پیدا نکند.

این بار، صحبت از کلاس می کند. کلاسی که آن را فردی به نام احمد اداره می کند. او جوانی است که بر اثر اصابت ترکش خمپاره در جبهه جنوب ، یک پا و یک دستش را از دست داده و بیست و سه سال دارد.

نویسنده نامه ، مدتی است که در این کلاس حاضر می شود و اکنون از تفریحات مبتذل و لباس سانتی مانتال و حرکات نامتعادل ، متنفر است و بیش از آنچه تصور شود، عابد و زاهد شده است .

بہتر است عینا نوشته خودش را بیاوریم :

احمد طی چند بر خورد عادی کہ با من داشت ، بہ خواہرش گفتہ بود کہ مایل بہ ازدواج با من است . پیش خود گفتم ، برادرانم مہرداد را کہ سالم بود قبول نکردند، حالا احمد را کہ معلول است ، قبول می کنند؟! اما آنها ہم موافقت کردند و حالا قرار شدہ پس از مراجعت من از بیمارستان و برگشتن از مشہد، در مسجدی کہ احمد مربی آن است ، عقد کنیم . فعلا صیغہ محرمیت خواندہ ایم و من از او خواستم کہ پس از عقد و اتحانات من در خرداد، باہم بہ تہران برویم تا پدرم را ببینم و او ہم در نہایت جوانمردی قبول کرد. احمد نہ تنہا ہمسر من خواہد بود، بلکہ معلم و ہادی من خواہد بود. چون ہمسایہ ما ہستند، احمد اکثر اوقات آنجاست و با من صحبت می کند. از نور، پاکی و ایمان می گوید و من متأسفم کہ دو سہ سال را پوچ گذرانیدم و فکرم را با افکار بپہودہ ، مشغول و آلودہ کردم . بہ خدا اگر می دانستم کہ پاکی و ایمان ، این چنین زیباست ، بہ ہیچ وجہ بہ سوی عشق مذموم ، نمی رفتم . خوشبختانہ ، احمد و خواہرش از جریان مہرداد خبر ندارند. فکر می کنم این طور بہتر است . حالا می فہمم زندگی آن طور کہ فکر می کردم ، زشت و سرد نیست . زندگی اگر متکی بہ ایمان و عشق بہ خدا و در رابطہ با عشق خدا، عشق بہ مردم باشد، زیبا و دوست داشتنی است . پس برایم دعا کنید کہ مؤ منی خالص برای خدا، ہمسری فداکار برای احمد و مادری دلسوز در آیندہ برای فرزندانم و خواہری پاک و نجیب ، برای پیمان و پیام باشم . دعایم کنید. ان شاءاللہ مستجاب شود. انسان ، از خواندن این نوشتہ ہا بہ وجد می آید. زیرا احساس می کند کہ در نبرد عقل و شہوت ، ایمان و کفر، ہدایت و ضلالت ، عقل بر شہوت و ایمان بر کفر و ہدایت بر ضلالت غلبہ کردہ و جوانی از انحراف ، بہ صراط مستقیم روی

آورده ، زیبایی زندگی را در زرق و برق ظاهر و جلوه های مادی نمی نگرد. انسان با مطالعه این سطور، به عظمت و جاودانگی فطرت پاک آدمی پی می برد و متوجه می شود که انسانها، حتی اگر به راه انحراف کشانده شوند، قابل اصلاح و ارشاد و تربیت و هدایتند و نباید از کوشش در راه تزکیه و تربیت و تهذیب آنها خودداری کرد.

همان دو برادری که از ازدواج خواهرشان با مهرداد، نگران بودند و حتما توجه داشتند که عاقبت عشقهای خیابانی معلوم نیست ، صمیمانه از ازدواج خواهرشان با یک معلول جنگی ، استقبال کردند و ثابت کردند که زمینه هایی از انسانیت در وجود آنها قوی است و در پرتو نور فطرت پاک انسانی ، جوان مؤمن و ایثارگری را به دامادی پذیرا شدند.

اینها جلوه ها و پرتوهایی از نورانیت انسانهایی است که هنوز در ظلمتکده کفر و نفاق و شرک ، غوطه ور نشده ، قلبشان بیمار و روحشان تیره نگشته است .

راستی که اگر این دختر، با شنیدن حرفهای مادر مهرداد، همچنان دنباله رو عشق کور و بی منطق می شد و به تصمیم قبلیش باقی می ماند که اگر مهرداد را از او بگیرند، خودش را می کشد، اکنون چه می شد؟ چه رسوایی های دیگری به بار می آمد؟ تکلیف برادران او چه بود؟

چه خوب است آنها که از ظلمت به نور آمده و از بدی و انحراف توبه کرده اند، خود از ناگوار بودن بدی و انحراف ، سخن گویند و از زیبایی ایمان و نیکی و استقامت تعریف کنند، تا سخنان از دل برخاسته شان ، بر دلها نشیند.

اینجاست که باید به این دختر بیدار و آگاه گفت که : شما با این تحول عمیق روحی ، به این سلسله مقالات ، بیشتر و عمیقتر از پیش ، امید بخشیدید و

روشنگران جامعه را نسبت به کار خود هر چه بیشتر علاقه مند کردید و نشریات تربیتی و ارشادی را نسبت به آینده خود خوشبین تر و مطمئنتر کردید. آیا مزد آنها غیر از این است و آیا این تلاش ، جز برای جامعه و درماندگان جامعه است ؟

مگر راه فرستادگان خدا غیر از این بود؟ خداوند متعال به پیامبرش می گوید:
(قُلْ مَا سَأَلْتُكُمْ مِنْ أَجْرٍ فَهُوَ لَكُمْ) (4)

طبیعی ترین شکل حضانت ، این است که پدر و مادر، با ادامه زندگی مشترک خانوادگی ، مشترکا طفل را حضانت کنند و این نهال نورسته گلزار خانواده را با تفاهم و توافق و صمیمیت ، پرورانند.

در چنین محیطی ، اگر والدین ، از لحاظ فن تربیت ، از تجربه و معلومات و ذوق و استعداد، برخوردار باشند، طفل ، به خوبی پرورش می یابد و استعدادهایش شکفته می شود.

گاهی که پدر از خانه غایب است ، مادر حضور دارد و زمانی که مادر، غایب است ، پدر حضور دارد و آنگاه که هر دو حضور دارند، چه بهتر، و در هر حال ، طفل !بی پناه و تکیه گاه نخواهد بود.

در چنین محیطی ، اگر میان والدین تفاهم و توافق باشد، طفل همیشه شاداب و پرنشاط است و از لحاظ جسمی و عقلی و عاطفی ، سالم بار می آید و در حد تلاش و تکاپویش ، تکامل می یابد.

اگر هم در این محیط، طفل از رشد صحیح جسمی و روحی برخوردار نباشد، از عللی دیگر مثل محیط و مدرسه و رفیق و همبازی و قصور یا تقصیر والدین یا معلمان است ، نه از لحاظ عوارض و اسبابی که ناشی از متلاشی شدن کانون گرم خانواده است .

اما نگرانی آنجاست که یکی از والدین یا هر دوی آنها به علت مرگ یا طلاق ، برای حضانت طفل ، حضور نداشته باشند.

در فقه اسلامی ، حضانت به عنوان نوعی ولایت تلقی شده و به حال طفل باید دریغ و افسوس خورد، اگر از چنین ولایتی محروم بماند. زیرا این ولایت ، توأم با محبت و نوازش و تربیت است و هم جنبه های جسمی و هم جنبه های فکری و عاطفی او را رشد می دهد.

اگر یکی از والدین بمیرد، محور حق حضانت ، دیگری خواهد بود. مخصوصاً اگر شوهر بمیرد، حق حضانت طفل ، برای زن است و اوست که باید طفل خود را رشد دهد و به سن بلوغ برساند؛ حتی گفته اند: اگر شوهر هم بکند، حق حضانتش ساقط نمی شود.

در اینجا عیناً مسئله 16 و 17 و 18 از کتاب تحریرالوسیله امام را برای آگاهی هر چه بیشتر خوانندگان ترجمه می کنیم :

«زن ، در صورتی که آزاد و مسلمان و عاقل باشد، به حضانت و تربیت و حفظ کودک در دوره شیرخوارگی ، یعنی در دو سال اول ، سزاوارتر است ؛ اعم از اینکه کودک ، پسر باشد یا دختر و اعم از اینکه خودش او را شیر دهد یا

دیگری . در این مدت ، پدر نمی تواند طفل را از مادر بگیرد، اگرچه بچه را از شیر بگیرد (بنابر احوط) همین که مدت شیردادن تمام بشود، پدر به پسر و مادر به دختر، تا سن هفت سالگی ، و از آن پس پدر، سزاوارتر است و اگر مادر، به علت فسخ یا طلاق ، قبل از سن هفت سالگی دختر، از شوهر جدا شود، تا شوهر نکرده ، حقه ساقط نمی شود و اگر شوهر کند، هم از پسر و هم از دختر، حقه ساقط می شود و حضانت ، برای پدر است و اگر از شوهر دوم جدا شود، بعید نیست که حقه عود کند و احتیاط، مصالحه و توافق است .

اگر بعد یا قبل از انتقال حضانت ، پدر بمیرد، مادر، اگرچه شوهر کرده باشد، حضانت طفل - خواه پسر باشد، خواه دختر - از وصی پدر و خویشاوندانش ، حتی پدر و مادر او سزاوارتر است . همچنان که اگر مادر در زمان حضانتش بمیرد، پدر، از دیگران سزاوارتر است و اگر والدین ، هر دو بمیرند، حضانت حق پدر پدر است و اگر وی در حیات نباشد و او و پدر، وصی نداشته باشند، به ترتیب مراتب ارث ، حضانت ، حق خویشاوندان طفل است و نزدیکتر، مانع دورتر است و در صورت تعدد و تساوی و اختلاف ، در میان آنها قرعه انداخته می شود و اگر یکی از آنها دارای وصی باشد، در اینکه به همین ترتیب عمل می شود، یا اینکه حق حضانت نخست برای وصی و سپس برای خویشاوندان است ، دو وجه است و نباید از راه مصالحه و توافق ، ترک احتیاط بشود .

با بلوغ و رشد طفل ، حق حضانت به پایان می رسد. همین که طفل ، به بلوغ و رشد رسید، هیچ کس ، حتی والدین ، نسبت به او حق حضانت ندارد. بلکه او، و خواه دختر باشد، خواه پسر، مالک خویش است .»

مصلحت کودک

از مجموع این احکام ، چنین استفاده می شود که : تشریح حق حضانت ، برای رعایت مصالح طفل است .

مرحوم صاحب جواهر می فرماید: «پدر برای تربیت و تاءدیب پسر و مادر برای تربیت و تاءدیب دختر مناسبتر است .⁽⁶⁾» سوگند یاد کرده ، چهره شیطان رجیم را به گونه ای ترسیم نموده ، که انسان بداند که همه آرزوهای بی منطق و کارهای بیهوده از جهتی ، به شیطان ارتباط دارد.

خداوند بزرگ ، پس از آنکه به او لعنت می فرستد ، می گوید:

(لَعْنَةُ اللَّهِ ۙ وَقَالَ لَا تَخَذَنَّ مِنْ عِبَادِكَ نَصِيْبًا مَّفْرُوضًا ﴿١١٨﴾ وَلَا ضَلَّانَهُمْ وَلَا مُنِيْنَهُمْ وَلَا مُرْتَنَّهُمْ فَلْيَتَّبِعَنَّ آذَانَ الْأَنْعَامِ وَلَا مُرْتَنَّهُمْ فَلْيُغَيِّرَنَّ خَلْقَ اللَّهِ) ⁽⁸⁾

اکنون ، با این توضیحات ، برگردیم به آنچه هدف اصلی این سلسله مقالات است .

در این سلسله مقالات ، می خواهیم جوانها را و به طور کلی همه زنها و مردها را که طالب جفت و همسر دلخواه هستند ، رهنمود بدهیم .

شکی نیست که هر جوانی ، در جست و جوی بهترین جفت برای زندگی است . دختر ، همین که خود را شناخت ، احساس می کند که وجودش بدون یک همسر لایق ، کامل نیست . پسر ، همین که خود را شناخت ، متوجه می شود که باید خود را با یک جفت شایسته ، کامل گرداند .

پس آرزوی داشتن یک جفت شایسته ، نه عیب است و نه نامعقول .

اما آنجا که جوان می خواهد برای این اصل کلی ، مصداق بجوید و آنجا که کار به مرحله انتخاب و تصمیم گیری می رسد ، اشکال پیدا می شود .

در مرحله انتخاب و تصمیم گیری ، آن آرزوی معقول و پسندیده می خواهد و بر شخص معین ، انطباق پیدا کند و انسان می خواهد آن شخص معین را مصداق همه ایده ها و آرزوهای خود قرار دهد و در حقیقت ، این طور فکر کند که یار و همدم و شریک واقعی زندگی خود را جسته و دوستی و علاقه اش را در طبق اخلاص ، به کسی هدیه کرده که شایسته آن است .

حال اگر، جوان در مرحله انتخاب و تصمیم گیری ، کسی را دوست بدارد که دوستش نمی دارد و کمند محبت خود را می خواهد به گردن شکاری بیندازد که هرگز در دام این محبت نمی افتد و اگر بیفتد، گریزیا و وحشی است و سرانجام در دام دیگری می افتد، کاری غیر عاقلانه کرده و اسیر دامهای شیطانی شده است .

البته ، قضیه یک طرفه نیست . کمند انداز محبت نیز، خود باید به مقتضیات عشق و محبت ، پایبند باشد. اینکه انسان ، انتظار داشته باشد که فرد مورد نظرش همه گونه فداکاری و دل بستگی داشته باشد و خود ذره ای مایه نگذارد، بلکه خود را اصل و دیگری را فرع ، و خود را محور و دیگری را تابع قرار دهد، غلط است .

چه خوش بی مهربانی از دو سر ز یکسر مهربانی در دسر بی

_____ بی

شکستی که در مرحله انتخاب و تصمیم گیری ، دامگیر افراد می شود، یا ناشی از این است که از اول بد انتخاب کرده ، خواسته اند گریزپایی را رام کنند یا اینکه خودشان پایبند به مقتضیات انتخاب و تصمیم گیری نبوده و کم یا بسیار، خودمحوری کرده ، و در نتیجه کارشان به شکست انجامیده است .

انسان باید برای همسری خود کسی را هدف قرار دهد و به کسی عشق بورزد که او نیز برای پذیرش همسری و عشق وی آماده باشد و باز باید خود را هم آماده کند و قاطعانه تصمیم بگیرد که اگر طرف مقابل، آماده پذیرش همسری و عشق وی است، خود نیز به همه لوازم و آثار آن، تن دهد و کاری نکند که بنای عشق را بر سر خود و طرف مقابل ویران گرداند.

چنین کاری حکیمانه و عاقلانه، و آرزوی رسیدن به چنین همسری عقلانی و پسندیده است.

اما اگر در طرف مقابل، آمادگی و استعداد نیست یا اگر هست، اما خود روش صحیح استفاده از آن آمادگی و استعداد را نداشته یا به کار نگرفته، اشک حسرت ریختن و شعر و غزل سرودن و تن و روح خود را فرسودن و در آتش غم و غصه سوختن، چه دردی را دوا می کند؟

اکنون چندین نامه از دختر خانمی به نام نسرین، پیش چشم نگارنده است. نامه ها یکی از یکی، دردناکتر و تأسف آورتر است. نسرین در شرایطی قرار دارد که تمام آرزوهای خود را بر باد رفته می بیند و روزهایی را می گذراند که به علت شکست در عشق جوانی که با او قرار پیمان زناشویی داشته، برایش تحمل نشدنی است.

جوان موردنظر او که با نگارنده نیز دوستی چند ساله دارد، می گوید به علت سر دواندن و وعده و نویدهایی که هرگز تحقق نیافته، ناچار شده است با یافتن همسر مناسبی خود را از سرگردانی و پریشانی رها کند.

از حرفهای این جوان بر می آید که واقعا دو سه سالی صبر کرده و به وعده های نسرین، دل خوش کرده و واقعا می خواسته است که با نسرین، شریک و همپیمان زندگی باشد؛ اما نسرین، که خود را فردی مستعد و باهوش می

شناسد، می خواهد دیپلمش را بگیرد و بعد هم به دانشگاه برود و قبل یا بعد از پایان دوره دانشگاه ، با وی ازدواج کند و خلاصه گه گاه هم نیش و نوش دارد که چرا انسان ، به جای رفتن به دانشگاه به زایشگاه برود و موفقیت‌های دانشگاهی را فدای زحمات زایشگاهی کند!

نسرین ، علاوه بر دو سه مشکل فوق ، به گفته این جوان ، مشکل دیگری هم دارد و آن اینکه خانواده ای دارد که بیشتر در اختیار دایی وی هستند و قدرت تصمیم گیری ندارند. دایی هم به وی علاقه سرشاری دارد و به دلیل همین علاقه می خواهد بیش از حد لازم و معقول ، در جزئیات زندگی وی مداخله کند و قدرت تصمیم گیری را از او و خانواده اش بگیرد، حتی اگر به قیمت بازماندن وی از آرزوها و ایده های خوب و معقول باشد.

البته اینها را از آن جوان شنیده ام . شاید هم به طور همه جانبه صحیح و منطبق بر زندگی خانوادگی نسرین نباشد. ولی به هر حال ، امروز نسرین که می بیند هم در ازدواج شکست خورده و هم به دانشگاه راه نیافته ، سخت پریشان است و مسلما در پریشانی او، یا خودش مقصر است یا خانواده اش یا جوان مورد علاقه اش .

اگر خودش مقصر است ، باید به جای آه کشیدن و حسرت خوردن در صدد اصلاح خود برآید و اگر خانواده و داییش مقصرند، باید آنها در صدد اصلاح خود بر آیند و عذرخواهی کنند و اگر جوان ، مقصر است ، باید اکنون که کار از کار گذشته ، اولاً نسبت به همسر خویش کمال وفاداری را نشان دهد و کاری نکند که جریان گذشته ، در وضع زندگی او اثر سوئی بگذارد و ثانیاً به نسرین توصیه کند که بر سر عقل بیاید و عشق خام خود را فراموش ، و با نفس اماره مبارزه کند و از نامه نوشتن ، آن هم توأم با شعر و غزل و اشک و آه دست

بکشد؛ زیرا خطر این کارها زیاد است . چه بسا خانواده ها که از این طریق ،
متلاشی شده اند و چه بسا زنها و فرزندان معصوم و مظلوم که قربانی هوس
شوهرانی شده اند که در این دامها گرفتار و اسیر گشته اند.

چه معنی دارد که دختری ، ولو اینکه به او ظلم شده و خود را محق بداند،
بدون توجه به اینکه جوان مورد علاقه اش دارای زن و فرزند است و نامه های
عاشقانه ، ممکن است باعث به هم ریختن زندگی وی بشود، دست به نوشتن
نامه های پرسوز و گداز بزند و باعث بدبختی و پریشانی زن و کودکی بشود که
در این ماجرا، کوچکترین گناه و تقصیری ندارند؟

بد نیست فقط شمه ای ناچیز از آن نامه های مفصل را در اینجا بیاوریم :

عزیزم ! همیشه در قلبم جاودانه ای ، جاودانه تر از حماسه پرشور لیلی و
مجنون ! به تو عشق می ورزم ، عشق ورزیدنی پرشورتر از فرهاد و شیرین !
دوست دارم دوست داشتنی زیباتر از دوستی خدا با بنده اش ! دوست دارم
آخرین نامه را با جوهر اشک و خون دل بنویسم ولی افسوس که میسر نیست !
ای کاش برایمان روزنه و دریچه ای به باغ روشنایی گشوده می شد!

... تو نسرين - اولین شب رمضان

در عین حال ، از لابه لای بعضی از نامه ها، چنین استنباط می شود که
نسرين واقعا مشکلاتی در داخل خانواده داشته و تلاش می کرده که مشکلات را
رفع کند و زمینه را برای تشکیل زندگی مشترک فراهم سازد، اما جوان با همه
صبر و انتظاری که متحمل شده ناگهان عهد دیرینه را فراموش کرده و عجولانه ،
ازدواج می کند.

نسرين می نویسد:

تو را یگانه مرد زندگی می دانستم ، چه طور می توانم با دیگری بگویم ؟ ای کاش خداوند قدری ترحم و صبر در قلب تو جای داده بود! مطمئنا با نامه ای که دادی و قلبم را آتش زدی ، احساس آرامش می کنی ! ای بی انصاف ! ای بی انصاف !..

کثیف و پست من بودم که برای هر دومان ، فرصت تازه درست کردم و شبها از فکر اینکه تا چند ماه دیگر برای هم خواهیم بود، خواب نداشتم . از اینکه می توانستم دو قلب عاشق را به هم برسانیم ، خوشحال بودم . امروز تو تمام نقشه هایم را بر آب زدی و تمام حرفهایم را بی جواب گذاشتی تا همه تحقیرم کنند. مخصوصا... که می گفت : تو را به حال خودت می گذارند. من جواب اینها را چگونه بگویم ؟ چگونه ؟ الان بغض دارد نابودم می کند؟ گلویم می ترکد! قلبی برایم نمانده و اشک مهلت نمی دهد! حرفی ندارم . فقط می بخشی از اینکه خیلی بد نوشتم . چون حالم اصلا خوب نیست و نمی توانم بنویسم . چه رسد به اینکه پاکنویس کنم . فقط مرگم را از خدا بخواه .

اینجاست که انسان فکر می کند وقتی کار به چنین مرحله می رسد و طرفی با همه وجود تلاش می کند که به عهد خود وفا کند، نباید یکجانبه و ناگهانی عهدشکنی بشود.

البته پرواضح است که آب رفته به جوی بازمی گردد. اکنون کار از کار گذشته و بر اثر ندانم کاری و مسامحه یک طرف یا طرفین ، کاخ آمالی فروریخته و پسر، ازدواج کرده و برای خود و همسر و فرزندانش طرحی نو ریخته و معتقد است که بیش از اندازه لازم صبر کرده و به مصلحتش نبوده که باز هم در برابر وعده و نویدهایی که عاقبتش نامعلوم بود، منتظر بنشیند.

حال که کار به اینجا رسیده ، داد و فریاد و اشک و آه و نوشتن چنین نامه هایی بر خلاف عقل و مصلحت است .

زیرا از دو حال ، بیرون نیست ... اگر آن جوان ، تحت تاءثیر شدید قرار گیرد، پایه زندگی نوین خانوادگیش سست و متزلزل می شود و زن و فرزندی که در این میان ، کمترین تقصیر و گناهی ندارند، به پریشانی و بدبختی می افتند. آیا نسرین به چنین وضعی راضی می شود؟ آیا وجدان سلیم او می پذیرد که خانواده ای را به خاطر خودش متلاشی و نابود سازد؟ آیا اگر کسی در چنین کاری موفق شود، خود برای همیشه خوشبخت خواهد شد و وجدان سلیمش او را زیر شلاق ملامت ، فرسوده نخواهد کرد؟

اما اگر آن جوان بی اعتنایی کند و عقل و منطق را بر عواطف و احساسات ، حاکم و غالب سازد، راضی نمی شود که فرد دیگری نیز به همان بلیه ای گرفتار شود، که نسرین گرفتار است .

آن گونه که خود جوان می گوید، راه دوم را برگزیده است . نسرین هم با همه افسردگی و ناراحتیش ، همین را می پسندد. زیرا به او می نویسد:

از صمیم قلب ، آرزوی یک دنیا صمیمیت و سعادت برای شما و همسرتان دارم .. اینجاست که باید بر چنین قلب و روح باصفایی آفرین گفت : کسی که در اوج ناراحتی و دلشکستگی ، برای همسری که به هر علتی ، اینک به جای خودش نشسته ، و برای جوانی که به عقیده او حقش را تضییع کرده ، آرزوی سعادت می کند، در خور تحسین است .

و این نگارنده ، می خواهد از این صفای روح و شایستگی ، بهره بگیرد و هشدار بدهد که دور از کمال زن است که در برابر جوانی که اینک به هر دلیلی از دستش رفته ، خود را خوار و زبون سازد.

استاد شهید، مرتضی مطهری رحمته الله علیه، در برخی از آثار ارزنده خود، مرد را شکار کننده زن می داند. زن، شکار است نه شکارچی؛ مرد باید به دنبال زن بدود، نه زن به دنبال مرد.

از این نوشته ها، استفاده عکس می شود. اینجا زن از طبیعت اصلی خود دور افتاده و حالت شکارچی به خود گرفته و آن هم شکارچی ای که بعد از شکست، به ناله و فغان نشسته و دنیا را با همه فراخی، تنگ و تاریک می بیند. نسرین، باید به ویژگیهای زنانه ارزش بنهد. او نباید برخلاف طبیعت والای زن، حرکت کند و شکارچی بشود.

زن، در نظام آفرینش مقام والایی دارد. عنصر اصلی آفرینش انسان، از لحاظ جهان بینی دینی، زن است. زیرا می بینیم که عیسی بن مریم علیها السلام بدون پدر، به دنیا می آید و باز می بینیم تربیت پیامبران بزرگ همچون اسماعیل و موسی و عیسی و حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم به عهده مادرانی است که برخی از آنها به نام معروفند، مثل هاجر و مریم و آمنه، و برخی دیگر به عنوان مادر معروفند همچون مادر موسی.

نسرین ها باید از رسالت تاریخی و طبیعی زن غافل نمانند و چنین عظمت خدادادی را فدای ندانم کاری های خود نسازند و بدانند که چاره ای جز صبر و استقامت نیست. بهتر است که قلم در نیام کشند و از این نوشته های سحر، که خدای ناکرده ممکن است آثار سوئی داشته باشد، خودداری کنند و بگذارند تا همان گونه که مقتضای آفرینش زن است، مردی شایسته و باتقوا به سراغ آنها بیاید. و اگر آمد و او را مرد زندگی یافتند، فوراً تصمیم بگیرند و او را سر ندوانند و زمینه را برای شکست و شکستهای بعدی فراهم نسازند.

بخصوص به نسرین خانم ، توصیه می شود که از افراط و تفریط خودداری کند. اگر به مرحوم دکتر شریعتی علاقه دارد، ایشان را در نوشته های خود «معبودم» یاد نکند. زیرا علاوه بر اینکه بشر نباید معبودی جز خدا داشته باشد، روح آن نویسنده بزرگوار نیز چنین چیزی را نمی پسندد.

چه هدف معقولی می توان برای این نوشته ، پیدا کرد که خطاب به آن جوان می گویند: نمی دانم نوار موسیقی گوش می دهی یا نه ، که حتما برای نه گفتن حاضری . اگر گوش می دهی ، خواستم دو نوار برایت بفرستم . چنانچه گوش می دهی بگو!

آیا این نوار موسیقی ، از همان نوارهای موسیقی مبتذل و خانمان سوز نیست؟! آیا گرفتاریهای شما نتیجه گوش دادن به همین موسیقی ها نیست؟! آیا بهتر نیست که از این گونه نوارها فاصله بگیرید و اوقات خود را به مطالعه و کارهای مثبت و تقویت تقوا و ایمان بگذرانید، تا چاره ساز حقیقی ، چاره کار شما کند و بار مشکلات را از دوش شما بردارد؟

قصه های پرغصه

خدایا، در این دنیا نعمتهای تو بسیار، و در جای خود زیبا و نیکویند. اما بعضی از آنها از بعضی دیگر، زیباتر و نیکوترند.

یکی از نعمتهای زیبا و نیکویی که به بشر داده ای، خانواده است؛ در سایه این نعمت بزرگ و والاست که بسیاری از نعمتهای دیگر معنی و مفهوم پیدا می کند.

به تعبیر کتاب همیشه پاینده تو «مال و اولاد، زینت زندگی این جهان است»⁽¹⁰⁾ شما اگر پرهیزکاری کنید، مانند هیچ یک از زنان دیگر نیستید. بنابراین باید با سخن گفتن، خضوع نکنید. زیرا آن مردی که در دلش بیماری است، به طمع می افتد؛ و باید به نیکی سخن بگویید.

اصولا قرآن کریم، با این پیام جاودانی خود معیار برتری زن را تقوا قرار داده، علاوه بر دو دستور فوق که مشخص کننده تقوای اوست، می گوید:

(وَقَرْنَ فِي بُيُوتِكُنَّ وَلَا تَبَرَّجْنَ تَبَرُّجَ الْجَاهِلِيَّةِ الْأُولَىٰ وَأَقِمْنَ الصَّلَاةَ وَآتِينَ الزَّكَاةَ وَأَطِعْنَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا) ⁽¹²⁾

«اگر بیم ناسازگاری میان زن و شوهر دارید، یک داور از خانواده شوهر و یک داور از خانواده زن، برانگیزید تا اگر اراده سازش دارند، خداوند میان آنها سازگاری برقرار کند.»

آیا غیر ممکن است که چنین داورانی را خود برگزینید و آنها را در محکمه خانوادگی، بر کرسی حکمیت بنشانید، تا با بررسی اوضاع و احوال، نقطه های ضعف و عیب را باز شناسد و در صدد اصلاح بر آیند؟

ممکن است ضعف و عیب ، در خود شما باشد و ندانید! ممکن است شما بتوانید با ظرافت خاصی ، ضعف و عیب همسر خود را برطرف کنید و سوءظن او را به حسن ظن تبدیل سازید، اما راه آن را بلد نباشید! ممکن است عیب بدبینی در شوهر شما باشد و نداند! ممکن است فشار بیکاری ، او را به عمد یا به اشتباه ، به چنین مرحله ای کشانده باشد!

داوران خانوادگی ، با شناختی که روی شما دارند و با علاقه و اعتمادی که میان شما و آنهاست ، بهتر می توانند مشکل گشا باشند. حتما به کمک آنها و راهنماییهای خیر خواهانه آنها روی بیاورید.

خانه ای که باید محیط آسایش و آرامش و انس زن و شوهر و محیط رشد و تزکیه و دلگرمی و امید کودکان باشد، در این حالت ، چیزی جز یک جهنمکده نیست !

در این محیط، چه کسی ضرر می کند؟ زن یا شوهر یا بچه ها یا همه آنها؟! وقتی در محیط خانه ، اعتماد و اطمینان نیست ، روح شقاق و بیگانگی غالب است و اضطراب و نگرانی و دعوا و مشاجره ، همچون سوهانی اعصاب را می خراشد.

در این میان ، کودک بینوا چه کند؟ او با آن روح حساس و لطیفش ، به که و کجا پناه ببرد؟ تنها نقطه امید او کانون خانواده است . خورشید وجود او تنها از این افق طالع می شود و جلا و شفافیت می یابد و به فضای زندگی و محیط اجتماعی نور و انرژی می بخشد. اما وقتی این کانون ، متلاشی است ، وقتی این افق را ابر سیاه و سوسه و سوءظن و ناسازگاری و اضطراب و بی اعتمادی و اعوجاجهای اخلاقی فراگرفته ، وقتی والدین ، دانسته یا ندانسته ، به رشد او صدمه می زنند و احیانا با کتک کاری و تبعیض و ایرادگیری غیر منطقی ، مانع

رشد عقلانی و اخلاقی و جسمی او می شوند، وقتی مادری به دختری بگوید
اگر ما می زاییدم بهتر از تو بود، چاره چیست؟!

تبعیض میان فرزندان، امری شیطانی است. بخصوص تبعیض میان پسر و
دختر! چنین شیوه ای، شیوه جاهلیت است. پسر و دختر، هر دو پاره تن و
جگرگوشه پدر و مادرند. شایسته شائن و مقام انسان نیست که بر مسند پدری و
مادری، میان پاره های تن و جگرگوشه های خود فرق بگذارد و جنسیت را در
محبت های خود مدخلیت دهد.

اگر بناست، به جنسیت مدخلیت داده شود، باید علی رغم اعوجاج های
فکری و سنتی جامعه، به دختر بیشتر محبت کرد، تا سنت های غلط شکسته شود.
باید مثل پیامبر گرامی اسلام رفتار کرد که به حضرت زهرا ع گفت: ابوها
فداها (پدرش به قربانش)، و هنگام ورودش به تمام قامت، در حضورش قیام
کرد و هنگام بوسیدن و بوسیدنش با الهام از خاتم پیامبران، بدون تعارف و
مخلصانه اعلام کرد که بوسه بر رخسار گل بهشت و بویش بوی ریاحین
فردوس است.

گاهی از مطالعه شرح حالات پر مشقت بعضی از دخترها در لابه لای نامه
آنها، انسان دچار شگفتی می شود. راستی بعضی پدرها و مادرها روی عرب
جاهلیت را که دختران خود را زنده به گور می کرده اند، سفید کرده اند. آنها در
عصر توحش می زیستند که سنن اجتماعی آنها زنده به گور کردن دختر را
تشویق می کردند و اینها در عصر تمدن! زندگی می کنند و سنن جاافتاده
اجتماعی اینها و دین و آیینشان محبت به دختر و عدالت بین فرزندان را تشویق
می کند. قطعاً آنها اگر در عصر ما بودند، چنین نمی کردند.

قصه پر غصه این دخترک دوازده ساله قلب را می گدازد و اشک را جاری می سازد:

به نام خدایی که انسانها را آفرید و بین زن و مرد، از نظر ارزش و شخصیت ، فرق نگذاشت . دختری هستم دوازده ساله به نام مریم که دو برادر دارم :یکی محمد شانزده ساله و دیگری علی شش ساله . می دانم که کیهان بچه ها برای درد دل نیست . اما از آنجا که چاره ای جز این ندارم ، غمها و دردهای دلم را برای شما می نویسم . ای کاش ، یکی باشد و به من بگوید بین دختر و پسر، چه فرقی است ؟ چرا من که دختر هستم نباید مانند برادرانم امکانات رفاهی و روحیه ای شاد داشته باشم ؟ چرا پدر و مادر من ، این همه سطح فکرشان پایین است که هر روز به من می گویند: چرا تو باید فرزند ما باشی ؟ ما از داشتن تو شرمند ایم . چرا مادرم می گوید: کاش به جای تو یک مار زاییده بودم ! مگر من بیچاره چه گناهی کرده ام؟! یادم می آید وقتی هشت ساله بودم ، برادرم محمد کتکی مفصل به من زد. ماجرا از این قرار بود که روی تختم دراز کشیده بودم . مادرم برای علی شلوار می دوخت . من هم او را تماشا می کردم . زیرا به خیاطی علاقه داشتم . مادرم گفت : مریم ! پنجره را باز کن . چقدر هوا گرم است . همین که خواستم بلند شوم ، سرم به لبه تخت خورد و از شدت درد، گریه را سر دادم . مادرم چپ نگاهم کرد و به محمد گفت : مریم حسود است ؛ می بیند که دارم برای علی شلوار می دوزم ، حسودی می کند. با این حرف مادرم ، سر جایم خشک شدم . تا خواستم حرف بزنم ، محمد یک سیلی خواباند توی گوشم و به دنبال آن چه سیلیهایی که به من زده نشد و چه مشتیهایی که بر بدنم فرو نیامد! خلاصه ، آن قدر کتک خوردم که بیحال روی تختم افتادم و برادرم به جای من پنجره را باز کرد. پس از یکی دو دقیقه متوجه

شدم که خون دماغ شده ام . یکبار هم برای اینکه نیم ساعت از خانه دوستم دیرتر به خانه برگشته بودم ، پدرم با سوزن ، روی دستهایم زد و بعد از آنکه دستم سوراخ و خون آلود شد، با نمکدان روی دستم نمک پاشید و یکبار دیگر هم چون در امتحان ریاضی نمره 16 گرفته بودم ، همین کار را تکرار کرد... اما خدا می داند که محمد و علی چه قدر پیش آنها عزیز هستند. محمد، خودش حتی بلند نمی شود آب بخورد و مادرم باید به او آب بدهد. از تهمت‌های ناموسی که به من زده می شود، چه عرض کنم؟! حرفهایی به من می زنند که از نوشتن آنها در این نامه شرم دارم! چگونه اینها را تحمل کنم؟ الان که دارم این نامه را می نویسم ، مادرم برای خرید رفته و علی را هم با خود برده . پدرم سرکار است و محمد رفته خانه دوستش . هر وقت می خواهند به گردش و مهمانی بروند، مرا در خانه می گذارند، تا مبادا دزد خانه را بزند! نمی دانم یک دختر دوازده ساله در مقابل دزد، چه توانی دارد؟ آرزوی رفتن به یک مهمانی یا گردش ، با پدر و مادرم به دلم مانده است !

حقا که این ، نه شیوه تربیت است و نه شیوه پدری و مادری! این ، شیوه خودمحوری و تبعیض و ستم پیشگی است .

پانزدهمین قرن ظهور پیامبر بزرگی است که شیوه دخترکشی و تبعیض میان پسر و دختر را محکوم کرد و در راه احیای حقوق زن که مظلوم تاریخ بوده و هست ، حداکثر تلاش را کرده است . امروز می بینیم در خانواده ای که پدر با نامهایی که بر فرزندان نهاده و با برخوردی که با دیر آمدن دختر از خانه دوستش کرده ، چیزهایی هم از مسلمانی دارد، هنوز هم شیوه تبعیض و شکنجه دختر، رایج است !

آخر، این همه شماتت و ملامت ، چه معنی دارد؟ نمک پاشیدن بر جراحت
یک دختر، آن هم با دست پدر، چه توجیهی دارد؟ دختر را این گونه در فشار و
عذاب گذاشتن و شخصیتش را له کردن ، چه نتیجه ای دارد؟!
اگر خدای ناکرده ، دختری که این همه کمبود محبت دارد، به دام یک محبت
کاذب افتاد و سراب را به جای آب پنداشت ، چه خواهید کرد؟ جامعه ، از این
اعوجاجات ، چه زیانهایی می بیند و شما در آن مصیبت ، چگونه می توانید
صبر کنید و تسلا یابید؟

به گفته باباطاهر عریان ، با لهجه شیرین لری :

مکن کاری که بر پا سنگت آیه جهان با این فراخی تنگت آیه
چو فردا نومه خوانان نومه خونند تو از این نومه خواندن تنگت آیه
من نمی دانم بشری که باید مظهر انسانیت و کمال باشد، از وحشی گیری چه
طرفی می بندد که به جای خوبی ، به بدی و به جای عقل ، به جهل و به جای
انصاف و احسان ، به انحراف و بدخویی روی می آورد. شما که با عزیزان خود
شمرگونه رفتار می کنید، با بیگانگان چه خواهید کرد؟ شما که با این اعمال
وحشیانه ، عیش خود را هم تلخ و ناگوار می سازید، با غیر خود چه گونه اید؟
ای که با من کج و با خود کج و با یکدمی در همه جا راست بیا ای
خلق خدا کج همه جا کج

باز هم درد دل یک دردمند:

نمی دانم چه طور است که بعضی از پدر و مادرها، مخصوصا مادرها، این
قدر بین دختران و پسران فرق می گذارند. آخر مگر دختران بیچاره ، چه کار
کرده اند که این طور باید مانند برده ، تحت فشار باشند؟ بعضی وقتها مادرم بر

اثر کوچکترین مسائل از من بهانه می گیرد و مرا زیر کنکهای وحشیانه اش قرار می دهد و پدرم در عوض اینکه عکس العملی از خود نشان دهد، به او کمک می کند و بدن مرا کمبود می سازد؛ به طوری که دیگر توان اینکه از جایم بلند شوم ندارم . هر صبح که از خواب ، برای نماز خواندن بلند می شوم ، یا کتکم می زنند، یا فحش و ناسزا نثارم می کنند... شاید باور نکنید. روز اول مهر، صبح زود، با شور و شوقی که برای مدرسه داشتم ، از خواب بلند شدم و رفتم که وضو بگیرم ، پدرم به دستور مادرم کنتور آب را به رویم بست که وضو بگیرم . گفتم : پدر، چرا نمی گذاری وضو بگیرم ؟ در جوابم گفت : برو گم شو، پست فطرت بی شعور! این موقع صبح مرا از خواب بیدار کردی ! ناچار با تیمم نماز خواندم . اکنون ، چند روزی است که می گویند یا دست از نماز خواندن بردار، یا تو را از مدرسه می گیریم . نمی توانم دل از مدرسه بکنم . زیرا تمام امیدها و آرزوهایم در همین مدرسه خلاصه می شود و اگر دست از نماز خواندن بردارم ، آن هم دردی است مافوق همه دردها! طوری در فشارم که چاره ندارم نصف شب از خانه بیرون بیایم و سر به بیابان بزنم . اما از بی آبرویی خانواده ام می ترسم . گاهی تصمیم به خودکشی می گیرم . اما باز هم می گویم من که در این دنیا، هیچ خوشی از زندگیم ندیده ام و نخواهم دید. چرا در آن عالم هم پیش خدا و پیامبرانش روسیاه باشم ؟ در این حال ، چه کار کنم ؟ شب و روز، کارم شده است گریه و اشک ریختن . شما را به خدا یاریم کنید. از این خانه و از این پدر و مادر نامسلمان ، چه کنم که آزاد شوم ؟

این هم در نوع خود بی نظیر است . خانواده های مسلمان ، از نماز و دینداری فرزندانشان خوشحالند و اگر فرزند آنها به نماز بی توجه باشد، سعی می کنند او را نمازخوان کنند.

اما این خانواده ، تافته ای است جدا بافته از این جامعه پایبند به اسلام و مسلمانی .

شنیده بودیم که در صدر اسلام ، وقتی مصعب بن عمیر، که از خانواده ای اشرافی و مشرک بود و پنهانی مسلمان شده بود سرانجام که جاسوسان گزارش تغییر عقیده او را به والدینش دادند، به زندان مادر گرفتار شد و مدتی در زندان مادر، حتی از آب و آذوقه ای در حد بخور و نمیر، محروم بود و چون دیدند از اسلام بر نمی گردد، آزادش کردند و برای همیشه از او دل بریدند؛ اما نشنیده بودیم که دختر مسلمانی در زندان بی در و دربان والدین مسلمانش ، این همه شکنجه بیند و صراحتا از او بخواهند که دست از نماز خواندن بردارد، و الا باید از مدرسه رفتن محروم باشد.

گویا این والدین نگویند ، میان مدرسه و نماز، تضادی می بینند و گویا نماز و اطاعت خدا را دون شئون خود شناخته اند!

اما به این دختر بلندهمت ، توصیه می کنیم که نه فرار، نه خودکشی بلکه استقامت و صبر و پایداری کند.

یقین بدانید که حق پیروز است و باطل ، رفتنی و تباه شدنی . شما اگر بر سر حق ، بایستید و پایداری کنید، خداوند، ناصر و یاور شماست .

اما فراموش نکنید که شیوه برخورد و رفتار شما در برابر والدین باید مقرون به ادب و محبت و احترام باشد. هیچ بعید نیست که شما بتوانید با اخلاق صحیح و معقول و مطلوب ، آنها را رام و حتی شیفته رفتار و نماز و عبادت خود کنید.

از قرآن بیاموزید که به فرزند توصیه می کند:

(وَإِنْ جَاهِدَاكَ عَلَىٰ أَنْ تُشْرِكَ بِي مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ فَلَا تُطِعْهُمَا وَصَاحِبُهُمَا فِي الدُّنْيَا مَعْرُوفًا وَاتَّبِعْ سَبِيلَ مَنْ أَنَابَ إِلَيَّ ثُمَّ إِلَيَّ مَرْجِعُكُمْ فَأُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ) ⁽¹⁴⁾ « نباید فراموش کرد.

و این هم از یک دختر دردمند دیگر:

چیز زیادی از دوران کودکی خود به خاطر ندارم . ولی بنا به تعریفهای فامیل و اقوام ، بعد از دو پسر به دنیا آمده ام . تقریباً از هنگام تولد، یکی از دختر دایی هایم ، سرپرستی مرا به عهده گرفته و مادرم فقط شش ماه مرا شیر داده است . از دوران کودکی فقط به خاطر دارم که مادرم چگونه دختر داییم را کتک می زد، طوری که تا چند روز توانایی انجام کار نداشت . بالاخره ، بعد از دوازده سال تحمل رنج و مشقت فراوان ، سرانجام نزد مادرش رفت و با رفتن او خوشحالی من به رنج و اندوه مبدل شد. مادرم مرا به باد کتک و حرفهای رکیک می گرفت و روز به روز مرا ضعیفتر می کرد. اما روش مادرم تغییر نکرد و کار به دعوا کشید و مادرم به خانه داییش رفت و بعد از مدتی عمه و زن عمویم او را به خانه آوردند. با برگشتن او مصیبت من آغاز شد. سرانجام گرفتار بیماری تب و فلج شدم . پس از یک ماه بهبود یافتم . در سال چهارم دبیرستان ، که احتیاج بیشتری به مطالعه و دقت داشتم ، با اجازه پدرم به خانه عمویم رفتم و در امتحانات موفق شدم . پس از یک ماه با خواهش پدرم به خانه برگشتم و

مادر همچنان بد دهنی می کرد و به خشونت‌های خود ادامه می داد. هشت ماهی با بنیاد امور مهاجرین ، همکاری کردم و در خانه نیز از هیچ کمکی به مادرم اغماض نکردم ولی هیچ ترحمی در قلب او ایجاد نشد و من ناچار دست از کار کشیدم . سال گذشته که برف سنگینی باریده بود، پس از شستن ظرفها به اتاق برگشتم تا دستهایم را در کنار بخاری گرم کنم که ناگهان فریاد مادرم بلند شد که رختخوابها را پهن کن . من چیزی نگفتم و بلند شدم . پدرم گفت : لااقل بگذار دستهایش را گرم کند و کم کم کار آنها به دعوا کشید. مادرم قرآنی را برداشت و چنان بر سرم کوبید که دو نیم شد! برادر بزرگترم برخاست و از شدت عصبانیت ، چند سیلی به مادرم زد و سپس مرا زیر کتک گرفت . پدرم برای حفظ آبرویش سکوت کرد و به من گفت : از اینجا برو. تنها دلخوشی من به پدرم بود. یک دختر تنها کجا برود؟! شما را به خدا قسم ، مرا راهنمایی کنید.

طبیعت اولیه بشر، این است که در برابر ضعیف و مظلوم علی الخصوص اگر فرزند دل‌بندش باشد، حالت رقت و ترحم پیدا کند و به کمکش بشتابد و تا سر حد ایثار و فداکاری ، پیش برود؛ ولی اگر می بینیم مادری نسبت به دختر مظلومی ، این چنین ظالمانه رفتار می کند حتما طبیعت ثانوی اوست .

شاعر می گوید:

نیش عقرب نه از ره کین است مقتضای طبیعتش این است
طبیعت اولیه عقرب ، نیش زدن و سم خود را وارد بدن غیر کردن و آزردن است . اما همین عقرب ، نسبت به فرزند خود مهربان و پرستار است . به همین دلیل آنها که فکر می کنند وجود عقرب و موجودات مودی دیگر در عالم خلقت شر است ، باید بدانند که اینها نسبت به همه کس و همه چیز، شر نیستند؛ بلکه

نسبت به خود و فرزندان خود و بسیاری از موجودات ، خیرند. ولی نسبت به آنکه نیشش می زند، شرنند و این ، شر نسبی است نه شر حقیقی .

مولوی می گوید:

بس بد مطلق نباشد در جهان بد به نسبت باشد این را هم بدان
قطعا مادری که این گونه با دختر خود ستمگرانه رفتار می کند، همچون
عقرب ، طبیعت اولیه اش نیش زدن نیست ، و الا باید همه انسانها چنین باشند.
اکثر قریب به اتفاق مادرها ایثارگر و فداکارند و به همین دلیل آیین مقدس اسلام
نسبت به مادران سفارش اکید فرموده و هنگامی که شخصی از رهبر بزرگ
اسلام می پرسد که به که نیکی کند، می فرماید به مادر نیکی کنید و برای بار
دوم و بار سوم نیز می فرماید مادر و برای بار چهارم می فرماید به پدر نیکی
کنید.

پس اگر مادری به راه و رسمی روی آورده است که در بین مادران ، کمتر
نمونه دارد، حتما برای او طبیعت ثانوی شده است .

آری ، هنگامی که انسان کار زشتی را چند بار تکرار کرد، به آن کار عادت
می کند و قبیح و زشتی آن را در نظرش از بین می رود و همین برای او طبیعت
ثانوی است .

وقتی کاری یا چیزی برای انسان به صورت عادت در می آید، ترک آن
دشوار می شود؛ اما غیر ممکن نخواهد بود.

وقتی انسان توجه کند که ظلم کردن ، عواقب سوئی دارد و آه مظلوم
گریانش را خواهد گرفت ، آن را ترک می کند؛ اگر چه برایش عادی شده
باشد.

ای که تو از ظلم چاهی می کنی از برای خویش دامی می کنی
 بر ضعیفان گر تو ظلمی می کنی دان که اندر قعر چاه بی بنی
 گرد خود چون کرم پبله بر متن بهر خود چه می کنی اندازه کن
 مر ضعیفان را تو بی خصمی مران از نسبی اذ جاء نصرالله بخوان
 گر تو پیلی خصم تو از تو رمید نک جزا طیرا ابابیلت رسید

محیطی که این مادر ساخته ، بدترین محیط برای زندگی است . اصلا این محیط، محیط مرگ است نه محیط زندگی . جایی که مادر زورگو خود خواهیش در حدی است که تحمل این را ندارد که دخترش دستش را گرم کند و بعد رختخوابها را بگستراند، جهنم دره ای بیش نیست !

خانه باید نمونه ای از بهشت برین باشد. خانه باید همچون بهشت برای اهلس کانون (لَا يَسْمَعُونَ فِيهَا لَغْوًا وَلَا تَأْثِيمًا ﴿٢٥﴾ إِلَّا قِيْلًا سَلَامًا سَلَامًا)⁽¹⁶⁾ بشنود، مادری که باید به پاس خدمات و زحمات بی حد و حسابش ، زیر سایه نهال فرزندان ، غنوده و بیاساید، چرا این گونه رنج و محنت بکشد و چرا از دست فرزند، سیلی بخورد؟

اصولا چرا در یک خانه ، همه بارها و کارها بر دوش یک نفر و آن هم دختر بدبخت و بینوا باشد؟ آیا این ، عدل و انصاف است که از پهن کردن رختخواب تا شستن ظرفها و لباسها و کهنه ها و جارو کردن خانه و دوختن و وصله کردن و پختن و آوردن و جمع کردن و خریدن ، همه به دوش یک نفر باشد و دیگران ، افرادی آماده خوار و فرمانده و تنبل و گاه گاهی هم قزاق و ساخلوی خانه باشند؟

آیا بهتر نیست که هرکس گوشه ای از کارها را بگیرد و کار خودش را خودش انجام دهد و یا لاقبل عادلانه کارها تقسیم شود، تا به هیچ کس ظلمی نرود و هیچ کس از آسایش و داشتن فرصتی برای مطالعه یا تفنن محروم نماند؟ از اول ، بچه ها را عادت دهیم که موقع خواب و برخاستن ، رختخوابشان را خودشان بپن یا جمع کنند.

از اول ، مواظب باشیم که کسی در خانه ، تبیل آماده خوار بار نیاید و زحمتهای به دوش یک نفر نیفتد.

فرق نمی کند که آن یکی مادر یا دختر باشد. به هر حال ، ظلم و تعدی بد است ؛ به هر شکل و به هر شخص .

کیفیت نامه این دختر مظلوم ، نشانگر این است که در آن خانه ، هیچ اثری از تفاهم و انصاف و تقسیم کار و پیوندهای ناگسستنی قلبی وجود ندارد. آنجا محیط انس و صفا نیست . آنجا همه از هم بیگانه اند و همدلی نیست . تو گویی قطبهای همان آهن ربایند که بشدت از یکدیگر گریزانند.

اینها که در آن ماتمکده ، که اسمش را به غلط خانه گذاشته اند، به زبان صوتی با یکدیگر همزبانند، به زبان قلبی با یکدیگر همزبان نیستند و به همین دلیل در میان آنها الفت و علقه و رابطه ای نیست .

اگر پیوند روحی نباشد، پیوند جسمی چه فایده دارد؟ اگر دلها با یکدیگر همزبان و هم آواز نباشند، همزبانی صوتی چه دردی دوا می کند؟

مگر هایبیل و قابیل ، برادر نبودند؟ مگر یاران حسین و یاران کفر پیشه یزید با یکدیگر همزبان نبودند؟

همزبانی خویشی و پیوندی است مرد با نامحرمان چون بندی است

ای بسا هندو و ترک همزبان ای بسا دو ترک چون بیگانگان

پس زبان محرمی خود دیگر است همدلی از همزبانی بهتر است
غیر نطق و غیر ایما و سبج صد هزاران ترجمان خیزد ز دل
زندگی خانوادگی این افراد، برای مردم درس عبرت است. این تلخیهای
مهلک و فرساینده، به آنها که خردمندند، آگاهی و هوشیاری می بخشد.
نوجوانان، با مطالعه این سرگذشتها، تجربه می اندوزند و پدران و مادران، با
شنیدن این فریادهای دردناک، خود را برای استقبال از وظایف حساس پدری
و مادری، آماده تر می سازند.
برای آنها که در زندگی خانوادگی گرفتار چنین مهلکه ای نیستند، زمینه
فراوانی برای شکرگزاری و قدرشناسی از چنین نعمتی فراهم است.
اما برآستی، اگر عبرتی بگیریم و شکری کنیم، کافی است یا باید به فکر
چاره جویی و پیشگیری باشیم؟
قطعاً چاره جویی و پیشگیری لازم است. در تعلیم و تربیت نسل جوان،
باید به نیازها توجه بشود. تربیت اخلاقی، باید در درجه اول اهمیت قرار گیرد.
وقتی اخلاق، فاسد است، همه این بدبختی ها در پیش است.
در رابطه خانوادگی، باید پایه و اساس، لطف و محبت باشد. با لطف و
محبت، می شود نظام خانواده را استوار کرد و جلوی سبکسری ها و انحرافات
و اعوجاجات را گرفت.
شاید همان پدر هم اگر با لطف و محبت برخورد می کرد، می توانست آن
مادر کج خلق را به راه آورد و شاید همان دختر مظلوم هم اگر کمی لطف و
محبت پیشه کند، بتواند محیط ناآرام و هیجان زده خانواده را آرامش و صفا
بخشد.

رهبر عالی قدر اسلام می فرماید:

اقربكم منى مجلسا يوم القيامة احسنكم اخلاقا و الطفكم باءهله و اءنا الطفكم

باهله

«روز قیامت ، نزدیکترین شما به من کسی است که اخلاقش بهتر، و لطفش به

خانواده اش بیشتر باشد و من از همه شما نسبت به خانواده خود با لطفترم.»

اظهار لطف

اعضای خانواده را به هم نزدیک می کند و تعصب و خشونت ، آنها را از یکدیگر بیزار و متنفر می سازد.

وقتی پدر و مادر، در محیط خانواده مظهر لطف باشند، کودکان همچون پروانه بر گرد شمع وجودشان می چرخند.

اگر پدر از لطف بیشتری برخوردار باشد، دیگران پروانه شمع وجود او می شوند و اگر مادر چنین باشد، شمع پرنور و پرفروغ خانواده ، اوست . معمولاً خودکشی و فرار نوجوانان ، زاییده کم لطفی یکی از پدر و مادر یا هر دوی آنهاست .

بینید یک زن پنجاه و سه ساله چه می گوید:

مدت چهل سالی که با او زندگی کردم ، دارای هشت فرزند شدم : چهار دختر و چهار پسر. بلاهای زیادی بر سر آنها می آورد و هر روز به بهانه های مختلف ، آنها را اذیت می کرد. هفت سال پیش ، ما رابه شهرستانی که در آنجا معدن خریدده بود، برد و در آنجا با یک زن جوان سی ساله ازدواج کرد. همیشه بهانه می گرفت و پسرهایم را از خانه بیرون می کرد و خجالتشان می داد. سرانجام پسر هجده ساله ام خودکشی کرد و مرد. پنجاه روز بعد از به خاک سپردن او، پسر دیگرم که بیست و پنج ساله بود، از غم مرگ برادر خودکشی کرد. پسر بزرگترم زن و سه فرزند دارد و در خانه ای اجاره ای زندگی می کند. او از پانزده سالگی برای پدر کار می کند. اکنون که هیچ سرمایه ای ندارد می خواهد او را بیرون کند. پسر کوچکم چهارده ساله است و تحصیل می کند. اما این مرد، با او همان طور رفتار می کند که با پسران مرحومم رفتار می کرد. دختر کوچکم را ندانسته به مردی شوهر دادم که اکنون یکسال است با یک بچه

طلاق گرفته . اکنون سرگردانم که چه کنم . آیا من ، سر پیری شاهد فحاشی و زجر کشیدن بچه هایم باشم . اعصابم خراب شده و مریضم . چه کنم ؟ آیا بچه هایم را بردارم و از دست این مرد فرار کنم ؟ یا بچه های دیگرم را هم بتدریج ، از دست بدهم ؟ این را هم بگویم که از ترسم نمی توانم به جایی بروم و شکایت کنم . راهنماییم کنید .

به این مرد شصت و پنج ساله ، چه می شود گفت ؟ هر چه انسان از خدا عمر بگیرد، باید برای زندگی عاقلتر و مجربتر بشود. ولی این مرد، با مصیبت‌های بزرگی که متحمل شده باز هم بیدار نشده و به خود نیامده است .

خودکشی کردن دو جوان ، در یک خانواده ، مسئله حادی است . جا دارد که دستگاه قضایی ما درباره آن چاره جویی کند. جا دارد که صدا و سیما و تمام دستگاه‌های تبلیغاتی و تربیتی ، درباره آن فکری کنند.

به این مطلب اضافه کنیم که دختر این خانواده هم بیوه شده و در زندگی خانوادگی خود شکست خورده است .

و باز اضافه کنیم که این مادر پنجاه و سه ساله بیم آن دارد که پسر چهارده ساله اش هم خودکشی کند و نگران پسر بزرگش که زن و سه فرزند دارد، نیز هست .

خوب بود مجله زن روز و گزارشگرانش به سراغ این خانواده می رفتند و از وضع ناگوار زندگی آنها گزارش مشروحی تهیه می کردند و صلاح اندیشان جامعه را از این موجود عجیب و غریبی که اسمش خانواده است ، مطلع می ساختند.

به این مادر پیر مصیبت دیده ، چه می شود گفت ؟ اینها کمک می خواهند؛ کمک فکری ، کمک عاطفی ، کمک اخلاقی .

عجب دردمندی است این مادر، که دل پردردش کانون این همه غم و غصه پنهانی است و باز هم رازدار و حافظ اسرار است .

بر این دل مجروح ، باید مرهمی نهاد و بر این بیمار، که اسمش خانواده است و همچون بیمار محتضری ، نزدیک است که برای همیشه بمیرد، باید تاءسف خورد.

گمان نمی کنم این خانواده با این وضع ، بتواند عضوی سالم تحویل جامعه بدهد و از این خانواده ، هر دختر یا پسری با کسی ازدواج کند حامل پیام خوشبختی باشد!

اما اگر از حد گفتن و نوشتن بگذریم و کمی به آنها کمک فکری و عاطفی و اخلاقی بکنیم ، امیدی هست که بشود این کشتی افتاده در گرداب بدبختی را هم به ساحل نجات رساند.

در دام اعتیاد

در محیطهای طلبگی ، ضرب المثلهای شیرینی رواج دارد. یکی از آن ضرب المثلها، این است :

لکل شیء آفة و للعلم آفات

«برای هر چیز آفتی است ، ولی برای علم آفتهایی است.»

یعنی کارهای دیگر، معمولاً با موانع کمتری روبه روست ؛ اما تحصیل علم ، با موانع بسیاری روبه روست .

و باز طلاب می گویند «اثبات شیء نفی ماعدا نمی کند.» یعنی اگر گفتید: فلان شخص آدم خوبی است ، معنی آن بد بودن شخص دیگر نیست .

حتی اگر چیزی شبیه ضرب المثل فوق ، افاده حصر و اختصاص بکند، قاعده ای می گوید حصر بر دو قسم است : یکی حصر حقیقت و دیگری حصر اضافی

آنجا که قرآن می گوید: (هَلْ جَزَاءُ الْإِحْسَانِ إِلَّا الْإِحْسَانُ)⁽¹⁸⁾

«خوش رفتاری با مردم ، ثلث عقل است.»

گویا پیشوای ششمین شیعیان ، می خواهند بفرمایند: عقل را باید سه قسمت کرد؛ یک قسمت آن ، باید در راه مسائل نظری و عقیدتی صرف شود؛ قسمت دوم آن ، باید در راه مسائل اقتصادی و معیشتی به کار افتد؛ قسمت سوم آن ، باید برای یافتن بهترین راه معاشرتهای اجتماعی و خانوادگی ، صرف بشود.

ممکن است کسی در مسائل نظری و عقیدتی ، زیاد فکر کرده و از این لحاظ، عقلش کامل شده باشد، اما در مسائل معیشتی و اخلاقی و معاشرتی کمیتش

لنگ باشد!

خواهشها و هوسهای فردی بسیارند. اینها در اکثر موارد، هم برای خود فرد،
ضرر دارند و هم برای دیگران ، مخصوصا اعضای خانواده .

برای اینکه هم خود از مضرات خواهشها و هوسها، مصمون باشیم و هم
دیگران ، چاره ای جز تنزل از آنها نداریم . رفتار و معاشرت خوب ، به انسان
آرامش و آسایش می بخشد و توفیق بیشتر را در فعالیتهای انسان ، اعم از
فعالیتهای معنوی و مادی ، موجب می شود.

امام صادق علیه السلام فرمود:

حسن الجوار زیاده فی الاعمار و عماره الدیار⁽²⁰⁾

«پیوند میان خواهران و برادران ، در وطن دید و بازدید، و در سفر، مکاتبه

است.»

مرد و زن و فرزندی که زیر یک سقف زندگی می کنند و خود را عضو یک خانواده می خوانند، اگر سن مجاورت و معاشرت ندارند، و هیچ یک حدود و حقوق دیگری را رعایت نمی کنند، هرگز نمی توانند موجب استمرار سعادت و خوشبختی باشند.

درست است که طبیعت انسان ، آزادی طلب است ؛ آن هم نه آزادی معقول ، بلکه آزادی بی حد و حصر و افسار گسیختگی و هرج و مرج را می خواهند؛ اما زندگی خانوادگی و اجتماعی برای بشر، لازم و موجب رشد و اعتلا و ارتقا است و بنابراین ، می ارزد به اینکه انسان ، پا بر خواسته های طبیعی خود بگذارد و به حکم عقل و معیارهای صحیح عقلی و اجتماعی ، تن دهد و طبیعت خود را به عقل بکشانند و معیارهای اخلاقی و اجتماعی را بر طبیعت خود حاکم کند.

در خانه و خانواده ای که تنزل از هواهای نفسانی و خواسته های طبیعی نیست ، آسایش و آرامش هم نیست . در این خانواده ، اعضا همواره پریشان و مضطربند و دلها پیوند ندارند و همه از یکدیگر، متنفر و بیزارند.

در این مقوله ، گفتنی و نوشتنی فراوان است . جدا باید اعضای خانواده از هر چه باعث سستی و فرسودگی پیوندها می شود، خودداری کنند. تندخویی و خشم و بی احترامی به شخصیت دیگر اعضای خانواده ، زمینه متلاشی شدن آن را فراهم می کند.

در این محیط مقدس ، صمیمیت و یکرنگی و یک رویی ، از همه جا لازمتر است . درست است که دورویی در همه جا مضر است و باعث سستی و پارگی پیوندهای اجتماعی می شود، اما اینجا بیشتر، ضرر می رساند.

چه قدر دورویی و دورنگی در جامعه مذموم و زشت است! اسلام برای این
پدیده پاره کننده پیوندها و زایل سازنده الفتها کیفر سختی قایل است .

امام صادق علیه السلام فرمود:

من لقی المسلمین بوجهین و لسانین جاء یوم القيامة و له لسانان من نار

در آستان بهار طبیعت

آن همه ناز و تنعم که خزان می
فرمود
عاقبت در قدم باد بهار آخر شد
شکر ایزد که به اقبال کله گوشه
نخوت باد دی و شوکت خار آخر
گل
صبح امید که بد معتکف پرده غیب
گو برون آی که کار شب تار آخر
شد

قصد داشتم به شوهران و زنان ، به مادران و پدران ، به دختران و پسران جوان ، تذکراتی بدهم و از آنها بخواهم که با الهام از طبیعت ، که موسم بهار سر از خواب گران خزان برمی دارد و هر چه شکوفه و غنچه و گل در قوه دارد، به فعلیت می رساند و بلبلان فراق زده را به وصال گل سرمست و پرنشاط می سازد، نومیدها را به امید، غمها را به شادی ، گریه ها را به خنده ، قهرها را به آشتی ، گلایه ها را به گذشت ، رنجشها را به نوازش ، فرار را به قرار، بی اعتنایی را به الفت ، تنازع را به تعاون ، بی بندوباری را به زناشویی ، شقاق را به وفاق ، کج خلقی را به مهربانی ، جهالت را به سلم و سلامت ، خدعه را به اخلاص ، دافعه را به جاذبه ، پستی را به همت ، رذالت را به شرافت ، انتقام را به گذشت ، سختگیری را به مدارا، پرتوقعی را به کم توقعی ، افراط و تفریط را به اعتدال ، گوشه گیری را به آمیزش ، تبدیل کنند و خلاصه محیط خانواده را همچون محیط طبیعت پرنشاط و خوش رنگ و بو سازند.

هستند انسانهایی که در محیط خانوادگی آنها باد خزانی وزیده و آماده اند که با همین توصیه ها، از خزان زندگی خانوادگی ، به بهار آیند و گذشته های

اندوهبار و دردناک را فراموش کنند و نشاط و طراوت و همدلی از دست رفته را احیا کنند.

در این اواخر، فرصتی پیش آمد و از طریق انجمن اولیا و مربیان مدرسه ای، زن و شوهر به محضر طلاق رفته ای را که تقریباً زندگی خانوادگی آنها متلاشی شده بود، بعد از گفت و گوهای بسیار آشتی دادیم.

روز آشتی، قرار گذاشتند که اگر اختلافی پیدا کردند، دعوا و مشاجره نکنند؛ بلکه حرفهای خود را جداگانه، روی کاغذ بنویسند و برای حکمیت، در اختیار نگارنده قرار دهند. من پذیرفتم، اما اظهار امیدواری کردم که ان شاء الله، به چنین کاری نیاز نخواهد شد.

خوشبختانه، تاکنون نیازی پیدا نشده و چندی پیش مسئول آن مدرسه، اطلاع داد که آمده اند و با تشکر اظهار داشته اند که کاملاً به تفاهم رسیده اند و هیچ اختلاف و ناهماهنگی در زندگی خانوادگی آنها نیست.

بی دلیل نیست که قرآن مجید، در موارد شقاش و اختلاف زن و شوهر، خواسته است که دو حکم از خانواده زن و خانواده شوهر، بنشینند و اختلافات را به تفاهم و آشتی تبدیل کنند. در آن محفل دوست داشتنی و پر بار، برادران زن هم حضور داشتند.

مردانی را دیده ام که چنان بر مسند مقدس پدری، احساس سرافرازی می کنند و چنان به سعادت و دیانت و اخلاق فرزندان صغیر دل بستگی دارند، که صمیمانه دعا می کنند که: خدایا مادر را از فرزندان من بگیر و اگر روزی اراده حکیمانه تو بر این است که پدر یا مادر را از این بچه ها بگیری، حتماً پدر را بگیر. زیرا طفل بی مادر، سرنوشت مبهم و تاریکی دارد. ولی اطفال بی پدر، در آغوش پرمهر مادر و زیر بال و پر او، احساس کمبود نمی کنند.

اطفال بی مادر، غالباً گرفتار نامادریهای واقعا نامادر می شوند و به بدبختی و فلاکت می افتند. اما اطفال بی پدر، غالباً در شرایطی قرار می گیرند که مادر آنها یک تنه، برایشان هم پدر می شود و هم مادر.

اگر در جامعه ما چنین مردانی هستند که همیشه زندگی خانوادگی آنها از طراوت و نشاط نوبهاری سرشار است، متأسفانه مردانی هم هستند که همواره پیام آور خزان هستند و امید و دلگرمی و شادی را از محیط خانواده، باز می ستانند.

در برابر این گونه مردان، گاهی زنانی قرار گرفته اند که کوه صبر و استقامتند و همان جهادگرانی هستند که رهبر بزرگ اسلام، «حسن تبعل» یا حسن شوهرداری آنها را «جهاد» آنها دانسته و شاعن پرافتخار جهاد المراءة حسن التبعل به آنها اهدا کرده است.

بر این زنان، باید صدها آفرین گفت. اینها قهرمانند. جامعه، قسمت بسیار عمده سلامت و تعادل خود را به اینها مدیون است. کودکان، زیر سایه چنین مادرانی از محبت و سلامت اشباع می شوند و هرچه دارند، از مادران دارند. این هنر برای مادران بزرگترین هنر است که در مقابل شوهری ناهماهنگ و نامتعادل، به بزرگی مسئولیت خود پی می برند و به همه ناهمواریها و مشکلات تن می دهند و چه بسا دم هم بر نمی آورند و شیران نر می پروراندند.

فردوسی این هنر را برای زن، والاترین هنر می داند:

زنان را همین بس بود در هنر نشینند و زاینند شیران نر

در میان صدها نامه ای که در زمینه مسائل خانوادگی وجود دارد، نامه خانم

ش - س جالب است.

این خواهر، نامه خود را دردمندانه نوشته است . ولی بحق ، من او را مظهر صبر و استقامت می دانم و وجودش را کانون استعداد سرشار می شناسم .

او در پایان نامه اش می نویسد:

به چند علت ، دیگر نمی توانم با او زندگی کنم : یکی بی اعتنا بودن او به نماز و روزه ، دوم خوردن مشروب ، سوم کشیدن حشیش و تریاک ، چهارم قمار، پنجم بد و بی راه گفتن به انقلاب ، ششم بی اعتنایی به خانواده . تحمل هم اندازه ای دارد. مرا راهنمایی کنید.

اما متن نامه اش خواندنی است . او مادر سه فرزند است . شوهر ماهی دوهزار تومان برای مخارج خانه به او می دهد. با این پول ناچیز تمام مخارج خانه را باید بدهد. هم لباس بخرد و هم خوراک تأمین کند و هم وسایل خانه را فراهم گرداند.

حتی مهمانی های شوهر را هم باید راه بیندازد و دوستان ناباب او را که عامل بدبختیش هستند، با همین پول پذیرایی کند. باید در صف سیگار بایستد و سیگارش را بگیرد. باید بچه ها را تر و خشک بکند. خلاصه ، شوهری است که کوچکترین همکاری نسبت به همسر خود در مشکلات خانه داری و بچه داری و خرید خانه ندارد. در حالی که اخلاق اسلامی اقتضا دارد که مرد در کارهای خانه ، بال زن باشد و نه سربار او.

هنگامی که فاطمه زهرا علیها السلام به خانه امیرالمؤمنین علیه السلام رفت ، پیامبر خدا درباره وظایف آنها فرمود:

علی علی خدمت ما خلف الباب و علی فاطمة خدمت ما دون الباب

«خدمت بیرون خانه ، بر علی و خدمت درون خانه ، بر فاطمه است .»

این زن توانمند، با همه سنگینی کار و مشکلاتی که دارد، سال گذشته در امتحانات متفرقه دوم راهنمایی هم قبول شده است و باز قصد دارد ادامه دهد. زندگی این بانوی پرتوان، همه درس است و راهنمایی، و نگارنده از اینکه بخواهد چنین زنی را راهنمایی کند، خود را کوچک می بیند.

تنها چند تذکر باید داد که قرآن کریم می گوید:

(وَذَكِّرْ فَإِنَّ الذِّكْرَى تَنْفَعُ الْمُؤْمِنِينَ)

«تذکر ده که تذکر، مؤمنان را سودمند است.»

یکی اینکه با داشتن سه فرزند صغیر، هرگز نباید فکر طلاق کرد. زنی که این همه آگاه و وظیفه شناس و بااستقامت است، باید توجه کند که طلاق، عامل خوشبختی او و فرزندانش نیست.

دیگر اینکه شما نباید مایوس باشید. شما باید سعی در ارشاد و اصلاح چنین شوهری داشته باشید که هرچه باشد، پدر فرزندان شماست و اگر او را اصلاح و ارشاد کنید، در سعادت فرزندان نیز مؤثر است و به طور قطع، با گذشتن سن و سالی، خودش هم به عقل خواهد آمد. آخرین تذکر اینکه سعی کنید علاقه بچه ها را به او زیاد کنید و عواطف پدری او را برانگیزید.

نوشته اید که بچه ها به پدر و مادر شما بابا و مامان می گویند و شما و شوهرتان را به اسم صدا می زنند. سعی کنید بچه ها را وادارید که او را هم بابا یا آقا صدا کنند و تلاش کنید که رابطه بچه ها را با او گرم کنید تا انس به بچه ها و کشش و الفتی که میان آنها پیدا می شود، نگذارند که پدر زیاد گریزی باشد و بیشتر به خانه و خانواده، پیوند داشته باشد.

سعی کنید دوستیها را تقویت کنید. سعی کنید در مقابل زحماتی که متحمل می شوید، سنگ صبور باشید و نق نزنید و عواطف شوهرتان را نسبت به خود برانگیزید و او را در دام محبت، گرفتار سازید.

نصیحتی هم از خواجه شیراز بشنوید:

درخت دوستی بنشان که کام دل	نهال دشمنی برکن که رنج بی
بسه بهار آرد	شمار آرد
شب صحبت غنیمت دان که بعد از	ما بسی گردش کند گردون بسی
روزگزار	لیل و نه‌ار آرد
عماری دار لیلی را که مهد ماه در	خدایا در دل اندازش که بر
حکم است	مجنون گذار آرد
بهار عمر خواه ای دل وگر نه این	چون نسرين صد گل آرد بار و
چمن هر سال	چون بلبل هزار آرد

گمان نمی کنم برای زنی چون شما تغییر مسیر شوهر و آوردن فرح و نشاط به خانواده و تبدیل این خزان به نوبهار، کاری دشوار یا محال باشد. فقط صبر و حوصله و کاردانی می خواهد که آن هم در شما هست .

چه کسی می تواند جز شما بر این مشکل ، فایق آید و چگونه شما با ایمان و استقامتی که دارید، دچار بیم و اندوه می شوید؟

به این کلام الهی توجه کنید:

(إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَامُوا تَتَنَزَّلُ عَلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةُ أَلَّا تَخَافُوا وَلَا تَحْزَنُوا وَأَبْشِرُوا بِالْجَنَّةِ الَّتِي كُنْتُمْ تُوعَدُونَ) ⁽²³⁾

«سوگند که اگر سپاسگزاری کنید، بر نعمت شما می افزایم و اگر کفران نعمت

کنید، عذاب من دردناک است.»

در آغاز سال نو، مردم خانه تکانی می کنند و گرد و غبار و لکه های ظاهری را از محیط زندگی می زدایند. اما مادام که گرد و غبار و لکه های کدورت بر آئینه جان و روان نشسته ، زدودن لکه ها و غبارهای ظاهری چه نفعی دارد؟ اگر محبت و گذشت و تسامح ، از درون دل و جان اعضای خانواده نشکفتد، اعضای خانواده همچون یک روح در چند بدن نباشند، هیچ نعمتی به کام نخواهد بود.

هنگامی که طبیعت ، سر از خواب دراز زمستان برمی دارد، گویا لشکر اهریمنی مرگ از همه جا کوچ می کند و حیات و نشاط مستی دمیده می شود. این برای جهان ، رستاخیز کوچک است و آن روز که صور اسرافیل بر این جهان دمیده می شود، روز رستاخیز بزرگ است !

آن روز که صور حیات به همه کالبدها و پیکرها حیات می بخشد، مرگ را از اعماق هستی می زداید؛ به همین دلیل قرآن می گوید:

(وَإِنَّ الدَّارَ الْآخِرَةَ لَهِی الْحَیْوَانُ لَوْ كَانُوا یَعْلَمُونَ)⁽²⁵⁾.

به این نامه توجه کنید:

من زنی هستم از دیار جنوب که مدت یک سال است که شوهرم شهید شده و دختری یکساله دارم و بعد از شهادت شوهرم ، خیلی مسائل گریبانگیرم شده است . پدر و مادر شوهرم هر روز می خواهند با نیش و کنایه به من بفهمانند که بعد از هفت سال ، دخترم از آن ماست . آیا به نظر شما صلاح است که من دخترم را بزرگ کنم و جوانیم را تا هفت سالگی به پایش بریزم و آن وقت آنها او را، که از مهر پدر محروم مانده ، از مهر مادری هم محروم کنند.البته با شکایت و پیگیری ، بر بسیاری از مشکلات می توان پیروز شد. ولی من نمی خواهم این طور باشد. شاید مشکل من ، برای سایر همسران شهدا نیز مطرح

باشد. از شما می خواهیم که با آقای صانعی صحبت کرده ، این مسئله را در مجله زن روز بگنجانید. چرا هشدار نمی دهید که نباید بچه ای را از دامن مادر بیرون آورده ، سرگردانش کنند. مادران نمی توانند از فرزندان خود دل بکنند و او را به امان خدا رها کنند. من این مشکل را با شما در میان می گذارم تا راه حلی پیش پای من بگذارید.

میان آنچه این والدین شهید می گویند، و آنچه شریعت مقدس اسلام می گوید، فاصله بسیار است . مطابق حکم شرع ، در صورت فوت یکی از والدین ، حق حضانت به طور کلی به دیگری منتقل می شود.

حق حضانت پسر تا دو سالگی و دختر تا هفت سالگی از آن مادر است و از آن پس ، تا سن بلوغ از آن پدر است .

بنابراین ، اگر پدر قبل از تولد طفل بمیرد، حضانت طفل از روز تولد تا سن بلوغ از آن مادر خواهد بود و اگر مادر بر سر زایمان جان خود را از دست بدهد و طفل زنده بماند، حضانت او از همان روز تولد تا سن بلوغ از آن پدر خواهد بود.

منتهی ، حضانت و شیر دادن ، برای مادر حق است نه تکلیف . اما برای پدر، حضانت هم حق است و هم تکلیف .

مادر می تواند، در صورتی که ضرری متوجه طفل نباشد، از حق شیر دادن و حضانت خود صرف نظر کند و در این صورت ، پدر یا کسانی که قائم مقام پدرند، باید شیر دادن و حضانت او را بر عهده گیرند. اما پدر، نمی تواند از ادای تکلیف خود شانه خالی کند.

بنابراین ، اگر همسر یک شهید یا یک شوهر متوفی ، با عاطفه پاک مادری خود، مصمم است که خلاء عاطفی طفل یتیم را پر کند، چه کسی حق دارد که

آرامش و آسایش او را به هم بزند و او را نگران روزهایی کند که طفلش را از آغوشش گرفته اند؟

در این مورد، مزاحمت برای چنین زنی طبق شرع و قانون نارواست و حتی اگر شوهر هم بکند، اجازه مزاحمت نیست. زیرا به هر حال، مادر به طفل خود دلسوزتر و مهربانتر است.

در مورد زنهای مطلقه ای هم که شوهر آنها زنده است، اگر مادر، شوهر نکند و مشتاقانه بخواهد فرزند یا فرزندان خود را تربیت کند، اگرچه شوهر می تواند پسر را بعد از دو سالگی و دختر را بعد از هفت سالگی از مادر بگیرد، بهتر است که طفل را از مادر جدا نکند. زیرا مصلحت طفل، در این است که پیش مادر باشد نه نامادری.

البته موارد استثنایی هم هست؛ ممکن است پدری بهتر از مادر، محبت و حضانت کند؛ ممکن است یک نامادری بهتر از مادر، تربیت و دلسوزی کند. که در این صورت، خود مادر هم معلوم نیست اصراری بر نگهداری فرزند، نزد خود داشته باشد.

یک نکته دیگر هم شایان توجه است. تنها طفل به مادر نیازمند نیست؛ مادر نیز به طفل نیاز دارد؛ همان طوری که پدر نیز به طفل نیاز دارد.

بنابراین، حتی اگر طفل نزد پدر یا نامادری یا هر کس دیگر، از هر لحاظ نیازهای عاطفی و تربیتی برآورده شود، باز هم جا دارد به مادر بیچاره ای که او را با شیره جان خود پرورده، توجه شود. همچنان که جا دارد، حتی اگر طفل نزد مادر از همه نظر اشباع می شود، به پدر زحمت کشی که فرزند را ثمره وجود خود می داند، توجه شود.

همان والدین شهید نیز از دو جهت، در خور توجهند:

یکی اینکه آنها نیز که فرزند شهید را یادگار فرزند و ثمره وجود خود می دانند، به اصطلاح بوی گل را از گلاب می جویند و شاید اصرار آنها در گرفتن فرزند شهید، بدین لحاظ باشد.

دیگر اینکه آنها فکر می کنند، یک زن جوان نیاز به همسر دارد و چه بهتر که سرپرستی کودک یا کودکان یتیم را خود بر عهده گیرند و زن جوان را آزاد بگذارند تا بتواند با آزادی بیشتر، ازدواج کند.

همه این مسائل ، در خور توجه است . مسئله یک بیوه جوان ، مهم است ؛ حق طفل شیرخوار و صغیر مهم است ؛ خواسته های پدر و مادر شهید مهم است ؛ روابط، تکالیف و وظایف اینها مهم است .

می توان گفت : در این مجموعه ، همه چیز شکل خاصی دارد و البته با قداست خون شهید و معنویتی که همه احساس می کنند، حل مشکل چندان دشوار نیست .

مسلم است که قدری انصاف و درایت و گذشت که طبعا در این خانواده ها وجود دارد، حل مشکلات را آسان می کند.

قطعا والدین شهدا، بیشتر از هر کس طالب رفاه و خوشبختی نوه های خود هستند و انتظار دارند که آنها با الهام از خون شهید، شیرزنان و شیرمردان آینده این جامعه بشوند. بنابراین سعی وافر دارند که همه نوع امکانات صحیح تربیتی را برای آنها فراهم کنند.

آنها توجه دارند که مادر یکی از ارکان مهم تربیت است و هرگز راضی نمی شوند که این رکن مهم را از زندگی یادگاران شهیدان ، خارج کنند.

بیوه های شهدا توجه دارند که بهترین پشتیبان آنها برای تربیت کودکان یتیم ، والدین شهدا و دیگر نزدیکان هستند و آنها با کمکهای عاطفی و فکری خود می توانند بسیاری از مشکلات را حل کنند.

مردانی که با همت و درایت ، داوطلب ازدواج با بیوه های شهدا می شوند، توجه دارند که ورود در این مجموعه ، گذشت و همت و فداکاری می خواهد و قبل از هر چیز، باید خود را برای زیر بال و پر گرفتن یتیمان آماده کنند.

گاه اتفاق می افتد که پدر و مادر شهید، دچار اختلالات جسمی شده اند و احیانا به علت اینکه پیکر پاک شهید عزیزشان را ندیده اند، به وضع رقتباری افتاده اند و در این مورد، کسان آنها از قبیل فرزندان دیگر یا عروس و داماد، وظایفی پیدا می کنند و باید خود تحمل مشکلاتی را بر عهده گیرند.

مطالعه نامه ای از خواهر زهرا - ش می تواند بسیاری از زوایای تاریک را روشن سازد.

بالاخره دیپلم را گرفتم و عضو گروه فرهنگی جهاد سازندگی شدم ، تا اینکه آزاده مردی آمد و به پدرم گفت : دو سال است که دخترتان را بدون اینکه خودش بداند زیر نظر دارم و شیفته رفتار و نزاکت او شده و طالب ازدواج با او هستم ... ازدواج ما صورت گرفت . همسر مهندس جهاد سازندگی خوزستان بود و باید آنجا می ماندیم . بزرگترین دلخوشیم زیستن در کنار چنین همسری مهربان و فهمیده و تلاشگر بود. دو روز بعد از ازدواجمان ، همسر مشغول کارش شد. او هر روز، دو یا سه ساعت دیرتر از سر کارش می آمد. از سردشت ، از فکه ، از میان مردمی بسیار محروم و من وقتی سر و صورت از خاک پوشیده اش را می دیدم ، قلبم تسکین می یافت . چند ماه بعد جنگ شد. من پیش خانواده ام آمدم و همسر در جنوب ماند. او همراه با دیگر جهادگران ،

مشغول سنگر سازی و جاده کشی بود. جدایی ما نه ماه طول کشید. البته بعضی مواقع به من سر می زد. در این اثنا برادرم هم به جبهه رفت و من برای اینکه پدر و مادرم تنها نباشند، اثاثیه ام را در یک طبقه خانه جا دادم و پیش آنها ماندم. چندی بعد پدرم هم دنبال برادر عزیزم، به جبهه رفت. آنها به مرخصی نمی آمدند ولی نامه می فرستادند و از معنویت والای جبهه می گفتند و گاهی تلفن می زدند. سرانجام، پدرم که ابراهیم گونه، اسماعیلش را تقدیم راه الله کرده بود، تنها بازگشت. برادرم با لباس مقدس پاسداری در سن هفده سالگی به شهادت رسید و پیکر مطهرش برنگشت. این امر، سوختنی مضاعف دارد. کاش، برای ما هم دیدار با امام می گذاشتند. شب و روز پدر و مادرم را دلداری می دهم. به آنها می گویم شما که فرزند عزیزتان را در راه خدا داده اید، چرا بی تابی می کنید؟ آنها می گویند اگر فقط قطعه ای از بدن برادرت را به ما می دادند تا هفته ای یکبار بر سر مزارش برویم، تسکین می یافتیم.

دیگر نمی دانم چه بگویم. همسرم مدتهاست، از من می خواهد برای انجام مسئولیت به شهر دیگری برویم و من می دانم که باید برویم. ولی چگونه این عزیزان را تنها بگذارم. آنها از خانه، خیلی کم بیرون می روند. چون می گویند هر آن، ممکن است سعیدمان را بیاورند. پدرم پارسال، یک سگته ناقص کرده و اگر خدای ناکرده، اتفاقی بیفتد، فکر نمی کنم در فقدان پدر زنده بمانم و می ترسم فرزندانم بی سرپرست بمانند. هر چند خدا با آنهاست.

من اسم مشخصی از خودم نمی نویسم تا بدانید که این درد عمومی و متعلق به همه این گونه خانواده هاست.

نمی دانیم بر آن پدر و مادر دردمند چه گذشته و این خواهر به شهر دیگر مسافرت کرده اند یا نه؟

خوشبختانه ، شوهر ایشان مردی متعهد و آگاه است . پدر بیمارش نیز از مردان کم نظیر و آگاه است . مادرش نیز تافته ای است از همان بافته .

اما چه می شود کرد؟ وقتی یعقوب که دوازده پسر داشت ، از غم یوسف و به علت گریه های شبانه روزی ، چشمش نابینا می شود، از پدری که فقط یک پسر هفده ساله دارد که آن هم به دست مزدوران عفلقی به شهادت می رسد و حتی جسدش را نمی بیند، چه توقعی می توان داشت ؟

به هر حال ، باید به این خواهر هشدار داد که اولاً حال شوهرتان را مراعات کنید و او را به مشقت نیندازید؛ ولی تا آنجا که او را به عسر و حرج نیندازید، به پدر و مادر رسیدگی کنید و فقط تا آنجا که فرزندانتان را به مهلکه نیندازید، دریچه های دل را به روی غم بگشایید.

ثانیا، در روز مصیبت ، برازنده یک مسلمان ، صبر و شکیبایی است و در خانواده شما باید روح صبر و شکیبایی بسیار نیرومند باشد. زیرا ایمان و تقوای چنین خانواده ای چنین اقتضایی دارد.

ثالثا، در خاطر داشته باشید که افرادی مثل شما باید برای خانواده های شهدا نمونه باشند. شما باید با صبر و تحمل خود، «مشار بالبنان» باشید. شما باید توجه کنید که عظمت این ملت ، به همین خونها گره خورده است .

رابعا، مرگ برای انسان ، حتمی و ضروری است . آنان را که در این دنیا بار مسئولیت خود را به منزل برده اند، از مرگ چه باک؟! پدر شما بر مسند پدری و همسری موفق بوده و آن گونه که باید، کار کرده و اینک در انتظار بهره گیری از اعمال صالح خود و درویدن مزرعه ای است که به وجود آورده . نه همسر جوانی دارد که نگران بیوگی او باشد و نه کودکان خردسالی که نگران یتیمی آنها

باشد. اگر خدا خواسته است که پس از دیدن یک مصیبت جانکاه، از این جهان فانی به سرای جاودانی بشتابد و در بهشت سکنی گیرد، چه غصه ای دارد؟ ولی شما ضمن اینکه در برابر والدین دردمند مسئولید، در برابر اطفال خود نیز وظایفی دارید. قطعاً پدر و مادر شما نیز متوجه وضع شما هستند و اگر خدای ناکرده رابطه شما با همسران به سستی گراید و گرد غم و اندوه بر رخسار کودکان شما بنشیند، یک غم آنها چند غم، و داغ آنها افزون خواهد شد.

در این صورت، همان که موجب نگرانی شما شده است، زودتر اتفاق خواهد افتاد.

البته عواطف سرشار اجتماعی، جا دارد که در این گونه موارد، هر چه بیشتر به کار افتد.

خویشاوندان دور و نزدیک خانواده های شهدا، باید هر چه بیشتر و هر اندازه جذابتر به این خانواده ها توجه کنند؛ دید و بازدیدهایی که کسل کننده و خسته کننده نیست، مهمانی های فامیلی، نه در حد تشریفات و تکلفات باید در جریان باشد، تا بدین وسیله خلاءهای موجود، تا حدودی پر شود و افسردگیها به شادی تبدیل شود.

کودکان یتیم را نباید فراموش کرد. اینها نیاز به محبت دارند. این کمبودها را باید با محبت های متنوع، برطرف کرد. مادران، پدران، خواهران، برادران و همسران شهید داده، پیش خدا عزت دارند. در جامعه هم باید عزت داشته باشند. باید هر چه بیشتر و بهتر، محبتها و عاطفه ها از دل به زبان و چهره آید و دستها در راه اظهار عاطفه و محبت به حرکت آید و سرشک از دیده ها پاک شود.

این خواهر، کمی هم گله دارد. گله از مردمی که بیشتر در روزهای عزا آمدند و کمتر در روزهای بعد؛ از اینکه چرا برای خانواده های شهیدان ، برنامه های متنوع نیست ؛ از اینکه خانه آنها تبدیل به یک کلبه غم و «بیت الاحزان» شده است .

امروز این خواهر، هم باید از خانواده و شوهرش پرستاری کند، هم پدر و مادرش را تسلی بدهد. انصاف باید داد که برای انسان ، پذیرفتن این همه مسئولیت دشوار است .

آیا نه این است که برای این خواهر، یاری دهنده لازم است ؟ اگر خدای ناکرده ، او هم زیر این بار بر زمین افتد، چه عواقبی به بار خواهد آمد؟ کمک های عاطفی ، از سوی آشنایان و مسئولین تلاشگر بنیاد شهید، اگر نتواند آن پدر و مادر، بویژه آن پدر بیمار، را نجات دهد، می تواند این خواهر را تا حدی آسوده کند.

ارزش مادر، برای فرزند، آن قدر زیاد است که در خیال و وهم و تصور نمی گنجد و ما هر اندازه ، در مقام خدمت به مادران ، کوشا و جهادگر باشیم ، باز کم است .

اکنون ، از خانم زهرا - ش و امثال ایشان می خواهیم که به عظمت مقام و موقعیت و مسئولیت خود توجه کنند و بدانند که جز توجه به سعادت کودکان و خردسالان و کوشش در راه استحکام پیوند خانوادگی چاره و راهی ندارند و هر کار و خدمت دیگر فرع این اصل است .

خانواده های شهدا بدانند که کودکان یتیم و یادگاران شهید، بیش از هر چیز اهمیت دارند و بنابراین ، برنامه ها و معاشرتها و خواسته های خود را به گونه ای مرتب کنند که سعادت و تربیت و رشد و تکامل آنها در صدر باشد و خدای

ناکرده ، آنها که همان «در یتیم»اند، قربانی نشوند و مصالح پراهمیتشان ، زیر پا
گذارده نشود. رضای خدا هم در این است و به طور قطع ، نصرت و توفیق و
تأیید خود را در این راه ، نازل خواهد کرد.

سرمشقی برای خانواده ها

مسلمان هر کسی در اعماق وجودش ، احساس کمال طلبی دارد. این هم از ویژگیهای انسان است که نمی خواهد و نمی پسندد که در مراحل پست و بی ارزش ، ساکن باشد. انسان ، مایل است که در زندگی این جهان مظهر کمال و عظمت باشد و مخصوصا در زندگی خانوادگی به موفقیت‌های بزرگی نایل آید.

گاهی انسان به سبب پاره ای از آداب و عادات لغزشهای فکری و جهالتها به راهی می رود که به گمان خودش راه درستی است . در حالی که برای افراد دیگر که از دید وسیعتر و عقل و فکر قویتر و تجربه بیشتر برخوردارند، آن راه نه راه کعبه ، بلکه راه ترکستان است .

بسیاری از گرفتاریها و بدبختیها ریشه خانودگی دارد. اکنون نامه ای از یک دختر هفده ساله جلو نگارنده است که حکایت از نابسامانی خانوادگی دارد.

دختر در یک روستا با پسری روبه رو می شود و علی رغم اصرار زیاد او، که به خوبی معروف بود، با او حرفی نزده و اکنون که به شهر آمده ، از کار خود پشیمان است و در عین حال خواستگاران زیادی به سراغش آمده اند. پدر، همه را بدون پرسیدن نظر او رد کرده و اینک که یک خواستگار از فامیل پیدا شده ، پدر علی رغم مخالفت او، می خواهد بساط عروسی و ازدواج را بگستراند. این مخالفت هم نه به علت بدی این خواستگار است ، بلکه به علت خاطره ای که از آن یکی دارد، تصمیمش بر مقاومت است .

چرا این نابسامانی ؟ چرا این سرکشی ها؟ چرا بی اعتنایی و بی توجهی به شخصیت نوجوانها؟!

دیگری می نویسد:

جوان بیست و دو ساله ای هستم که دو سال پیش ، خاطرخواه یک دختر شده ام و از همان وقت ، به دنبال اعتیاد رفته ام .

این جوان ، به نوشته خودش هفت سال است که به دزدی و شرارت افتاده و چندین بار، زندانی شده است . اکنون بعد از گذراندن یک سال و چهار ماه زندانی ، آزاد شده است و دنبال کار شرافتمندانه ای می گردد. دو برادر بزرگتر از خود دارد که قاچاقچی هستند.

علت اعتیادش ، عشق به آن دختر بوده که خواهر دوست اوست و با اینکه دو سال از عشق او می گذرد، هنوز جرئت نکرده که درباره این مطلب ، کلمه ای بر زبان بیاورد.

می گوید:

در مرام ما، کردها، نیست که به ناموس رفیق ، نظر داشته باشیم . برای همین می خواهم باز به دنبال اعتیاد بروم . از شما می خواهم که مرا از این گرداب نجات دهید. آیا با آن دختر مشورت کنم یا نه ؟

عجب است که بعضی ها می خواهند گرهی را که با دست باز می شود، با دندان باز کنند!

چرا برای یک عشق ، روی آوردن به اعتیاد را چاره می دانی و حالا چرا تصمیم به اعتیاد مجدد می گیری و چرا فکر می کنی که خواستگار خواهر رفیق بودن ، بر خلاف شئون قومی است ؟

عاقل ، این کارها را نمی کند. ظرف خود را در ترازوی عقل می سنجد؛ اگر او را شایسته همسری دید، خواستگاری می کند. اگر موفق شد که هیچ ، و اگر نشد، وقت و عمر و نیروی خود را بر باد نمی دهد و فکر دیگری می کند.

یک دختر دیپلمه بیست ساله هم ، مایل است با یک معلول جنگی ازدواج کند، ولی با مخالفت شدید پدر و مادر روبه رو است .

اکنون پاسداری به خواستگاریش رفته که به قول خودش هیچ مدرکی بر او نداد و علی رغم رضایت والدین ، از ازدواج با او سر باز می زند و همچنان بر تصمیم خود اصرار می ورزد و با پدر و مادر، اختلاف و مشاجره دارد.

بعد مطلبی اضافه می کند که چندی آور است !

می نویسد:

آنها از داماد اول ، خیری ندیده اند. چون دخترشان بعد از طلاق ، دوباره با او ازدواج کرده و این باعث شده که برای همیشه دور آنها خط قرمز بکشیم . چون واقعا خواهرم و شوهرش آبروی پدر و مادرم را به باد داده اند و امروز هم قرار بر این است که تا ابد به یکدیگر رو نبرند.

البته اگر خواهرتان با شوهرش دعوا نمی کرد و کار به طلاق نمی کشید، بسیار بهتر بود. اما اینکه بعد از طلاق ، با یکدیگر آشتی کرده اند، نه تنها بد نیست ، بلکه کار شایسته ای است .

اینها تعصبات جاهلانه است . نباید در جهالت ، این قدر سماجت کرد. اگر زن و شوهری پس از جدایی ، بر سر عقل آیند و آشتی کنند، به خیر و صلاح خود، خانواده و کودکان آنها و جامعه است . از چنین برنامه ای حتما باید استقبال کرد.

به هر حال ، این دختر هنوز مانده است که با آن برادر پاسدار که تقصانی هم در جسم و روحش ندارد، ازدواج کند و قلب پدر و مادر را نیازارد، یا همچنان بر خواست قبلی خود اصرار بورزد و قلب والدین را بشکند.

این را هم اضافه کنم که اگر این اصرار، برای ترحم به یک معلول جنگی است ، بدون تردید، روح والای جانبازان چنین چیزی را پذیرا نیست و بهتر است با همان برادر پاسدار که مصداق المؤمن من کفو المؤمن⁽²⁷⁾ بر زبان آورد و اظهار خوشحالی کرد که داییش به افتخار بزرگ شهادت نایل شده است .
بار دیگر، رهبر بزرگ اسلام به او تسلیت گفت و او علت را جویا شد و پیامبر فرمود: به علت شهادت برادرش .

باز هم آن زن ، کلمه استرجاع بر زبان آورد و خدا را شکر کرد که برادری قهرمان داشته که ایثارگر و شهادت طلب بوده است .
سومین بار که رهبر بزرگ اسلام به او تسلیت گفت و او علت را جویا شد و پیامبر خدا خبر شهادت شوهرش را به او داد، گفت :

آه ، چه غمی !

پیامبر خدا به اطرافیان فرمود:

علاقه زن را به شوهر ببینید!

بعد فرمود:

چرا بار اول و دوم ، استرجاع کردی و بار سوم ، آه کشیدی ؟

عرض کرد: یا رسول الله ، برای یتیمانش !

واقعیت این است که خویشاوندی فرع بر ازدواج است . یعنی از ازدواج است که خویشاوندی ها به وجود می آید و گسترش پیدا می کند. اما ضرورتی ندارد که حتما از خویشاوندی ازدواج به وجود آید؛ البته گاهی مطلوب هم هست ؛ همان طور که ازدواج پسرعموها و دخترعموها، بسیار مطلوب است و در عرف مردم ، شایع است که عقد ازدواج آنها در آسمان بسته شده است .

معلوم است که برای اینکه نسبت‌های فامیلی کهنه و دور نشود، بهتر است که با ازدواج حفظ و تحکیم شود.

اگر خواهرزاده‌ها و برادرزاده‌ها با هم ازدواج کنند و بر حسب معیارهای صحیح زناشویی و انجام آزمایش‌های ژنتیکی با یکدیگر تشکیل خانواده بدهند، علایق خواهرها و برادرها مستحکم‌تر می‌شود.

کاملاً بدیهی است که در ازدواج‌های فامیلی شناخت هم بیشتر است و طرفین، با خلق و خوی یکدیگر آشنایی بیشتر دارند و همینها ممکن است در تحکیم پیوند زناشویی مؤثر واقع شود. مع الوصف، اینها نه شرط لازم است، نه شرط کافی.

به هر حال، چاره‌ای جز مبارزه با اعوجاجها نیست.

دختری از عشق آتشینش به یک جوان پرده برداشته، می‌نویسد:

مادرش به من پیغام می‌داد که اگر برای خودت کاری پیدا کنی، حاضر می‌شوم که با پسرم ازدواج کنی. گفته بود اگر دختر و پسر خودشان را هم بکشند، حاضر به این ازدواج نیستم. وقتی ازدواج کرد، مدت شش ماه بیمار شدم. مگر من چه گناهی کرده بودم که او مرا گذاشت و رفت با یک معلم ازدواج کرد. اکنون حال کمی خوب شده، ولی زخمش هنوز در دلم هست. یک روز که او را در مغازه دیدم سرم به دوران افتاد. وقتی حال کمی جا آمد، دیدم اشک در چشمانش حلقه زده و با لرزش لبهایش را می‌جود. تنها توانستم یک کلمه به او بگویم: تبریک! همسرش حامله شد و یک دختر قشنگ به دنیا آورد که او را به نام من صدا می‌کند. بیست و سه ساله هستم و برایم خواستگاران زیادی آمده که همه را به علت ایرادهای بیخود رد کرده‌ام. آیا همه آنهایی که عاشق شده‌اند، مانند من هستند؟ چرا مادر او به علت اینکه من شغلی نداشتم، مانع ازدواج

ما شد؟ اکنون در نهضت کار می‌کنم و یک جوان خوب نهضتی به خواستگاریم آمده و خیلی اصرار دارد. اما من نمی‌توانم او را بپذیرم. زیرا قلبم خانه دو کس است: خدا و او. هر چه شما بگویید، قبول می‌کنم.

راستی چرا یک مادر، برای مسائل مادی مانع ازدواج دو جوان دلباخته و دلداده می‌شود و برای خود ننگ ابدی به بار می‌آورد؟

حرفی نداریم جز توصیه به اینکه به جوان مزبور پاسخ مثبت بگویید و سعی کنید هر چه زودتر خود را از دام برهانید. یقین داشته باشید که در نظام عدل الهی هیچ ظلم و جرمی بی‌جواب نمی‌ماند و باز هم یقین داشته باشید که اگر ازدواج کنید، وقتی که مادر شدید و زمانی از این ماجراها گذشت، همه چیز برای شما عادی می‌شود و شما که پیش وجدانتان سرافکنندگی ندارید، احساس آرامش خواهید کرد. اما آنکه پیش وجدانش سرافکننده است، هرگز احساس آرامش نخواهد کرد.

اکنون سوّ الی مطرح است که چه باید کرد. سرمشق خوب واقعی، برای خانواده‌ها چیست؟ از کی باید درس گرفت؟ خواندن این ماجراها، چه دردی را دوا می‌کند؟

معروف است که از لقمان حکیم پرسیدند: ادب را از که آموختی؟ گفت: از بی‌ادبان.

بله، از بی‌ادب هم می‌شود درس ادب گرفت، زیرا انسانی که عواقب سوء کارهای بی‌ادب را می‌بیند، به خلاف آن روی می‌آورد...

وقتی بدانی که چرا گم‌گشته‌ای در تیه ضلالت، حیران و سرگردان است و چرا وجودی در شعله اعمال زشت می‌سوزد و خاکستر می‌شود، تو درس می‌گیری. یعنی علت گرفتاریها تو را بیدار و آگاه می‌سازد و در فراز و نشیب

زندگی توانایت می کند و در دستگیری و هدایت و کمک به دیگران ، مستعدت می گرداند و در اعوجاجات اجتماعی و خانوادگی ، به فکر چاره جوییت می اندازد و در مبارزه با آفات اخلاقی و تربیتی ، استواریت می بخشد و در شناخت و شناساندن اسوه های خوب ، به کوشش و تکاپویت وامی دارد.

مع الوصف ، حال که سخن از لقمان به میان آمد می رویم به سراغ سوره لقمان ، تا از همین سوره ، درسهایی بیاموزیم .

در این سوره ، دو مطلب مهم مطرح است :

یکی درباره وظیفه فرزندان در قبال والدین و دیگری درباره وظیفه والدین نسبت به فرزندان .

اول وظیفه فرزندان را می گوئیم :

(وَوَصَّيْنَا الْإِنْسَانَ بِوَالِدَيْهِ حَمَلَتْهُ أُمُّهُ وَهْنًا عَلَىٰ وَهْنٍ وَفَصَّالَهُ فِي عَامَيْنِ أَنِ اشْكُرْ لِي وَلِوَالِدَيْكَ إِلَيَّ الْمَصِيرُ) ⁽²⁹⁾

پس تمام وظیفه فرزند در برابر والدین ، در «شکر» و «احسان» خلاصه می شود. مع ذلک ، همین فرزندی که موظف به شکر و احسان است ، حق ندارد برای شکر و احسان به والدین ، در برابر خداوند به شرک و عصیان روی آورد؛

(وَإِنْ جَاهَدَاكَ عَلَىٰ أَنْ تُشْرِكَ بِي مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ فَلَا تُطِعْهُمَا وَصَاحِبُهُمَا فِي الدُّنْيَا مَعْرُوفًا وَاتَّبِعْ سَبِيلَ مَنْ أَنَابَ إِلَيَّ ثُمَّ إِلَيَّ مَرْجِعُكُمْ فَأُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ)

بی تردید جامعه ، انسانهای فضیلت مآب می خواهد. برای داشتن چنین انسانهایی ، باید برنامه ریزی و تلاش کرد؛ باید فکر و مطالعه کرد؛ باید از رهنمودهای ارزنده اسلام الهام گرفت .

می گویند اگر برنامه یک ساله دارید، گندم بکارید و اگر برنامه ده ساله دارید، درخت بکارید و اگر برنامه صد ساله دارید، انسان بکارید.

برای تاءمین نیروهای صالح انسانی ، برنامه های دراز مدت لازم است و در این راه ، باید خانه و مدرسه ، پدران و مادران و معلمان و مربیان با هم هماهنگی کنند.

آن عناوین پنجگانه که لقمان گفته است ، از این قرار است :
توحید، معاد، نماز، مبارزه ، اخلاق .

توحید در قرآن

توحید اهمیت ویژه ای دارد. قرآن برای اثبات توحید، استدلال می کند و از این رهگذر، پایه های فکر توحیدی را استوار می سازد. اگر فکر توحیدی نباشد و شبهات مشرکین دفع نشود، از همان اول کمیت انسان لنگ است .

زردشتیان ، چون نتوانستند مسئله خیر و شر را در نظام هستی حل کنند، به شرک خالقیت روی آوردند.

معتزله ، چون نتوانستند مسئله جبر و اختیار را به گونه صحیحی حل کنند، فاعلیت انسان را در عرض فاعلیت خداوند قرار دادند و به شرک مبتلا شدند؛ همچنان که اشاعره ، به جبر روی آوردند.

عیسویان ، به سه اقنوم و یهودیان به فرزند داشتن خدا معتقد شدند و هر کدام به نحوی از صراط مستقیم خارج گشتند.

وقتی زیر بنای فکری توحید درست نشود، در عبادت و اطاعت هم انسان به توحید نمی گراید.

انسان ، بدون توحید فکری و توحید عملی هرگز روی سعادت را نخواهد دید. قرآن مجید می گوید:

(وَإِذْ قَالَ لُقْمَانُ لِابْنِهِ وَهُوَ يَعِظُهُ يَا بُنَيَّ لَا تُشْرِكْ بِاللَّهِ إِنَّ الشِّرْكَ لَظُلْمٌ عَظِيمٌ) (32) پسر من ، اگر عمل ، به وزن دانه خردلی ، در دل سنگی یا در آسمانها یا در زمین باشد، خداوند آن را می آورد. که خداوند، لطیف و آگاه است .

اگر خط فکری کودک را بر خط مستقیم «الله» و «الیه» منطبق نکنیم و جاودانگی انسان و اعمال را به او نفهمانیم و به او نیاورانیم که انسان با مرگش ،

و عمل با وقوعش مفقود و نیست ، نمی شود، در ادای وظایف پدر و مادری خود ناتوان مانده ایم .

خانواده سالم ، باید توحید در بعد «مبداءالمبادی» بودن و «غایة الغایات» بودن خدا را در نهاد کودکان پیروراند و بداند که توحید کامل در باور داشتن به هر دو بعد است .

در اینجا به اشاره ای بسنده کنیم که نبوت و استمرار آن ، امامت ، در مقام هدایت و ارایه طریق است و ایصال به مطلوب ، کار پر بار و تلاش خستگی ناپذیر آوردن مردم ، روی خط مستقیم «الله» و «الیه» است و پرواضح است که «راه جو» از «راهبر» و «راهنما» بی نیاز نیست و آنها که پشت به راهبران و راهنمایان می کنند، بدین علت است که از فطرت سلیم راه جویی دور افتاده ، به بیراهه ها و بیغوله ها روی آورده اند.

بنابراین ، توهم نشود که در سخنان پربار لقمان حکیم یا نبی ، چرا از نبوت ، سخنی به میان نیامده و از اصول عقیدتی ، چرا فقط به توحید و معاد، اکتفا شده است ؟

باری ، اگر خانواده ها و معلمان و رسانه های گروهی ، بکوشند که کودک روی خط فطرت حرکت کند، آن همه مصایب به بار نمی آید؛ آن عشقهای کور، آن طلاقها، آن اعتیادها، آن بی اعتنائی به خواسته ها و آن خواهشهای نامشروع ، اتفاق نمی افتد. مخصوصا اگر توحید و معاد کودک با عمل به عناوین بعدی که گفته می شود، تکمیل شود.

نماز

نماز، نغمه توحید است . نماز، راز نیاز عاشق با معشوق است . نماز، پیوستگی نیازمند مطلق ، به بی نیاز مطلق است . نماز، حدیث درد فراق است . اگر نماز، جوهره عبودیت و ستایش مقام و ربوبیت و هماهنگی دل و زبان و افعال نباشد، چه سودی دارد؟!

اولین چیزی که یک بچه مسلمان ، به عنوان فریضه دینی انجام می دهد، نماز است . زیرا بهتر است از سنین هفت سالگی به نماز بایستد و آخرین چیزی که یک مسلمان ، حتی در حال احتضار و در آستان سكرات موت باید انجام دهد، نماز است .

پس جا دارد که لقمان ، از میان فرایض دینی تنها روی نماز تکیه کند و بگوید:

(يَا بُنَيَّ أَقِمِ الصَّلَاةَ)⁽³⁴⁾

«نماز از زشتی و منکر نهی می کند.»

و اگر نماز بنده ، جلوه بندگی و ترنم و شیفتگی و دلباختگی او باشد، همه چیز را به دنبال می کشد و اگر نباشد، هیچ و پوچ است .
قرآن می گوید:

(قَوْلٌ لِّلْمَصَلِّينَ ﴿٤﴾ الَّذِينَ هُمْ عَنْ صَلَاتِهِمْ سَاهُونَ ﴿٥﴾ الَّذِينَ هُمْ يُرَاءُونَ ﴿٦﴾ وَيَمْنَعُونَ الْمَاعُونَ)⁽³⁶⁾

«بر مصایبی که به تو می رسد، صبور و شکیبا باش که این از کارهای مطلوب است.»

امیرالمؤمنین علیه السلام در وصیتش به حسین علیه السلام فرمود:

كونا للظالم خصما و للمظلوم عوناً⁽³⁸⁾

«پسرم! با رخ برتافتن خود، مردم را تحقیر نکن و در زمین ، به تکبر گام
نزن که خداوند، خودپسندان گردن فراز را دوست نمی دارد. در راه رفتن
خویش ، معتدل باش و صدایت را فروپوش که بدترین صداها صدای خراست
«.

اخلاق جنسی

شاید پسر لقمان ، در مرحله ای نبوده یا در شرایطی قرار نداشته که از لحاظ اخلاق جنسی در معرض خطر باشد و شاید آن پدر فرزانه ، با آن دستورات حکیمانه و بیان آن عناوین پنجگانه ، نیازی نمی دیده که بخواهد به او توصیه ای بکند.

بخصوص که آنچه مربوط به اخلاق جنسی کودکان می شود، در حقیقت ، دستوراتی است که مربوط به خود والدین می شود و بنابراین نیازی نیست که بچه ها گفته بشود، بلکه باید پدر و مادرها آگاه شوند.

اکنون ما می خواهیم آنچه را که در این زمینه لازم است ، بگوییم .
برای توضیح این مطلب ، باید نورانیت این بحث را از سوره نور قرآن ، کسب کنیم .

در سوره نور می گوید:

(وَأَنكِحُوا الْأَيَامَىٰ مِنكُمْ) (40)

«کسانی که وسیله ازدواج ندارند، باید پاکدامنی پیشه کنند تا خداوند آنها را به فضل خود بی نیاز کند.»

و نیز می گوید:

(وَلَا تُكْرِهُوا فَتِيَاتِكُمْ عَلَى الْبِغَاءِ إِنِ ارْتَدْنَ مَحْضًا لِّتَبْتَغُوا عَرَضَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا ۗ وَمَنْ يُكْرِهِنَّ فَإِنَّ اللَّهَ مِن بَعْدِ إِكْرَاهِهِنَّ غَفُورٌ رَّحِيمٌ) (42)

«ای مؤمنان ، باید مملوکهای شما و فرزندان نابالغان ، در شبانه روز، سه بار برای ورود بر شما اذن بگیرند.»

این حساسیت روی اطفال نابالغ ، به دلیل خطری است که طفل را از لحاظ اخلاق جنسی تهدید می کند و احیانا موجب انحرافش می شود.

سپس می گوید:

(مِنْ قَبْلِ صَلَاةِ الْفَجْرِ وَحِينَ تَضَعُونَ ثِيَابَكُمْ مِنَ الظَّهْرِ وَ مِنْ بَعْدِ صَلَاةِ الْعِشَاءِ ۚ ثَلَاثُ عَوْرَاتٍ لَكُمْ) (44)

«هنگامی که کودکان شما به سن بلوغ رسیدند، باید همان گونه که گذشتگان اذن می گرفتند، اذن بگیرند.»

اگر والدین در محیط خانواده به این دستورات پایبند باشند، هرگز اخلاق جنسی فرزندانشان به خطر نمی افتد و مشکلی در راه آنها پیش نمی آید. اگر آنها خود نمونه فضیلت و اخلاق باشند و لغزش و انحرافی از خود نشان ندهند و اگر لقمان وار، بذر جنبه های پنجگانه را در نهاد طفل بکارند و بیورانند، همه چیز به کام عقل خواهد بود.

تمام بلاها و بدبختی ها ناشی از بی توجهی یا کم توجهی به وظایف پدری و مادری و اهمیت ندادن به سعادت فرزندان و بی برنامه‌گی در کار تربیت آنهاست

طفل ، آن گونه که در محیط خانواده تربیت می شود، بار می آید و بعدها کمتر اتفاق می افتد که خودش در صدد ایجاد تحول در درون خود برآید.

گرم نه پیر مغان در به روی بگشاید کدام در بزنم چاره از کجا جویم مکن در این چمنم سرزنش به خودرویی چنانکه پرورش می دهند می رویم

از ماست که بر ماست طریق عشق پر آشوب و فتنه است ای دل بیفتد آنکه در این راه با شتاب رود حافظ

آفرین بر شیردختانی که فریب چرب زبانی و تملقهای پسران هرزه و هوسباز را نمی خورند و جز با رهبری عقل و رهنمود عاقلان ، به دعوت جنس مخالف پاسخ مثبت نمی گویند!

وجود نوجوان ، سرشار از شهوت است و اگر عقل و ایمان ، دستگیر وی نباشد، چنان در دریای شهوت خویش غرق می شود که هرگز نتواند ساحل نجاتی بجوید.

پیروی از شهوات ، مایه سقوط و مذلت و بدبختی است ؛ اگرچه لذت زودگذر دارد و چشم پوشیدن از شهوات ، مایه سربلندی و عزت و وقار و خوشنامی است ؛ اگرچه تلخی و دشواری موقت دارد.

آنانکه پیرو شهواتند، نه تنها در این دنیا بلکه در آخرت هم به کیفر و عذاب گرفتار می شوند و آنانکه به مدد عقل و ایمان ، از شهوات سر باز می زنند، هم در این دنیا سربلند و سرفرازند و هم در سرای آخرت به بهشت عنبر سرشت الهی راه می یابند.

امیرالمؤمنین علیه السلام در یکی از خطبه های نهج البلاغه ، به نقل از پیامبر بزرگ اسلام می فرماید:

حفت الجنة بالمکاره و حفت النار بالشهوات ⁽⁴⁶⁾

«هر کس را جامه حیا بپوشاند، مردم عیبش را نمی بینند.»

جنبه مثبت حیا و شرم ، پوشیدن عیب است . اگر حیا به گونه ای باشد، که نه تنها عیب را، بلکه حسن را هم بپوشاند، منفی است و باید چنین حیایی را تعدیل کرد تا جنبه های منفی آن از بین برود.

وقتی حیا در وجود انسان ضعیف باشد، پرهیزگاری نیز از بین می رود. تقوا و پرهیزکاری در اشخاصی قوی است که از حیا و شرم ، برخوردار باشند.

به همین دلیل امیرالمؤمنین علیه السلام می فرماید:

من قل حیائه قل ورعه و من قل ورعه مات قلبه ⁽⁴⁸⁾

«هیچ مالی پرعایده تر از عقل نیست.»

و نیز می فرماید:

الحلم غطاء سائر و العقل حسام قاطع فاستر خلل خلق بحلمک و قاتل
هواک بعقلک (50)

«زبان مؤ من در پشت قلب او و قلب منافق ، در پشت زبان اوست .»
خود انسان نیز باید توجه داشته باشد که حیا و عقل و ایمان ، برای زندگی او
بهترین سرمایه است و مبادا که راه تضعیف این نیروهای ارزنده و مقدس را
پیوید. حال ، اگر خانواده و مدرسه ، تربیت کننده های شایسته ای نباشند و خود
انسان ، با تضعیف حیا و عقل و ایمان ، خود را به منجلاب بکشاند، تقصیر از
کیست ؟

عجیب است که این همه حوادث رقت بار، دامنگیر انسانها شده و کمابیش ،
سرنوشت آنها هم بر همگان روشن و علت آن حوادث نیز شناخته شده و
مشخص است . مع الوصف ، باز هم شاهد صحنه های رقتبار بعدی هستیم .
اگر دنیا گرفتار روسپی گری و عواقب شوم آن است ، به علت ضعف عوامل
سه گانه ای است که برشمردیم .

اگر آمار طلاق در دنیا بلاست و اگر روز به روز بر تعداد بیوه هایی که
قربانی روابط ناهنجار شده اند، افزوده می شود، به این علت است که حیا و عقل
و ایمان نیست ، یا ضعیف است .

البته باز هم آنها که از جاده حیا و عقل و ایمان ، منحرف شده ، لغزیده اند،
می توانند هر لحظه برگردند.

این بازگشت ، اگر نیمه راه و قبل از سقوط باشد، چه بهتر و اگر بعد از
سقوط باشد، باز هم خوب است .

اینک جالب است که سرگذشت یک برگشته از نیمه راه را کمی مرور کنیم :

خوشحالم که دیگر «گلی» سابق و دوست یک کتیف نیستم . خوشحالم که عفت و پاکدامنیم را که داشت به فساد کشیده می شد، حفظ کردم و از او جدا شدم . خوشحالم که مانند اسم خودم که گلی است ، می توانم گل باشم و نمونه ای برای دختران . توبه کردم ، توبه ای که تا آخر عمر ادامه دارد... خدایا! من گناهکارم . برای چند ماه ، شیطان و امیال نفسانی بر من غلبه کرد و ایمانم سست شد.

خلاصه سرگذشت این دختر خانم تائب ، این است که جوانی از طریق دوستی برادرش با او آشنا می شود و به بهانه ازدواج می خواهد از او کامجویی کند. او که فکر می کرد همسر آینده خود را یافته است ، در نیمه راه تسلیم شدن ، متوجه می شود که دسیسه ای در کار است و آنچه برای آن جوان مطرح نیست ، خواستگاری و ازدواج است .

بنابراین هوشیارانه ، خود را از پرتگاه بدنامی و بی آبرویی کنار می کشد و با پرخاش و اعتراض ، جوان دیو صفت را از خود می راند.

چیزی نمانده بود که گوهر عفت گلی به یغما برود و برای همیشه غمین و افسرده شود. اما نهیب عقل و ایمان ، او را به خود می آورد و از سقوط حفظ می کند.

ولی اگر قبل از این ماجراها، قدری شرم و حیا که در خور هر دختری است ، وجود می داشت ، هرگز کار به بگومگوهای پنهانی نمی کشید و نطفه فاجعه دردناکی انعقاد پیدا نمی کرد.

شرم و حیا، دختران و پسران را کاملاً محافظت و حتی بیمه می کند. وقتی شرم و حیا بر وجود دختر و پسر حاکم باشد، هرگز خودسرانه به دنبال جفت ، نمی روند و جز با حضور بزرگترها و برگزاری همان مراسم معمول خانواده ها، همسریابی نمی کنند و به همین دلیل کمتر با خطر مواجه می شوند.

در عین حال ، عجیب است که هنوز هم این دختر خانم می نویسد:
راهنماییم کنید. بگویید چه کنم ، که از عذاب روحیم بکاهیم ؟ چگونه فکر خود را مشغول سازم تا دیگر قیافه آن کتیف به ذهنم نرسد؟

برای فراموش کردن کسی که دامی مهلک بر سر راه شما گشوده بود، چه چیزی از این بهتر که او را دیو خطرناکی بدانید؟

ممکن است بعضی به علت نهایت بد بودن ، فراموش نشوند یا بعضی به علت نهایت خوب بودن ، در خاطره ها جاوید بمانند. اما اینکه اشکالی ندارد. لازم نیست ما اصرار بورزیم که آدمهای بسیار بد یا آدمهای بسیار خوب را فراموش کنیم .

اتفاقا در اینجا فراموش نکردن بر فراموش کردن ترجیح دارد. زیرا خوبها در خاطره ها جاوید می مانند تا سرمشق خوبی باشند و بدها جاوید می مانند تا وسیله ای برای حذر کردن و اجتناب باشند.

اگر منظور شما این است که هنوز هم تمایلی به او وجود دارد، سعی کنید این تمایل را از بین ببرید. زیرا کسی که در صدد بدنام و منحرف کردن شما بود، ارزش ندارد که هنوز هم مورد علاقه باشد.

اگر معقول باشد که بره به گرگ ، تمایلی داشته باشد، تمایل شما هم به چنین جوانی گرگ صفت معقول است .

البته فرق است میان بره و انسان . بره به حکم طبیعت خود از گرگ گریزان است و انسان باید به حکم عقل و ایمان خود از گرگ صفتان انسان نما گریزان باشد.

شما باید سعی کنید تردید و دودلی را از خود دور کنید و با رهبری عقل و ایمان ، قاطعانه تصمیم بگیرید.

نوشته اید:

دوستان ، مرا ارشاد کنید. آیا با پسر عمویم ازدواج کنم ؟ آیا با ازدواج با او آسودگی خاطر پیدا خواهم کرد؟ او مرا بسیار دوست دارد و از زمانی که کوچک بودیم ، ما را نامزد کردند. ولی من این رسوم را قبول ندارم . برادرم هم قبول ندارد. او به خانواده عمویم گفته است گلی بعد از آنکه دیپلمش را گرفت ،

جواب خواهد داد. در حالی که من حرفی نزده ام . برادر دوستم مدت سه سال پیش به خواستگاریم آمد. آن موقع او یک دیپلم بیکار بود. سال گذشته به سربازی رفت و اکنون یکی از دستهایش قطع شده . علت مخالفت خانواده ام ، بیکاری او بود. دوست دارم با یک معلول جنگی ازدواج کنم تا لااقل دینم را به این کشور عزیز ادا نمایم . اما می ترسم خانواده ام مخالفت کنند... آن جوان معلول ، بنده خداست و من شبها بر بستر گریه می کنم . چگونه می توانم با او ازدواج کنم؟! البته او هم از خدا می خواهد که با من ازدواج کند. مشکل اصلی ، خانواده من است ؛ مخصوصا مادرم . چند روز پیش ، در مورد معلولین بحث می کردیم . پدر و مادرم می گفتند شایسته نیست که کسی با این افراد ازدواج کند. آخر چرا نباید ازدواج کرد؟ مگر اینها نبودند که برای حفظ ناموس و شرف ما به جبهه رفتند؟ من چه کنم ؟ چگونه با خواستگاری که از سه سال پیش تا حال مرا دوست دارد، ازدواج کنم ؟ راهنماییم کنید. متشکرم .

متأسفانه هنوز هم عقل ، بر منطق این نوشته ها حاکم نیست . این گونه در تخیلات غوطه ور شدن ، سرانجام خوشی ندارد. می گویند پسر عمویتمان در وزارت ارشاد کار می کند و شیفته و دلباخته شماست . اگر چنین است ، چرا به خواستگاری نمی آید؟! چنین جوانی ظاهرا می تواند سعادت شما را تأمین کند و اگر به خواستگاری بیاید، هیچ ایرادی ندارد و خانواده نیز با او موافقتند. شما نیز نباید از ازدواج با او خودداری کنید.

اما آن جوان معلول هم به فرضی که به خواستگاری شما بیاید، در صورتی که توجه شما به او از روی ترحم نباشد و بتوانید موافقت پدر و مادر را جلب کنید، برای همسری شما مناسب است .

توجه داشته باشید که دوشیزگان ، بدون اذن پدر نمی توانند ازدواج کنند و شما نیز در تصمیمات خود باید همواره رضای پدر را هم به حساب بیاورید.

خلاصه اینکه از تخیلات بیرون بیایید و با واقعیات مواجه شوید. بگذارید تا همان پسر عمو یا هر کس که مقدر است به سراغ شما بیاید و اگر شایستگی دارد و پدر هم موافق است ، با او ازدواج کنید و اجازه ندهید که امثال ایرج ها شما را ملعبه کنند و در مسیر انحراف قرار دهند.

آنچه فعلا می تواند به حال شما مفید باشد، کمی صبر و تحمل و خودداری از تصمیمات عجولانه است . یقینا والدین شما هم چیزی جز سعادت شما نمی خواهند و منتظرند که جوان شایسته ای به خواستگاری بیاید تا بساط عروسی را بگسترانند.

راه و رسم و شیوه زندگی

نصیحتی کمنت بشنو و بهانه مگیر هر آنچه ناصح مشفق بگویدت

بپندیر

چو قسمت ازلی بی حضور ما گر اندکی نه به وفق رضاست

کردند خرد مگیر

چیست این انسان که از لحاظ جسمانی ، موجودی کلان نیست ، اما از لحاظ

برد روحی و معنوی فراخنای این جهان او را ندارد؟!

کیست این انسان که جرمی صغیر دارد، ولی «جهان اکبر» در وجود او

خلاصه شده ، عالم در اوست؟!

چگونه است این انسان که وقتی به گرسنگی و فقر می افتد، تمام همتش
صرف تحصیل لقمه ای نان و قطعه ای تن پوش می شود و همینکه نیاز اولیه اش
برآورده شد، بر بال و پر اندیشه می نشیند و شرق و غرب عالم را سیر می کند
و هزاران چون و چرا برایش پدید می آید؟

شگفتا! این راز سر به مهر عالم هستی را چه کسی می گشاید؟ کدام انسان

است که در زندگی این جهان ، تمام خواسته ها و امیالش اشباع شده باشند؟

آیا باید با خواجه حافظ همصدا شویم که می گوید:

وجود ما معمایی است حافظ که تحقیقش فسون است و فسانه از اینها

گذشته ، در جهان طبیعت ، جهات منفی زیاد است .

قرآن کریم در مقام تمثیل ، درباره این جهان می گوید:

(كَمَثَلِ غَيْثٍ أَعْجَبَ الْكُفَّارَ نَبَاتُهُ ثُمَّ يَهِيْجُ فَتَرَاهُ مُصْفَرًّا ثُمَّ يَكُوْنُ حُطَّامًا وَفِي
الْآخِرَةِ عَذَابٌ شَدِيْدٌ وَمَغْفِرَةٌ مِّنَ اللّٰهِ وَرِضْوَانٌ وَمَا الْحَيٰةُ الدُّنْيَا اِلَّا مَتَاعٌ الْعُرُوْرِ

(52)

«زندگی دنیا جز کالای فریب نیست.»

یا اینکه می گوید:

(وَمَا هَذِهِ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا لَهُمْ وَلَعِبٌ وَإِنَّ الدَّارَ الْآخِرَةَ لَهِيَ الْحَيَوَانُ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ) (54)

«دنیای شما پیش من ، ناچیزتر است از برگ نیم جویده ای که در دهان ملخی است . علی کجا و نعمتی که فنا می پذیرد و لذتی که بقا ندارد.»
و نیز می فرماید:

لولا حضور الحاضر و قیام الحجة بوجود الناصر و ما اخذ الله على العلماء ان لا يقاروا على كظة ظالم و لاسغب مظلوم لالقيت حبلها على غاربها و لسقيت آخرها بكاءس اولها و لالفيتم دنيا کم هذه ازهد عندی من عفة عنز (56)

«چه باغها و چشمه سارها، چه کشتزارها و جاده های خوب و چه نعمتهایی که از آن برخوردار بودند! همه را گرفتیم و به گروه دیگر سپردیم.»
و دیگران نیز مصداق همین آیاتند. با خون دل فراهم و انباشته می کنند و کاخها و باغها را برپا می آورند و میدانهای زیبای چمن ، ایجاد می کنند و زیبایبهای خیره کننده را فراهم می سازند؛ ولی با طنین بانگ اجل ، سرو قامتشان بر زمین می افتد و لاشه آنها متلاشی و به مرور زمان ، خاک می شود.
در کارگه کوزه گری رفتم دوش دیدم دو هزار کوزه افتاده خموش این کوزه به کوزه دگر خوش می گفت کو کوزه گر و کوزه خر و کوزه فروش و جالب این است که قرآن درباره همان قوم فرعون ، و صد البته که درباره همه فرعون سیرتان و نیازدگان می گوید:

(فَمَا بَكَتْ عَلَيْهِمُ السَّمَاءُ وَالْأَرْضُ وَمَا كَانُوا مُنظَرِينَ) (58)

«نموداری از زندگی این دنیا را می دانند و همانها از آخرت غافلند.»

در اینجا برای اینکه تاءثیر نیازدگی را در بروز مسائل و مشکلات خانوادگی ببینیم ، به نمونه هایی از نامه ها و شکوه ها اشاره می کنیم :

من فرشته هستم . در خانه پدرم می خوردم و می خوابیدم و خوشبخت بودم و شاید هم بدبختی الان من ، به علت همان خوشبختی کاذب است . بی خیال از همه چیز ، به مدرسه که پر از هوا و هوس بود ، پا گذاشتم . دیپلمم را در همین محیط کتیف گذارنیدم و بعد رفت و آمد خواستگارها شروع شد و من که به دنبال قیافه بودم ، از هر کدامشان ایرادی گرفتم . خانواده ام به من می گفتند دختر ، دنبال قیافه نرو که بدبخت می شوی . ولی گوش شنوایی نبود . سرانجام شخص مطلوب من آمد و جواب مثبت دادم ، در حالی که پدر و مادرم راضی نبودند . آن موقع بیست و یک سال داشتم و آن قدر محو زیبایی کاذب او شده بودم که خود را گم کرده بودم و گفتم اگر نگذارید ، با او فرار می کنم و پدرم ، برای حفظ آبرویش به این وصلت تن داد . من با یک دنیا امید و آرزو ، زندگی با او را شروع کردم . اوایل زندگی پیش پدرم بودیم . تا اینکه از طرف ارتش ، به او خانه دادند و به آنجا رفتیم . یک سال بعد ، باردار شدم و از همان موقع متوجه تغییر رفتار ایرج شدم و بالاخره دختری به نام شراره به دنیا آوردم . ایرج بچه ننه و بعد از شش خواهر بود و خود را دست بالا می گرفت . برای دومین بار حامله شدم . ایرج مرا مرتب می زد و اصلا توجه نمی کرد که حامله ام . دومین دخترم به نام شروین ، به دنیا آمد . خانواده من به وی دلخوشی نداشتند و به دیدن ما نمی آمدند . پدرم از دنیا رفت و مبلغی به من ارث رسید . از ارث پدری ، مبلغی خرج خودم کردم و بقیه را به ضمیمه طلاهایم به ایرج دادم تا ماشین بخرد . به علت کتکهای زیاد ، سومین بچه ام را سقط کردم . از مسائل زندگی و شوهر داری و غذا پختن ، هیچ چیز نمی دانستم . ایرج همه

کارها را می کرد و من از او یاد می گرفتم . خواهر شوهرم به خانه ما رفت و آمد داشت و بیش از حد در زندگی ما مداخله می کرد و جزئیات حرکات و رفتار مرا به او گزارش می داد... اکنون مدت پنج روز است که در خانه مادرم هستم و بستگان خودم هم مرا خرد کرده اند که تقصیر خودت هست . به من کمک کنید. شوهرم را دوست دارم . خواهر شوهرم نمی گذارد که ما زندگی راحت داشته باشیم . خدایا به من کمک کن .

آری این است سزای ظاهربینی و شیفته ظاهر شدن و خوردن و خوابیدن و به خوشبختی کاذب روی آوردن و بی توجهی به خرابی محیط مدرسه و همکلاسی و ...

و این است سزای بی اعتنایی به نصیحت و اندرز پدر و مادری که غمخواران حقیقی اولادند و این است عاقبت دختری که پدر خود را تهدید می کند که اگر چنین شود، چنان می کنم و...؟

این حرفها را برای بعدیها می گویم نه برای فرشته . فرشته باید به هر نحوی دندان بر جگر بگذارد و برای دو دختر بچه معصومش ، با شوهر سر به هوای خود کنار بیاید؛ باشد که او هم کم کم بر سر عقل آید و دست از سبکسری و گوشی بودن و این قبیل حرکات ناخوشایند بردارد.

برای دختران دیگری که ممکن است به سرنوشت فرشته دچار شوند دو بیت زیر مناسب است :

هر که کمتر شنید پند پدر روزگارش زیاده پند دهد

هر که را روزگار پند نداد تیر زهر آب داده پند دهد

نامه خواهر دلسوزی به نام بهجت چنین است :

یکی از دوستان صمیمیم به نام مریم ، برایم درد دل کرد و سفره دلش را گشود و سخنانی عجیب و باور نکردنی گفت . مریم ، محمد را شدیداً دوست داشته است و محمد هم او را. ولی به دلایلی با علی ازدواج می کند. دو سال از ازدواجشان گذشته ، ولی هنوز صاحب فرزندى نشده اند. علت این است که بنا به تشخیص پزشک ، مریم باید در دوران بارداری استراحت کامل داشته باشد. ولی به علت اینکه فعلاً در خانه پدر علی زندگی می کنند، مریم دوست ندارد که دوران حاملگی را در آنجا سپری کند. از نظر ظاهری دو زوج بسیار خوشبختی به نظر می رسند. ولی فکری بس شوم در مغز مریم آشیانه کرده است و آن جدا شدن از علی است . مریم برایم تعریف کرده است که در حدود هشت سال ، محمد و او یکدیگر را دوست داشته اند. در زمان طاعوت ، به هنگام بازگشت از مدرسه محمد، مریم را می رسانده است و در همین وقتها به او اظهار علاقه می کند و این علاقه ، با گذشت زمان به عشقی محکم مبدل می شود. ولی هرگز صحبت از ازدواج نمی کنند. هنگامی که علی به خواستگاری مریم می

رود، هم مریم و هم خانواده اش می پذیرند. چندی پیش ، برای محمد پیغام می دهد که اگر روزی بشنوم که با کسی ازدواج کرده ای ، سخته خواهم کرد و او هم در جواب گفته که تا وقتی مریم دو سه تا بچه نداشته باشد، با احدی ازدواج نمی کند. هنگامی که مریم به خانه مادرش می رود، با محمد تجدید دیدار می کند و هر دو به یاد گذشته ها می افتند و دست و پای مریم سست می شود؛ ولی بدون هیچ صحبتی از هم دور می شوند. اکنون مریم مدام از جدایی صحبت می کند. در حالی که علی ، مرد خوب او، از اینکه مریم خوب او تا این حد عوض شده ، سرگردان و حیران است ؛ او را دیوانه وار دوست دارد. مریم به من گفته است که چه قدر محمد را دوست دارد و قصدش از جدا شدن ، ازدواج با محمد است و دم گرم من در آهن سرد او اثر نمی کند. از اینکه این موضوع را فقط من می دانم و نمی توانم کاری انجام دهم ، رنج می برم . می خواهم او را از این عشق ناپاک برهانم و فکرش را از این افکار آلوده پاک کنم ، ولی نمی توانم . مریم خانم بسیار فهمیده ای است ولی در این مورد، عقیده درستی ندارد. آیا می شود به او فهماند که الان فقط باید به شوهرش عشق بورزد؟

من از این خواهر تعجب می کنم که چرا باز هم می گوید: مریم خوب او. این مریم ، دیگر خوب نیست و اگر راهش را ادامه دهد، یک عفریت است !
آخر به این زن کج نهاد بگوئید گناه علی چیست ؟ تو که به عشق شیطانی دیگری مبتلا بودی ، چرا خواستگاری علی را اجابت کردی ؟
مگر ازدواج ، بازیچه است که انسان آن را مثل اسباب بازی بچه ها بسازد و بعد هم بشکند؟!!

به آن محمد بدسرشت پیغام بدهید چرا دیر بیدار شدی ؟ تو که بر خلاف عقل و شرع و عرف ، دخترک خامی را همیشه بدرقه و همراهی می کردی و

زمزمه عشق در گوشش می خواندی ، چطور شد که تا وقتی به خانه شوهر نرفته بود، پیشنهاد ازدواج ندادی و قدم جلو نگذشتی ؟ اما حالا که باید مادر فرزندان باشد، وسوسه شیطانی می کنی و پیغام می دهی که هنوز در انتظار نشسته ای و تا سومین فرزندش نزاید، ازدواج نمی کنی !؟

این شیطانهایی که پیغام ننگین زن شوهرداری را برای جوان هرزه ای می برند و متقابلا پیغام آن را به این می رسانند، چه فکری در سر دارند؟! باز به مریم می گویم قدری بیشتر و بهتر فکر کن . آن روز که دوشیزه ای بودی ، محمد به تو توجه نکرد. حالا وقتی طلاق بگیری ، یک بیوه زن بیش نیستی و دیگر اعتبار قبلی را نداری و به فرض که محمد هم با تو ازدواج کند، فکر نمی کنی که به احتمال قوی شوهر مطلوب تو نخواهد شد؟ آیا در نیمه راه زندگی تو را رها نخواهد کرد؟

این گونه کارها جز بلهوسی و سبکسری نامی ندارد و آنان که چنین کرده اند، هرگز کامیاب و سرفراز نشده اند و سرنوشت مریم نیز چیزی جز این نخواهد بود.

اگر مریم به عقل و وجدان خود اهمیت بدهد، باید روزی که بشنود محمد ازدواج کرده ، جشن بگیرد، نه سکنه کند و روزی که با محمد روبه رو می شود، زانو سست نکند، بلکه با نظر به گذشته های شوم و زشت خوشحال باشد که شوهری مهربان و عاقل ، نصیبتش شده و دعا کند که طرف مقابل هم به زنی عاقل و مهربان برسد و همه خاطرات گذشته را فراموش کند.

شما هم آنچه وظیفه دارید و آن اندازه که در توان دارید، انجام دهید. اگر دم گرم شما در آهن سرد او اثر نکند، پتک کیفر و انتقام ، آهن سرد او را داغان و متلاشی خواهد کرد.

قرآن کریم می گوید:

(مَا عَلَى الرَّسُولِ إِلَّا الْبَلَاغُ) (60)

وقتی انسان از این دنیا توقعات بیش از حد داشته باشد و گمان کند که ظرفیت این دنیا به اندازه ظرفیت خود انسان است، خواه غوطه ور در نعمت باشد، خواه نباشد، احساس خوشبختی نخواهد کرد.

جهان هستی برای خود نظامی دارد. ما هر اندازه هم عظمت داشته باشیم، باید تابع نظام این جهان باشیم و اگر تخلف کنیم، چوبش را می خوریم و اگر ناله و فغان سر دهیم که چرا چنین و چنان است، به خود لطمه می زنیم. اما خداوند تابع نظام جهان نیست، بلکه نظام جهان، تابع اراده اوست و فعل او عین نظام است.

ما خود نیز جزئی از این جهان هستیم و هر حکمی که درباره کل جهان صادق است، درباره جزء نیز صادق است. با چون و چرای ما نظام هستی نه تغییر می کند و نه از جای خود تکان می خورد.

با نظام جهان در افتادن و چون و چرا کردن، پرتوقعی است. توقع معقول و منطقی این است که توقعاتمان در حد پذیرفتن نظام عالم باشد که این، عامل بزرگترین موفقیتها و سرافرازی هاست.

انسانهایی که در راه کشف قوانین این جهان می کوشند و در برابر آن قوانین، سر تسلیم فرود می آورند، کامیاب و خوشبختند.

زیباییهای دنیا را فراموش نکنید آنچه در مذمت و زشتی دنیا گفتیم، برای کسانی است که دنیا را هدف ساخته، بیش از حد و اندازه معقول، به آن دل بسته و شیفته شده اند.

همیشه دل‌بستگی انسان عاقل به اشیا، در حد ارزش آنهاست . دنیا خود ارزش است ؛ اما ارزش مطلق نیست .

با آنها که دنیا را ارزش مطلق می دانند، و نیز با آنها که دنیا را ضد ارزش مطلق می شناسند، باید مخالفت کرد.

تعادل در این است که ارزشهای نسبی دنیا را کشف کنند و به آن احترام گذارند.

نهج البلاغه ، بیش از هر کتابی در بی اعتباری دنیا داد سخن داده و این همه ، در مقابل شیفتگان و دل‌باختگان دنیا و آنها که فریفته سراب «ارزش مطلق بودن دنیا» شده اند، گفته شده است . اما آنجا که این خطر در پیش است که برخی ارزشهای نسبی دنیا را هم نادیده بگیرند، این کتاب خود در مبارزه با آنها داد سخن می دهد و آنها را از لغزش و انحراف ، حفظ می کند.

در محضر مولا، مردی زبان به نکوهش دنیا گشود. حضرتش قاطعانه با او برخورد ناصحانه و ارشادی کرد و به او فرمود:

«ای که دنیا را نکوهش می کنی و در عین حال ، شیفته فریبندگیهای آن شده ، گول اباطیل آن را خورده ای ، درست است که خود فریفته دنیا باشی و در عین حال ، نکوهشش کنی ؟ آیا تو مدعی هستی که دنیا درباره تو جرم کرده یا دنیا مدعی توست ؟ کی تو را متحیر کرده یا فریب داده ؟ با مرگ پدرها تو را فریفته یا با به گور سپردن مادرها؟ چه افرادی که بیمار شده و تو پرستاری آنها کرده ، آرزوی بهبودشان را داشته ، پزشک به بالینشان آورده ای ، در حالی که درمان تو و گریه تو به حال آنها سودی نداشته است ...»

سپس در وصف زیباییهای دنیا می فرماید:

ان الدنيا دار صدق لمن صدقها و دار عاقبة لمن فهم عنها و دار غنى لمن تزود منها و دار موعظة لمن اتعظ بها مسجد احباء الله و مصلى ملائكة الله و مهبط وحى الله و متجر اولياء الله اكتسبوا فيها الرحمة و ربحوا فيها الجنة⁽⁶²⁾

«هان! كه با ياد خدا دلها مى گيرد.»

اگر اهل ايمان باشيد، تلاطم كشتى وجود شما از بين مى رود و به سكون و آرامش مى رسيد. از ايمان و عبادت، روى نگردانيد كه قرآن مى گويد:

(هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ السَّكِينَةَ فِي قُلُوبِ الْمُؤْمِنِينَ)⁽⁶⁴⁾ و مجموعه همه كمالات . اينها سرمست باده اند. اما باده جام «الست».

ديگران هم عاشقند، اما عاشق زلف و چشم طناز و چهره لطيف يا عاشق زر و سيم يا عاشق جاه و مقام، يا عاشق قوم و خویش و قبیله!

زيبايى عشق مى آورد، حرکت مى آفريند، شور و حرارت مى دهد، شعر و غزل مى طلبد، بي خوابی مى آورد.

انسان، زيبايى طلب است. اما اگر از زيبايى مطلق گسست و به زيبايى مادون خود دل داد، تلاشها و پويندگی هایش باطل و بيهوده است.

اهل ايمان، شديدترين محبت را، كه همان عشق است، به خدا دارند و به همين دليل قرآن مجيد، درباره آنها مى گويد:

(وَالَّذِينَ آمَنُوا أَشَدُّ حُبًّا لِلَّهِ)⁽⁶⁶⁾

«بگو اگر پدران و فرزندان و برادران و همسران و خویشاوندان و اموالی كه به دست آورده ايد و تجارتي كه از كساد آن مى هراسيد و خانه هايی كه به آنها خشنود هستيد، پيش شما از خدا و پيامبر و جهاد در راه خدا محبوبتر است، انتظار بريد تا خداوند فرمان خود را بياورد و او مردم فاسق را هدايت نمى كند.»

پس تنها محبتی که برای انسان مفید است ، محبت به خداست و تنها محبتی که اگر شدت پیدا کند و به صورت عشق درآید، چاره ساز و کارساز است ، عشق به اوست .

کسی که محبت و عشق به خدا دارد، هر چه را دوست بدارد، و هر چه را دشمن بدارد نیز در رابطه با خداست .

به جهان خرم از آنم که جهان عاشقم بر همه عالم که همه عالم
خـرم از اوست از اوست
اینان عشق و محبتشان ، الهی است و دیگران ، عشق و محبتشان شهوانی و نفسانی و حیوانی .

عشقه‌های نفسانی ، سر به رسوایی و هرزگی می زند و عشق محبت الهی کیمیایی است که هر گاه به وجود کسی بخورد، طلای ناب می شود. عارف ، با عشق پاک الهیش ، چنان صفا و طراوتی پیدا کرده که در و صف نمی گنجد و چنان مبهوت جمال حق است که جز به او نمی اندیشد و بسا از درد و رنجهای جسمانی خود هم غافل می ماند. چنانکه در حال نماز، تیر از پای امیرالمؤمنین علیه السلام کشیدند و متوجه نشد.

برای آگاهی از درون عارفان ، غزل زیر مناسب است :

ای همه شکل تو مطبوع و همه دلم از عشوه شیرین و شکر خای
جای تو خوش تو خوش
همچو گلبرگ طری هست وجود همچو سرو چمن خلد سراپای تو
تو لطیف تو خوش
هم گلستان خیالم ز تو پر نقش و هم مشام دلم از زلف سمن سای
نگار تو خوش تو خوش

اقسام زیبایی

مخلوقات عالم ، هر کدام در یک حد و به طور نسبی ، جلوه ای از زیبایی و جمال مطلق هستند و هر کدام ، به فراخور استعداد خود از یک مرتبه ای از مراتب زیبایی برخوردارند. به همین دلیل بر حسب مرتبه وجودی مخلوقات ، می توانیم برای زیبایی هم مراتب و اقسامی بجوییم .

در حقیقت ، زیبایی مساوق و همدوش وجود است و آنجا که زیبایی نیست ، وجود هم نیست ؛ یعنی زشتی مساوق و همدوش عدم است .

هر جا که پای وجود به میان می آید، زیبایی هم هست و هر جا که جولانگاه عدم است ، از زیبایی هم خبری نیست .

چشم و ابرو به صورت ، زیبایی می دهد. اما اگر چشم و ابرو نباشد، صورت ، زشت جلوه می کند و اگر چشم و ابرو ناقص باشد، زیبایی چهره نقصان پیدا می کند.

موجودات ، یا موجودات حسی هستند یا موجودات خیالی یا موجودات عقلی ، پس زیباییها هم یا حسی است یا خیالی یا عقلی .

زیباییهای حسی پایینترین مراتب هستی ، موجودات حسی هستند و بنابراین ، از نظر زیبای هم پایین ترند و برترین موجودات ، موجودات عقلی ، از نظر زیبایی هم والاترین مقام را دارند.

مناظر طبیعت همه از زیبایی حسی برخوردارند. زیبایی چشم و ابرو و زلف و عارض ، همه حسی است . آهنگ خوب و صداهای لطیف و ظریف ، همه از زیباییهای حسی است . اصولاً هر محسوسی که برای یکی از حواس انسان ، خوشایند باشد، در نسبت با همان حس ، زیباست .

بوی خوش شامه نواز، برای مشام ، و طعم لذیذ غذا برای ذائقه ، آهنگ خوش گوش نواز برای سامعه ، منظره ها و رنگها و شکلهای و چهره های زیبا برای باصره ، و لطافت پوست و بدن و ظاهر اشیاء برای لامسه انسان ، زیباست .

بلهوسی است اگر زیبایی انسان را فقط در زیباییهای ظاهری و حسی بجوئیم . بیچاره است انسانی که زیباییهای خود را تنها در چشم و ابرو و عارض و زلف و بینی و دندان و قد و قواره بشناسد و از ابعاد دیگر انسانی خود محروم بماند . انسان ، یک مجموعه است . این مجموعه ، ظاهری دارد و باطنی ، جسمی دارد و روحی .

هر انسانی برای خود یک شخصیت است و شخصیت او مجموعه جنبه های جسمی و روحی عاطفی و فکری اوست .

ممکن است حسن ظاهر، یک امتیاز باشد، ولی همه امتیازات ، منحصر در حسن ظاهر نیست .

ممکن است مجموعه یک شخصیت ، از لحاظ زیبایی فوق العاده باشد، اما از لحاظ زیباییهای جسمی ، خیلی هم عالی نباشد، یا حتی پایین باشد.

ممکن است بعضی از زیباییها، بعضی از عیبهای را بپوشد. گاهی ممکن است یک شخص از بعضی جنبه ها این قدر کمال پیدا کند، که عیوب ظاهریش کاملا مستور و مغفول بماند.

حافظ، شهرت ادبیش عالمگیر است ، ولی همین مرد، چهره خوشایندی نداشت .

گویند زنی به او برخورد و مؤدبانه از او تقاضا کرد که چند قدمی با او همراه شود. حافظ به دنبال آن زن ، به راه افتاد. رفتند تا به مغازه نقاشی رسیدند. زن وارد شد و حافظ را به نقاش نشان داد و گفت : مثل این ، و خداحافظی کرد و رفت . حافظ کهک هاچ و واج مانده بود، از صاحب مغازه پرسید منظور چیست . وی پاسخ داد، این زن از من خواسته بود که برایش شکل جن را ترسیم کنم و من به او گفته بودم که جن را ندیده ام . او امروز تو را آورده و به من نشان داد و گفت : شکل جن را مثل این بکش !

و نیز می گویند چند تن از دوستانش به در خانه اش آمدند و در زدند. پسر حافظ جلو آمد. پرسیدند: پدرت چه کار می کند؟ گفت : به خدا نسبت دروغ می دهد. پرسیدند: چگونه؟! گفت : در آینه نگاه می کند و می گوید: ستایش خدا را که مرا آفرید و صورت مرا زیبا ساخت .

اگر حافظ آدمی بود که این گونه حرفها را به دل می گرفت و خود را می باخت ، هرگز آن همه عظمت و شهرت پیدا نمی کرد.

این مطالب هشدار می است به آن دختر خانمی که از زشتی صورت خود رنجور شده است .

او می نویسد:

من از زمانی که به دنیا آمده ام ، تا به حال که وجودم را درک کرده ام ، به این موضوع پی برده ام که از لحاظ قیافه ظاهری در سطح پایین قرار دارم . با داشتن این قیافه زشت ، تقریباً همه از من گریزانند و مرا مسخره می کنند و البته به آن جنبه شوخی می دهند و به اصطلاح می خواهند مرا ناراحت نکنند. در حالی که من خوب می دانم که درونشان چه می گذرد و چه احساسی نسبت به من دارند. امیدوارم شما هم از این مطالب ، نخندید. برای رفع این مشکل به

درگاه خداوند دعا کردم . ولی تاکنون نتیجه ای نگرفته ام . خواهش می کنم به من بگویید چه کنم . من حالا در کلاس چهارم دبیرستان درس می خوانم و این مشکلات را بخوبی درک می کنم . امیدوارم مرا راهنمایی کنید .

اولا شما باید بدانید مخلوقات نسبی است . شما نسبت به چه کسانی زشت هستید؟ آیا شما اگر خود را با سیاهان آفریقایی مقایسه کنید، نسبت به آنها همچون حوران بهشت نخواهید بود؟

ثانیا آن افراد، اگر دوست و فامیل هستند، چرا به خود حق می دهند که قلب شما را بیازارند و چرا به آنها هشدار نمی دهید؟

ثالثا جذاب نبودن قیافه شما چه مانعی در راه پیشرفت شما ایجاد کرده است ؟ آیا مانع درخشیدن در میدان فعالیتهای اجتماعی و خانوادگی است ؟

تنها ممکن است مانع کشاندن چشمهای هرزه به دنبال شما باشد که این هم به ضرر شما نیست ، یا ممکن است آنها که خیلی شیفته آب و رنگ ظاهری هستند، به خواستگاری شما نیایند که این هم نگرانی ندارد. هستند مردانی که جمال باطنی را بر جمال ظاهری ترجیح می دهند و هستند مردانی که ممکن است این ریخت و قیافه شما برایشان مطلوب باشد.

شما لابد قصه عشق مجنون به لیلی را شنیده اید. می گویند لیلی بسیار زشت بود. ولی همین لیلی زشت ، عاشق خود را مجنون و دیوانه کرده بود. کسی به مجنون گفت : دست از این کنیزک زشت روی بردار. من یک کنیزک زیباروی به تو می دهم که ارزش عشق و عاشقی و دیوانگی را داشته باشد!

اما مجنون در جوابش گفت :

اگر بر گوشه چشمم نشینی بجز زیبایی لیلی نبینی

همه مردم ، یکجور نمی اندیشند. هر کسی با دید خاصی به امور می نگرد؛
زن سیاه آفریقایی پیش مرد سیاه آفریقایی ، همان جذابیت را دارد که ماهرویان
سفیدپوست ، پیش مردانشان !
سعدی می گوید:

ای دوست تو را نان جوین خوش معشوق من است آنکه به نزدیک
نمایم _____ تو زشت است
حوران بهستی را دوزخ بود از دوزخیان پرس که اعراف
اعراف _____ بهشت است است

در بین مردم روستا و عشایر، زنانی دیده می شوند که بر اثر رنج و مشقت
زندگی و نارساییهای غذایی و نبودن بهداشت و درمان صحیح به مقداری
استخوان خشک ، تبدیل شده اند و آب و رنگ طبیعی و مصنوعی ، در چهره و
رخسار آنها نیست . اما همین ها پیش شوهرانشان ، محبوبند و در چشم قلب
آنها جای دارند. دلیلش هم روشن است : اینان همین طور که هستند، یکدیگر را
به تمام وجود درک کرده اند و چشمشان به جمال فرزندانشان که ثمره
وجودشان هستند، روشن است و خود را در غم و شادی و حتی سرنوشت
دیگری شریک می دانند و آن چنان با یکدیگر به صمیمیت رسیده اند که
همچون یک روحند در دو بدن !

شما هم به این واقعیات توجه کنید و از خدایی که برای رفع مشکل به او
روی آورده اید، مایوس نباشید و اطمینان و یقین داشته باشید که او مشکل شما
را حل می کند و نمی گذارد جای بمانید.

البته صبر و تحمل ، بسیار لازم است ؛ شیفته ظواهر و آب و رنگ چهره
نشدن ، بسیار مطلوب است ؛ توجه به اصالتهای انسانی و اخلاقی و دینی ، بسیار

مفید است ؛ سیاه و سفید و زشت و زیبا و بدچهره و خوب چهره ، همگی انسانند و هیچ کدام بر دیگری امتیاز ندارد.

قرآن مجید می گوید:

(إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ) (68)»

این هم نمونه ای است از اظهار عشق و محبت یک انسان کامل ، به همسر و دختر خویش و مسلم است که آنچه در قالب شعر ریخته شده پرورده خیال است اما پرواضح است که خیال انسان کامل ، بر محور کمال دور می زند و محبت و جاذبه و زمزمه اش نیز تابع همین محور است .

امیرالمؤمنین علیه السلام در رثای همسر والامقامش حضرت زهرا فرمود:

قل یا رسول الله عن صفتك صبری و رق عنها تجلدى ... اما حزنی فسرمد و اما لیلی فمسهد...

«ای رسول خدا! صبر و شکیایی من از جدایی دختر برگزیده تو کم شده و طاقت و توانم از دست رفت ... اما اندوه من ، همیشگی است و شبم همواره به بیداری خواهد گذشت.»

و نیز فرمود:

نفسی علی ظفرتها محبوسة یاليتها خرجت مع الظفرات لآخر بعدک فی الحیاة و انما ابکی مخافة ان تطول حیاتی «جانم در زندان مصیبت او گرفتار است .

ای کاش ، با مصیبت او جانم از بدن خارج شده بود.

بعد از تو خیری در زندگی نیست .

و همانا می گریم از بیم اینکه زندگیم در این دنیا طولانی شود.»

آری آنها نیز در پی موضوعات وسوسه انگیز و خیال انگیزند. منتهی آینه
 وسوسه و خیال آنها تنها منعکس کننده «عکس مه رویان بستان خداست.»
 حافظ در دنباله همان غزلی که به یاد عزیزترین محبوب و معشوق خود
 سروده ، می گوید:

طربسرای محبت کنون شود معمور	که طاق ابروی یار منش مهندس
ش	ش
به بوی او دل بیمار عاشقان چو	فدای عارض نسرین و چشم و
ص	ن
به صدر مصطبه ام می نشاند اکنون	گدای شهر نگه کن که میر مجلس
ی	ش
لب از ترشح می پاک کن برای	که خاطر م به هزاران گنه
خ	موس
کرشمه تو شرابی به عاشقان پیمود	که علم بی خبر افتاد و عقل بی
ح	ح
خیال آب خضر بست و جام	به جرعه نوشی سلطان
کیخس	ابو
چو زر عزیز وجود است شعر من	آری قبول دولتیان کیمیای این
م	م
ز راه میکده یاران عنان بگردانید	چرا که حافظ از این راه برفت و
م	م

مردمی که چنین مرتبه و مقام والایی دارند، برای عشق و محبت و دلبستگی
 معیارهای دیگری دارند.

در زندگی خانوادگی نیز با معیارهای مخصوص خود، انتخاب می کنند. در دل مردهایی که چنینند، هر زنی خیال انگیز و وسوسه انگیز نیست و در دل زنهایی که چنینند، هر مردی منزلت و مقام ندارد.

زلیخا اگر می دانست که یوسف، در عشق ورزیدن و دل به جنس مخالف سپردن، چه معیارهایی دارد، شرمش می آمد که به یوسف اظهار عشق کند. او یوسف را شناخته بود و عقلش در چشمش بود. او به دیده شهوات حیوانی به یوسف می نگریست.

هیچ اشکالی نداشت که یوسف هم روزی عاشق بشود. اما میان عشق ملکوتی یوسف و عشق ناسوتی زلیخا خیلی فرق بود.

عشق یوسف، عشق پاک خدایی بود و اگر هم به شعر و غزل روی می آورد، همان بود که در خور او بود.

ولی عشق زلیخا، عشق آلوده حیوانی و جسمانی بود و شعر و غزلش نیز نمی توانست فراتر و برتر از این باشد.

زیبایی عقلی

اگرچه انسان ، یک مجموعه است و در این مجموعه ، هم گرایش به زیبایی حسی هست و هم گرایش به زیبایی خیالی و عقلی ، اما مسلم این است که برترین حالات انسان ، گرایش او به زیبایی عقلی است .

حس و خیال ، با زیبایی ظاهری و خیال انگیز، اشباع می شود، اما عقل جز به معقولات گرایش پیدا نمی کند.

ارادت شاگرد به استاد و عشق مرید به مراد و شیفتگی رهرو به رهبر از نوع گرایشهای عقلی است .

گرایشهای عقلی ، روزمره و موقت نیست . هر اندازه خواسته های عقل بهتر اشباع شود، گرایشش بیشتر و شدیدتر می شود.

همه ما می دانیم که معقولات ، بر خلاف محسوسات و متخیلات ، کلی و همیشگی هستند و به همین دلیل گرایش عقل به معقول نیز، مستمر و پیوسته است .

انسان عاقل ، اگر گمشده خود را یافت ، از صمیم قلب ، عاشق و دلباخته می شود.

عشق و علاقه پیروان مکتب به پیشوا و بنیانگذار آن ، عشقی پاک و برخاسته از عقل است .

آنها که در شب عاشورا، سخنان حسین ع را می شنیدند که آنها را از حضور در جبهه کربلا معاف می کرد، نه تنها از ایشان جدا نشدند، بلکه شیفته تر و دلباخته تر از پیش ، در کنارش ماندند و گویا زبان حال تک تک آنها این بود: شاهان من ار به عرش رسانم سریر فضل محتاج این جنابم و مملوک این درم گر بر کنم دل از تو و بردارم از تو مهر این مهر بر که افکنم این دل کجا برم

مشرکین در آغاز ظهور اسلام ، به کسانی که به پیامبر خدا ایمان می آوردند، می گفتند: «صبا فلان»، فلان شخص دلباخته و شیفته شد و نمی گفتند: «اسلم فلان»، فلان شخص اسلام آورد.

همینکه شخصی به مقام رسالت الهی و آسمانی حضرت محمد بن عبدالله ﷺ پی می برد، به تمام وجود مجذوب او می شد و این نبود مگر به سبب زیباییهای عقلی پیامبر بزرگ اسلام .

علی علیه السلام که از همه به پیامبر نزدیکتر و پسر عمو و دامادش بود، هیچ وقت روی این ویژگیها تکیه نمی کرد؛ بلکه می فرمود:

انا عبد من عبید محمد

«من بنده ای از بندگان محمد ﷺ هستم.»

برای علاقه ها و دوستیها باید معیار عقلی جست و جو کرد. اگر معیارها حسی و خیالی باشد، کهنه و فراموش می شود؛ ولی اگر عقلی باشد، هر زمان نوتر و تازه تر است .

چرا علاقه متقابل اغلب پدر و مادرها و فرزندان ، پایدار می ماند؟ چگونه است که گاهی والدین از فرزند خود بیزار، یا بالعکس ، فرزند از والدین دلزده می شود؟!

آیا تفسیر و توجیهی جز این می تواند داشته باشد که علاقه هایی که تابع معیارهای عقلی است ، ماندنی و علاقه هایی که تابع معیارهای حسی و خیالی است ، رفتنی و گم شدنی است؟!

چگونه ممکن است که برخی از زن و شوهرها در سن پیری و در سنینی که دندانها می ریزد و پوست بدن می چروکد و چشمها ظرافت و لطافت خود را از

دست می دهند، باز همان گونه به یکدیگر عشق می ورزند که در روزگار جوانی و در عهد شباب که مثل گل نوشکفته ، طراوت و رنگ و بو داشتند؟ عشق در عهد جوانی ممکن است نتیجه گرایش به زیبایی حسی و خیالی باشد، اما عشق در عهد پیری هرگز نمی تواند معیار حسی و خیالی داشته باشد. بسیار در اشتباهند نوجوانانی که برای جذبہ های ظاهری با یکدیگر پیوند گسسته شدنی ازدواج می بندند. پیامبر بزرگوار اسلام فرمود:

من تزوج امراء لايتزوجها الا لجمالها لم ير فيها ما يحب و من تزوجها لمالها لايتزوجها الا له و كلها الله اليه فعليكم بذات الدين (70)

«سبزه مزبله زن زیبارویی است که در خانواده ای بد، رشد کرده است.»
آیا غیر از این است که این گونه روایات ، می خواهند جلو ازدواجهایی را که صرفاً از گرایشهای حسی و خیالی است ، بگیرند و مردم را تشویق کنند که در پی زیبایی عقلی و معنوی باشند؟

متأسفانه بسیاری مردمی که گمان می کنند در ازدواج ، زیبایی حسی و جلوه های وسوسه انگیز کفایت می کند و نیازی به جلوه های معنوی و انسانی نیست .

اینها توجه ندارند که همان طور که بهار گل سپری می شود و فصل خزان فرا می رسد، بهار جوانی و این طراوتها نیز به پایان می رسد و در خزان پیری ، همه چیز محو و گم می شود.

تازه ، تنها خزان پیری مطرح نیست ، بیماریها هم مطرح است . زن ممکن است با اولین وضع حمل ، بسیاری از طراوتهای عهد دوشیزگی را از دست بدهد.

شاید تقصیر مردهاست که بعضی از زنان ، از شیر دادن به طفل معصوم خود امتناع می کنند، تا مبادا سینه آنها از قالب بیفتد و حالت یک مخزن غذا، برای بچه پیدا کند! این کارها، بر خلاف طبیعت و بر خلاف حکم عقل است . این گونه زنها در خطر سرطان سینه هم هستند و شاید هرگز لذت والای مادری را درک نکنند.

با این کارها، عشقهای زاییده از زیباییهای حسی و خیالی ، دوام نمی یابد. با طبیعت نمی شود مبارزه کرد. چروک پیشانی و سفیدی موی سر و ده ها عوارض دیگر، اجتناب ناپذیر است ؛ دندانها ریختنی است ؛ سینه هم از قالب می افتد؛ طراوت و نرمی پوست بدن و اندام رفتنی است .

باید فکر دیگری کرد. باید به فکر معیارهای دیگری بود. باید شوهری انتخاب کرد که دنبال جاذبه های عقلی است . باید زنی برگزید که از جمال و زیبایی عقلی ، در حد مقبولی ، برخوردار باشد. باید مردی برگزید که جاذبه های عقلی و معنوی و انسانیش قوی باشد.

کرشمه و ناز و طنازی ، برای مدتی کوتاه ، حس و خیال را ارضا می کند. ولی جمال عقلی و معنوی همیشه جاذبه دارد.

زیبایی حسی و خیالی آنها دارد. ولی زیبایی عقلی ، کمتر آفت دارد. به پسرها و دخترها باید از تمام طرق فهمانید که ناز و غمزه ظاهری و آب و رنگ و بوی حسی و خیالی ، نمی تواند به عنوان شرط اصیل زناشویی مطرح باشد.

اگر به اینها اصالت داده شود، حرمان و شکست به دنبال دارد و اگر به زیبایی عقلی و انسانی اصالت داده شود، کامیابی و موفقیت حتمی است .

ازدواج و زیبایی پرستی

جفت یایی جفت باید هم صفت تا برآید کارها با مصلحت جفت باید بر مثال همدگر در دو جفت کفش و موزه در نگر در اینکه زیبایی جاذبه دارد و بسیاری از مردم ، قربانی زیبایی پرستی خود یا جنس مخالف شده اند، حرفی نیست . در اینکه بسیاری از مردها زندگی زن و فرزندان خود را تباه کرده ، نابخردانه به دنبال زیباتری رفته اند، شکی نیست .

در اینکه بعضی از دخترها و زنها بعد از ازدواج ، دل به مرد دیگری داده و زیبایی و ثروت و شهرت دومی را بپایه ای برای به هم زدن کانون گرم خانوادگی دانسته اند، شبهه ای نیست !

در اینکه کشش زیبایی ، دو ناآشنا را دو یار آشنا کرده ، دو بیگانه را به یگانگی رسانیده و دو جنس مخالف را به صورت زوج مؤلف در آورده ، سخنی نیست .

در اینکه زیبایی مطلوب ، و زشتی نامطلوب است و در اینکه زیبایی جاذبه دارد و زشتی دافعه ، بحثی نیست .

اما آیا اصل ، ازدواج است یا زیبایی ؟ آیا ازدواج ، برای زیبایی است یا زیبایی برای ازدواج ؟

آیا زنها یا مردهایی که زیبایی متوسط یا پایین دارند، باید از ازدواج محروم بمانند، یا اینکه حق طبیعی و انسانی آنهاست که مانند زیبارویان ، از همه مزایای ازدواج ، بهره مند شوند؟

اگر در جامعه ای دخترهای محروم از جمال ، در خانه بمانند و رنجور شوند، چاره چیست ؟ آیا در قبال آنها مسئولیتی هست یا نه ؟

اگر پسرهایی باشند که چهره آنها مطلوب جنس مخالف نباشد، چه باید کرد؟
آیا آنها باید همواره در حسرت داشتن همسر و خانواده رنج بکشند؟
آیا این، درست است که همیشه عده ای از دخترها قربانی جمال پرستی
مردها و عده ای از مردها قربانی جمال پرستی زنها بشوند؟!
البته در مورد پسرها و مردها، معمولاً مشکل کوچک و ناچیز و در مورد
دخترها بزرگ و چشمگیر است .
آیا در تعلیم و تربیت دخترها و پسرها نباید به فکر این گونه مسائل و
مشکلات بود؟
آیا در تعلیم و تربیت دختران، نباید به جای آموزش مسائلی که ممکن است
هیچ مصرفی در زندگی آنها نداشته باشد، مسائلی را آموخت که برای آنها
راهگشا باشد و بتوانند با مشکلات زندگی آتی خود به مبارزه برخیزند؟
اینکه دختری مغرور زیبایی خود و دختری مغبون زشتی خود باشد، برای
جامعه مفید است ؟
علمای تعلیم و تربیت، برای این مسائل چه فکری کرده اند؟ مدرسه و
خانواده و انجمن های اولیا و مربیان و معلمان و نویسندگان کتب درسی و
وعاظ و اندرزگویان و داستان نویسان و گردانندگان رادیو و تلویزیون چه
اندیشیده اند؟
آیا به همین اکتفا کردیم که دست خلقت، یکی را زشت، یکی را زیبا و یکی
را متوسط آفریده و به ما ربطی ندارد؟
آیا برخورد با این مسائل، باید در حد برخورد شاعر در قصه «ابله» و
«اشتر» باشد که می گوید:

(و خطاب شود که) اینک ستمکاران را حاضر کنید با همسران (یا پیروان) و آنچه معبود ایشان بود، پیامبر بزرگ اسلام، می فرمود:

النکاح سنتی فمن رغب عن سنتی فلیس منی ⁽⁷⁶⁾

گمان نمی کنم، در زندگی خانوادگی کسی باشد که بر خیر خود افزوده است، مگر اینکه بر محبت زنان افزوده است.

با وجود این همه نکات لطیف و ظریف، اگر مردی یا زنی به جنس مخالف بی اعتنا باشد، غیرعادی و غیرطبیعی است.

اقتضای طبیعت سلیم زن و مرد، این است که گرایش به یکدیگر داشته باشند و تحت شرایط و ضوابط صحیح و خدایسندانه ای با یکدیگر درآمیزند.

این مسئله را تنها از بعد نیازهای شخصی و وظایف فردی مطرح نمی کنیم، بلکه در بعد نیازها و وظایف اجتماعی نیز شایسته طرح است.

همان گونه که سلامت فرد، بستگی به گرایش معقول و منطقی به جنس مخالف و زیباییهایش دارد، جامعه نیز در گرو همین امر است.

در بعضی از موجودات، به نظر می رسد که سهم عمده زیبایی به جنس مذکر رسیده و جنس مؤنث سهم کمتری دارد. مثلا در مورد مرغ خانگی و خروس و گنجشکها و بسیاری از پرندگان، این چنین است. اما آیا خود اینها هم همین برداشت را دارند، یا اینکه جنس مؤنث، در نظر آنها از یک زیبایی افسانه ای برخوردار است و جنس مذکر نیز زیباییش به همان مذکر بودنش است؟

اگر بخواهیم در این مسیر حرکت کنیم، باید بگوییم زیبایی جنس مؤنث به همان مؤنث بودن اوست و سایر امور، پیرایه هایی است که اگر باشد، چه بهتر و اگر نباشد، باز هم ضرری به اصل موضوع وارد نمی کند.

فی المثل ، اگر زنی از نظر چهره و اندام متعادل و موزون و زیبا باشد، ولی در وجودش خصلتهای مردانه باشد، چه اندازه می تواند برای جنس مخالف ، جاذبه داشته باشد؟

و اگر مردی نیز از لحاظ چهره و اندام ، امتیازاتی داشته باشد، ولی خصلتهای زنانه بر وجودش چیره باشد، در چه حدی می تواند مورد توجه زن واقع شود؟
نظام آفرینش موجودات طبیعی ، یک نظام دو قطبی است : قطب مذکر و قطب مؤنث .

آنها که در قطب مذکرند، واقعا باید مذکر باشند و آنها که در قطب مؤنثند، حقیقتا باید مؤنث باشند؛ زنان مردنما و مردان زن نما، ارزشی ندارند.
سلامت جامعه هم بستگی به این دارد که مردانش واقعا مرد و زنهایش واقعا زن باشند.

سلامت فرد و جامعه ، بستگی به این دارد که زن و مرد در سنین متناسب ، ازدواج کنند و زندگی را در کنار یکدیگر بگذرانند و به تناسب شرایط سنی ، پدر یا پدربزرگ و مادر یا مادربزرگ باشند.

جاذبه زنانگی مقداری رنگ و بوی و لطافت ، و جاذبه مردانگی مقداری قدرت و فعالیت و کارایی و عقلانیت لازم دارد.

لباس زن باید ویژگی زنانه و لباس مرد، ویژگی مردانه داشته باشد. آرایش زن با آرایش مرد، تفاوت فاحش دارد.

زن باید در آرایش خود ویژگی زنانه را ملحوظ دارد و مرد ویژگی مردانه را. تکلم زن با تکلم مرد، باید متفاوت باشد. خلیقات زن و مرد نیز یکسان نیست . ویژگیهای مردانه ، در وجود زن ، نازیبا و ویژگیهای زنانه ، در وجود مرد زشت و بدنماست .

تقویت ویژگیهای زنانه زن و ویژگیهای مردانه مرد، به آنها در برابر یکدیگر، جاذبه و زیبایی می دهد و ازدواج را تقویت می کند و آن را زنده نگاه می دارد.

قرآن کریم دستور می دهد که :

(وَأَنْكِحُوا الْأَيَامَىٰ مِنْكُمْ وَالصَّالِحِينَ مِنْ عِبَادِكُمْ وَإِمَائِكُمْ إِنْ يَكُونُوا فُقَرَاءَ يُغْنِهِمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ)

شما اگر سری به بعضی مناطق بزنید، متوجه می شوید که از شما زشت تر هم بسیارند و در عین حال ، هیچ یک از آنها بدون شوهر نمانده و از نعمت مادری هم محروم نمانده اند.

خداوند متعال ، اگر زنان آن چنانی آفریده ، مردهایی هم به همان چهره و رنگ خلق کرده ، تا هیچ کس نتواند به دیگری ناز و نخوت بفروشد.

نه زنها از لحاظ رنگ و اندام و چهره یکسانند، نه مردها. اگر همه مردها از لحاظ جمال ظاهری مثل حضرت یوسف عَلَيْهِ السَّلَام بودند، جا داشت که زهای زشت بی شوهر بمانند و اگر همه زنها نمونه حوری بهشت بودند، جا داشت که مردهای زشت ، بی زن بمانند.

اما شما خوب می دانید که واقعیت زندگی غیر از این است . زشتی و زیبایی به همان معنی ظاهریش ، چه در بین مردها و چه در بین زنها، عرضی عریض دارد.

بسیارند مردانی که چاره ای ندارند که با زنهایی مثل خود یا کمی زیباتر از خود ازدواج کنند و بسیارند زنانی که باید از ناز و غمزه ، چشم بپوشند و به هر مردی که به سراغ آنها بیاید و به درد زندگی بخورد، پاسخ مثبت دهند.

آیا شما سطح توقع را بالا برده اید و انتظار داشته اید صرفا برای ارزشهای معنوی بهترین مردها، چه از نظر ارزشهای ظاهری و چه از نظر ارزشهای معنوی

، برای ازدواج به سراغ شما بیایند و شما هم حتی به خود زحمت مقداری آرایش و زر و زیور و تجملات ظاهری ندهید؟

آیا چون دیده اید مردها بیشتر به دنبال جمال ظاهری می روند، حالت تنفر و انزجار از آنها پیدا کرده و این شعار را سر داده اید که مرد باید شما را برای خودتان بخواهد و لاغیر؟

درست است که مرد باید شما را برای خودتان بخواهد، ولی شما هم در زندگی مشترک زناشویی، خود را به جنبه ها و آداب ظاهری مقید و آراسته گردانید تا بهتر و عمیقتر در چشم و قلب مرد نفوذ کنید.

آیا بهتر نبود تا طراوت جوانی باقی است، مردی را در حد متوسط و نه در سطح خیلی بالا پذیرا می شدید و زیاد روی ایده آل بودن او تکیه نمی کردید و بعد، او را مطابق میل و خواست خود می ساختید؟

شما نباید از نقش سازندگی زنها، در صورتی که بخواهند و فن آن را بدانند، غافل باشید.

می گویند زنی جوان هرزه و بیکاره ای را که دوستانی ناباب هرزه تر از خود داشت، به همسری گرفت و تصمیم گرفت او را بسازد.

پس از ازدواج کم کم او را برای تاءمین نان و معیشت، به کارهای گوناگون واداشت. صبح او را به باقلا فروشی می فرستاد؛ آن هم باقلای پخته که برای پختن آن، شب نشینی و بیداری لازم است.

بعد از ظهرها برای او کار دیگری در نظر گرفت و خلاصه، کاری کرد که تمام اوقاتش مستغرق شد و فرصت هرگونه هرزگی و ولگردی را که لازمه تنبلی و بیکاری است، از او سلب کرد.

کم کم دوستان ناباب ، دلشان برای دوستی که به دست توانای زنی جوهره کار در وجودش نمود کرده ، خصلتها و اخلاقیات زشت را از خود دور ساخته ، تعلیم و تربیت یافته بود، به تنگ آمد!

خیلی جست و جو کردند تا او را یافتند و نوحه فراق و مرثیه هجران سردادند. اما او با کمال بی اعتنایی به آنها گفت که گرفتار است و زنش برای او برنامه ریزی کرده که هیچ فرصتی برایش باقی نمانده است !

آنها با کمال پرویی گفتند: طلاقش بده .

و او با کمال بی اعتنایی به آنها گفت : طلاق و جنگ و دعواهای خانوادگی فرصت و وقت لازم دارد و من ، همان را ندارم !

آفرینش خداوند، همین است . همه را به یک رنگ و به یک شکل نیافریده و حتی اختلاف رنگهای مردم از آیات الهی است .

قرآن مجید می گوید:

(وَمِنْ آيَاتِهِ خَلْقُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاخْتِلَافُ أَلْسِنَتِكُمْ وَاللُّوَانِكُمْ)

هستند زنانی که به هر حال ، شایستگی مدیریت خانواده را ندارند و در هیچ شرایطی هنر و نبوغی از خود نشان نمی دهند!

اینها به خانواده و جامعه ، لطمه می زنند؛ وجود اینها معمولا تحمل نشدنی است و بسیاری از مردانی که اهل گذشت و ایثار نیستند و با این گونه زنان ، برخوردی سازنده و بردبارانه ندارند و کار را به مرافعه و ضرب و شتم می کشانند و احیانا به طلاق روی می آورند و برای فرزندان و خود زن ، سرنوشتی بد طراحی می کنند.

نه آن ، به صلاح می آید و نه این به گذشت و اغماض !

اما هستند مردانی که با روش سازنده و برخوردی بردبارانه با همین موجود ناباب کنار می آیند و حتی او را می سازند و یا اگر نسازند، نمی گذارند غرق شود و فرزندانش دربه در شوند.

اینجاست که مدیریت زیبای مرد، تجلی می کند و اینجاست که مردی بر مسند ایثارگری می نشیند و انسانی را یا از فساد به صلاح می آورد، یا اگر نه، از سقوط و بدبختی حفظش می کند.

ایثارگری، فقط در میدانها و صحنه های نبرد و مبارزه متجلی نمی شود؛ جاهای دیگری هم تجلیگاه این خوی عالی هست. اگر چه همان جاها هم صحنه نبرد و مبارزه است.

مردی که باید کارهای بیرون خانه را خود بر عهده گیرد و کارهای درون خانه را یکسره به زن واگذارد، در اینجا نه از بیرون خانه می تواند باز بماند و نه از درون خانه.

انصاف باید داد. چنین کاری، مسلماً سنگین است. اما عظمت انسانها تنها در انجام کارهای سنگین آشکار می شود و نه در کارهای سبک و معمولی.

زندگی انسانهای بزرگ، پر از کارهای بزرگ است و به همین علت شهره آفاق می شوند و زندگی انسانهای کوچک، هیچ حادثه مهمی ندارد؛ خوابیدن است و بیدار شدن و صبحانه و ناهار و شام خوردن و پول درآوردن.

زن و مرد، دو بعد و دو قطب مثبت و منفی از انسانیتند. قطب مثبت، بدون قطب منفی، و قطب منفی بدون قطب مثبت معنی ندارد.

مردی که زن را زن می کند و زنی که مرد را افتخار مردی می بخشد، هر دو از مقام و منزلت والا برخوردارند.

زنی که خانواده را رونق می بخشد و خاطر مرد را از نگرانی آسوده می سازد و چنان مورد وثوق و اعتماد و اطمینان مرد است که به هر لحاظ، او را حافظ و امین می شناسد و او را مصداق واقعی زن شایسته در قرآن می داند، زن واقعی است . همان که قرآن درباره اش می گوید:

(فَالصَّالِحَاتُ قَانِتَاتٌ حَافِظَاتٌ لِّلْغَيْبِ بِمَا حَفِظَ اللَّهُ) ⁽⁸⁰⁾

بدانید که فقر، از بلاهاست و سخت تر از فقر، بیماری بدن است و سخت تر از بیماری بدن، بیماری دل است و تقوا و پرهیزکاری دل، از نشانه های تندرستی است. چه خوب است که زن با بصیرت و آگاهی و با رعایت نکات ظریف و حساس بهداشتی، به ارمغان آورنده سلامت جسمی خانواده باشد. مرد با پشتکار و فعالیت اقتصادی و زن در قناعت و حفظ توازن دخل و خرج، ریشه کن کننده فقر خانوادگی و هر دو با ایمان و تقوا تاءمین کننده سلامت جسم و جان خود و فرزندان باشند.

خرج تدبیر

معیشت و رعایت اقتصاد در هزینه ها، به دست زن و مرد است و هیچ یک آنها بدون همکاری دیگری از عهده آن بر نمی آید.

اگر میزان خرج ، بالاتر از میزان دخل باشد، همواره مرد گرفتار بدهکاری و ناراحتی است و اگر مساوی باشد، خانواده از ذخیره مالی و پس انداز محروم است و در روزهای سخت و موقع بروز حوادث ، گرفتار مشکلات خواهد شد. مدیریت مستقیم زن در مراقبت مخارج و فرصت دادن به مرد، برای تاءمین ذخیره مالی و پس انداز حساس است . زن در کشور خانواده ، در حکم وزیر اقتصاد و دارایی است و فقط او می تواند با درایت و تدبیر، طوری دخل و خرج را تعدیل کند که هیچ گاه خانواده دچار مضیقه نشود.

پیشوای بزرگ پرهیزکاران ، امیر مؤمنان ، می فرماید:

لاکنز اغنی من القناعة و لامال اذهب للفاقة من الرضا بالقوت و من اقتصر علی بلغة الکفاف فقد انتظم الراحة و تبعوا خفض الدعة

«هیچ گنجی بی نیاز کننده تر از قناعت نیست و هیچ مالی از خشنودی به قوت ، نسبت به فقر برطرف کننده تر نیست . هر کس به حد کفاف ، اکتفا کند، به آسایش دست یافته و در گشایش زندگی منزل گرفته است.»

قناعت و رضا، دو عنصر اخلاقی است که باید با دو عنصر دخل و خرج خانواده همراه شود، تا اعضای خانواده بتوانند در سایه آن از آسایش برخوردار باشند.

تنها در این صورت است که مکرد می تواند با کار و فعالیت متعادل خود، با آرامش روحی از نگرانی و اضطرات در امان باشد و زن می تواند با محدود نگاه

داشتن سطح توقعات ، همواره به وظیفه خود در تنظیم اقتصاد خانواده عمل کند و فرزندان نیز برخوردار از لوازم کار و تحصیل و پیشرفت رشد کنند.

تربیت اینجا نیز حساسیت مدیریت زن ، آشکار است . طفل به مدت نه ماه در رحم مادر و به مدت دو سال در آغوش او و قبل از رسیدن به سن تحصیل در کنار او و زیر سایه اوست .

می گویند طفل تا سن چهارده سالگی هر چه باید بشود، می شود. تا این سن و سال ، سر و کار عمده طفل با مادر است . پدر، فقط در ساعات فراغت و روزهای تعطیل ممکن است در خانه و در ارتباط مستقیم با طفل باشد. بقیه اوقات از او جداست و با او رابطه مستقیم ندارد. آیین مقدس اسلام ، به اثر تربیتی زن اهمیت داده و حق حضانت را که ولایت در تربیت است ، تا دو سال در مورد پسر، تا هفت سال در مورد دختر، به مادر سپرده است تا او بهتر و عمیقتر بتواند این بعد از مدیریت خود را اعمال کند.

پس از ورود طفل به مدرسه نیز همچنان ارتباط طفل با مادر، قویتر است ؛ منتهی در سنین بالاتر، ممکن است رابطه پسر با پدر و رابطه دختر با مادر قویتر شود و همینجاست که پسر، با همراهی پدر برای زندگی آینده خود و دختر نیز با همراهی مادر برای زندگی فردای خود آماده می شود.

پسر در کنار پدر، پدری و دختر در کنار مادر، مادری می آموزد؛ مدرسه هم نباید بی توجه به این مسئله باشد. چه قدر در اشتباهند آنها که پسر و دختر را در مدارس مختلط، به تحصیل وامی دارند.

نه پسر، دختر می شود و نه دختر، پسر. بردن آنها در مدارس مختلط چه فایده ای دارد؟ صرف نظر از اینکه این کار مفاسد اخلاقی و جنسی فراوانی دارد، اصولاً با دو طبیعت مغایر و در بسیاری از ابعاد، نامتجانس ، برخورد

یکسان است و مستلزم این است که از زن و مرد، موجودی مسخ شده می سازد که نه زن است و نه مرد، بلکه یک «جنس سوم» است!

به هر حال، مادر در وجود کودک، پایه گذار فضایل اخلاقی است و با فرصت فراوان و در شرایطی بسیار طبیعی می تواند بذر امانت و صداقت و عفت و محبت و حق طلبی را در وجود کودک بکارد و پدر می تواند حامی و پشتیبان مادر در این امور باشد و با نظارت خود، کارها را بر وفق مراد به پیش ببرد و کاشته های مادر را بارور سازد.

مادر می تواند در مراحل اولیه زندگی طفل، او را از معاشرتهای ناسالم و ارتباط با همبازیهای منحرف حفظ کند و کاملاً مراقبت زندگی طفل را بر عهده بگیرد و جلو انحرافات را که از این رهگذر عارض طفل می شود، بگیرد.

مادرانی که بر اثر بی توجهی و غفلت، از صحنه تربیت خارج می شوند و مادرانی که کار بیرون را بر کار درون خانه و تربیت طفل، ترجیح می دهند و او را به دست افرادی می سپارند که هرگز دایه مهربانتر از مادر نیستند، همه یک حکم دارند و آن مادرانی نیستند که به فرمایش رسول گرامی اسلام بهشت را زیر گامهای مقدس خود دارند. البته مادرهایی که بی هیچ تقصیر و گناهی مطلقه شده اند، در این مورد مقصر به حساب نمی آیند. بلکه آنها قصور دارند و فرق است میان انسان قاصر و مقصر.

غم و شادی بچه ها

این بخش درک جدا از مفهوم تربیت نیست ، از این نظر جدا کردم که اهمیت بیشتری دارد. مادر، در غمگینی و شاد زیستن بچه ها بسیار مؤثر است ؛ طفل در پناه مادر احساس شادی ، و در فراق او احساس غم و اندوهی عمیق و بی پایان می کند.

ضعف اخلاقی مادران و کمی صبر و تحمل و گذشت آنها موجب طلاق یا مشاجرات خانوادگی می شود و این امر، نشاط و امید و خرمی را از کودکان می گیرد و یأس و غم و دلسردی را بر وجود آنان چیره می سازد. نبود مراقبت بهداشتی مادران ، موجب بیماریها و احيانا مرگهای زودرس و نقص عضو می شود و همین ها عامل رنجوری و اندوه و افسردگی کودکان است .

ناآگاهی مادران و نبود مراقبتهای لازم از کودکان ، عوارضی به بار می آورد که طفل را غمگین و ملول و دلزده می سازد.

جوانی تقاضا کرده نامه اش را مجله «زن روز» چاپ کند و خود را «ع - الف» معرفی کرده است . نامه ، پرسوز و گداز است . نویسنده نامه را برای پدرش نوشته و این طور آغاز می کند:

پدر خوبم ! اگر چه هرگز خوب نبوده ای ، اما بگذار تو را آن چنان که در رؤ یاهايم تصور می کنم ، خوب بنامم . بگذار به تو بگويم چه قدر دوستت دارم ...!

پدر! نمی دانی که چه قدر دلم می خواد حرف بزنی . غمها و ناراحتیهایی را که سالهاست در دلم انباشته شده است ، بیرون بریزم . اما افسوس ، هیچ کس از من نمی پرسد چرا این قدر غمگینی؟! پدر! کاش می دانستی مسبب غمهای من

تو هستی ؛ نه تنها تو، بلکه تو و مادرم . مادری که فرزندانش را رها کرد و به دنبال زندگی دیگری رفت و او را هفته ها نمی بینم و کلام محبت آمیزی از او نمی شنوم . با این حال عاشق اویم ، همان طور که عاشق توام . شاید برای پسر خیلی زشت باشد که از غمها و رنجهایش و از اشکهایی که شب بر گونه هایش فرو می غلتد و بالشش را خیس می کند، سخن بگوید. اما...

و نیز دختر خانمی به نام ناهید از لنگرود، چنین می نویسد:

سرگذشتی دارم تلخ . من یک نادم هستم ، یک توبه کننده . به مدت شش ماه زندان بودم . در این مدت ، چه ضررهای روحی که نخورده ام ! فکر نکنید که خدای ناکرده ، به ما آزار می رساندند، نه . فقط چون سیزده ساله بودم . نمی توانستم آن وضع را تحمل کنم . پس از مدتی که از زندان بیرون آمدم ، بچه ها به من اعتنا نمی کردند و تنها در محیط مدرسه در گوشه ای می نشستم و ناظر بچه هایی بودم که با تعصب به من نگاه می کردند و با هم حرف می زدند . دوستان صمیمی من ، مثل گذشته با من گرم نمی گرفتند و بعضی ها هم با چشم غره رفتن ، خشمشان را نسبت به من ابراز می کردند . گرچه می فهمم که حق هم دارند . چون کسی حاضر نیست به دوستی که به زندان رفته ، محبت کند . من بغضهایم را در گلو خفه کردم ، گریه هایم را نگاه داشتم . اما یک روز جمعه که از نماز جمعه برگشتم ، دوستم را دیدم که با خواهر ماءمور انتظامات ، در مورد من حرف می زند و تنها کلمه ای که از دهان آن دوست شنیدم ، این بود که این دختر، منافق بود . می خواستم داد بکشم که نه ، من منافق نیستم . من نادم هستم .

اگر پدر و مادر، از دختر سیزده ساله ، بیشتر مراقبت می کردند و در روابط و رفت و آمد او دقت داشتند و روی مدرسه و همکلاسیها و دوستان و همبازیهایش نظر داشتند، چنین مشکلاتی پیش نمی آمد.

البته ، خصوصا به این دختر خانم ، توصیه می شود که : سعی کنید گذشته را فراموش کنید و بکوشید تا با روی آوردن به درس و کارهای مفید و پیدا کردن دوستان جدید و سلیم ، برای خود محیطی گرم و نو بسازید.

شاید این قدر که وسوسه گذشته دارید، دیگران نداشته باشند و شاید انزوایی شما باعث گریز و نفرت دیگران از شما شده است . سعی کنید از انزوا بیرون آید و خصوصا از مادر و خویشان ، در این زمینه کمک بگیرید و مطمئن باشید که مشکل رفع خواهد شد.

اداره خانه

در این قسمت ، اثر مدیریت زن آشکارتر است . بسیاری از مردم مدیریت زن را فقط در تنظیف و تزئین خانه می بینند؛ در صورتی که ابعاد گسترده تر و وسیعتر دارد.

زنانی هستند که در این بعد مدیریت ، همچون ابعاد دیگر دقت و ظرافت خاصی نشان می دهند و همه زیباییها و جذابیتها را با ذوق و ابتکار و سلیقه خود، به محیط خانه می آورند و در عین حال از سادگی و بی پیرایگی نیز گامی فراتر و دورتر نمی روند.

مدیریت ضعیف زن در تنظیم و تنظیف و تزئین خانه ، از اعتبار و ارزش او در چشم و دل شوهر می کاهد و حتی در تربیت کودکان هم اثر می گذارد و آنها را نیز از نظم و نظافت و هنرهای تزئینی باز می دارد.

دختر، به طور عمده شاگرد مکتب مادر است . مادری که در این امور بی توجه است ، به آینده دختر خود صدمه و لطمه می زند.

البته مادرانی هم هستند که در این زمینه ناز نبوغ و استعداد سرشاری برخوردارند و عجیب بار تمام زحمات را خود به دوش می کشند و بچه ها، علی الخصوص دخترها، را به میدان تجربه و فعالیت می کشاند و به عنوان اینکه توانایی یا حوصله ندارند یا بگذار درسهان را بخوانند، چنان خام و کم تجربه و احیانا تنبل بارشان می آورند که هرگز نمی توانند به خودکفایی برسند!

تجلیگاه هنرهای زنانه ، در خانه داری و تزئینات خانه و نظم محیط زندگی او آشکار است . او می تواند میان سادگی و بی پیرایگی و هنروری خود در محیط خانه ، جمع کند و ذوقیات لطیف و عواطف سلیم خود را به ظهور برساند.

برای دخترهای جوان ، زندگی در خانه ای که زیر نظر مستقیم چنین مادری اداره می شود، بهترین و آموزنده ترین و تجربی ترین کلاس است . اما شک نیست که باز هم برای دخترها کلاس و مربی خانه داری لازم است ، تا بتوانند در آنچه در تاءمین سعادت آتی و بالا بردن شخصیت آنها در بعد همسری بآثیر فراوان دارد، آگاهی و تجربه کسب کنند و تخصص گونه ای به دست آورند.

عقل و منطق ، اقتضا دارد که کودک را به گونه ای بیروزانیم و چیزهایی را به او یاد دهیم که در بزرگی او را مقید و سودبخش بیفتند.

چیزهایی را که به درد آینده طفل نمی خورد، اگر یادش دهیم برایش تضييع عمر و تضييع وقت است . دختری که علی ای حال ، باید خانه داری کند، چرا فکر و ذوقش در این زمینه پرورش نیابد و چرا چیزهایی بیاموزد که فردای زندگی او را به کار نیاید؟

هستند زنانی که علاوه بر خانه داری ، باید طبیب یا معلم یا پرستار، یا عهده دار مشاغل دیگر شوند و جامعه هم به وجود آنها نیاز دارد. به اینها باید علاوه بر تبحر لازم در امر خانه داری ، تبحرهای لازم دیگر هم داده شود، تا بتوانند با یک دست ، خانه را اداره کنند و با دست دیگر، آن خدمت لازم را انجام دهند.

اما به هر حال ، خانه داری و ابعاد دیگر مدیریت خانواده را نمی شود فدای هیچ شغل و کار و کسب دیگری کرد.

اکنون نامه ای را از یک خانم خانه دار و تحصیل کرده ، از نظر می گذرانیم که از نظام تعلیم و تربیت شکوه دارد. او پس از ذکر مقدمه ای می نویسد:

با توجه به حافظه و استعدادی که خداوند به من ارزانی داشته بود، اکنون دریافته ام که بهترین ایام زندگی را هدر داده ام . زیرا در رشته علوم اجتماعی و اقتصاد تحصیل کرده ام که هیچ گونه فایده ای برای زندگی کنونیم ندارد؛ بلکه

دروسی را خوانده ام که همه جزو معلومات عمومی بود و بسیار مختصر و کلی . این معلومات ، هنگامی می توانست مفید و ذره ای از آنچه هست را به ما بیاموزد که در دانشگاه ادامه تحصیل دهم ...

سخن من اینجاست که اکنون تکلیف ما چیست ؟ از یک جهت باید در خانه بمانم و آن را چه از نظر کارهای عملی (آشپزی ، نظم و ترتیب و نظافت ، خیاطی ، گلدوزی ، بافتنی ، ابتکار در بهتر شدن کارهای خانه با صرفه جویی هر چه بیشتر و ...) چه از جهت روحی و روانی (همسر داری و بچه داری و مسائل معنوی که مهمترین وظیفه زن است) و چه از نظر بهداشت خانه و خانواده ، اداره کنیم و هیچ کدام از آموخته هایمان که مربوط به بهترین ایام عمرمان است به این مسائل ربطی ندارد...

پس از انقلاب ، بتدریج در بعضی از دروس مدارس ، تحول کلی صورت گرفته ، کتابها با کیفیت هر چه بهتر ارائه می شود. مثلا در مدارس خدمات ، دروسی که مختص خواهران است ، در زمینه های خیاطی ، کودک یاری ، بهداشت خانواده ، کارهای دستی و آشپزی ، بسیار مفید و ارزشمند است و باید خواهرانی را که هم اکنون در دوره راهنمایی به تحصیل مشغولند، تشویق کرد که در این رشته ها ادامه تحصیل دهند، تا سرانجام مثل ما پیشیمان نشوند.

بهتر است امکاناتی فراهم شود تا افرادی چون ما بتوانند از این کتابها استفاده ببرند. باید بدانند که این کتابها به صورت مجموع در اختیار دانش آموزان قرار می گیرد و هر کس بخواهد از آنها استفاده کند، باید آن کتاب مخصوص را همراه کتابهای دیگر خریداری کند.

خواهش من این است که این مشکل را به مقامات آموزش و پرورش منتقل کنید و نیز از آنها بخواهید که لیستی از کتابهای مورد استفاده خواهران را در

رشته های مختلف خدمات ، در چهار ساله متوسط، در اختیار عموم خواهران قرار دهند.

مطالب و نوشته های صاحب این نامه ، هشدارى است به همه خانواده ها و وزارت آموزش و پرورش .

مدارس خدمات ، به قرار معلوم به فکر تشکیل یک رشته جدید، به نام «مدیریت خانواده» هستند و اکنون برنامه ها و کتب درسی آن در دست تهیه است . ولی آیا تنها با تشکیل یک رشته ، تمام مشکل حل می شود، یا باید اصولاً برای مدارس دخترانه از همان سطح ابتدایی و راهنمایی فکری کرد؟ بسیارند که از ابتدایی به راهنمایی نمی رسند و بسیاری دیگر که از راهنمایی به دبیرستان نمی روند. تنها نباید به فکر دبیرستان بود. در مقاطع دیگر هم ، چاره اندیشی لازم است تا فردا تحصیل کرده های مدارس ما پس از رفتن به خانه شوهر و مادر شدن احساس کمبود نکنند و ناله و شکوه سر ندهند.

آفات و تنگناهای زناشویی

با توجه به اینکه تشکیل خانواده ، فواید و آثار نیک و ارزنده ای دارد و در این بحث ها تا حدودی گفته شده است ، جا دارد که در مورد آفات و تنگناهای آن هم هشداری بدهیم تا افراد، بدون توجه و آمادگی قبلی به قول معروف از هول حلیم در دیگ نیفتند و بدانند که به دوش کشیدن بار همسررداری و پدر و مادری به انسان هایی برارنده است که با جهالت و ظلم مبارزه کنند و خردمندانه و عادلانه ، وظایف و تکالیف ناشی از آن را دقیق انجام دهند.

گرایش به زندگی مشترک خانوادگی در بعضی از حیوانات هم هست ؛ آنها در زندگی مشترک ، به تقسیم کار و هماهنگی و پذیرش تکالیف پدری و مادری تن می دهند و فرزندان را تا روزی که به زندگی استقلالی توانا بشوند، زیر نظر و مراقبت می گیرند و با همه گونه فداکاری به طور طبیعی و غریزی ، بار مسئولیت را به دوش می کشند و به منزل می برند.

مسلم است که آنچه در حیوانات هست ، به کمال و ظرافت و اهمیت آنچه در انسان هست ، نیست . هزینه زندگی حیوانات بسیار کمتر از انسان است . در زندگی حیوانات ، طرح و برنامه ریزی آگاهانه ای از جانب خودشان وجود ندارد. آنها از یک طرح و برنامه ریزی که بر حسب نظام خلقت مقرر شده ، پیروی می کنند و هرگز تخلفی روا نمی دارند و در حد آنچه برای یک حیوان لازم است و با استمداد از هدایت تکوینی الهی مراحل زندگی را پشت سر می گذارند. آنها به تمام وجود بر حسب هدایت تکوینی ، همان راهی را می روند که در سنت دقیق آفرینش پیش پای آنها گذاشته شده است ؛ بنابراین در مورد آنها معقول نیست که گفته شود از وظیفه بندگی و عبادت و ذکر و تسبیح باز می مانند و راه عصیان و تخلف می پویند.

اما انسان ، طرفه معجون دیگری است . نمی خواهد و نمی یابد در حد یک حیوان ، خود را محدود کند. می خواهد بالاتر برود. اما این برتری جویی با ابزار صحیح عقل و ایمان ممکن است وگرنه همچون کسی که در جهت خلاف جریان رودخانه شنا می کند، خود را به خفگی دچار می سازد.

هر که بالاتر رود ابله تر است استخوانش را بدتر خواهم شکست اما آنها که با عقل و ایمان زندگی می کنند، هرگز در راه اعتلا، سقوط نمی کنند و به ذلت و خواری نمی افتند و هرگز در جهت خلاف جریان نظام آفرینش حرکت نمی کنند و نیروهای عظیم و ارزنده خود را تباهی نمی کنند.

اموری که در زندگی زناشویی ، به عنوان خطرها و تنگناها شایان طرح است ، اینهاست :

عجز از تحصیل حلال

تحصیل روزی حلال ، کار دشواری است . تشکیل خانواده ، هزینه زندگی را بالا می برد و به همین علت بسیاری از مردم به جای اینکه به حلال اکتفا کنند، تن به تحصیل حرام می دهند و خود و خانواده را به هلاکت می افکنند. اینجاست که می بینیم عزوبت بر ازدواج ترجیح دارد.

آنهایی که مجرد زندگی می کنند، هرگز با توقعات بی حد و حصر همسران روبه رو نمی شوند و می توانند با قناعت و اکتفا به حلال زندگی کنند. اما کسانی که ازدواج کرده اند، در این خطر هستند که گام در راه پله های باطل بگذارند و از هوا و هوس همسران خود پیروی کنند و آخرت را به دنیا بفروشند. در خبر است :

ان العبد لیوقف علی میزان و له من الحسنات اءمثال الجبال فیساءل عن رعاية عیاله و القیام بهن و عن ماله من این کسبه و فیم انفقہ حتی تفنی تلک المطالبات تمام اءعماله فلا یبقی له حسنة فینادی الملائكة : هذا الذی اکل عیاله حسناته فی الدنیا فارتهن الیوم باعماله

«بنده در کنار میزان اعمال ، نگاه داشته می شود، در حالی که حسناتش به اندازه کوه هاست و از او درباره رعایت همسر و وظایف همسررداری و درباره مال و اینکه از کجا به دست آورده و در چه راهی انفاق کرده ، سؤال می شود؛ تا اینکه این مطالبات تمام اعمالش را از بین می برد و هیچ حسنه ای برایش باقی نمی ماند. در این هنگام ، فرشتگان ندا می کنند: این است کسی که عائله اش حسناتش را در دنیا خوردند و امروز در گرو اعمال خویش است!»

گفته اند اولین کسانی که در روز قیامت به انسان می آوزیند، همسر و فرزندانند که او را در پیشگاه خداوند نگاه می دارند و می گویند: پروردگارا،

حق ما را از او بگیر، زیرا آنچه را جاهل بودیم به ما تعلیم نداد و ما را از حرام اطعام می کرد و ما نمی دانستیم و اینجاست که گرفتار مجازات می شود. برخی از بزرگان سلف گفته اند خداوند اراده کند بدبختی بنده ای را، دندانهای تیزی بر او مسلط می کند که او را می گزند و آن عیال است ! پیامبر خدا فرمود:

لا یلقى الله سبحانه احد بذنب اعظم من جهالة اهله و اءولاده
«هیچ کس خدا را به گناهی بزرگتر از جهالت همسر و فرزندان دیدار نمی کند.»

بنابراین ، در راه تاءمین معیشت خانواده ، خطری بزرگ وجود دارد. تنها کسانی از این خطر دورند که مال حلالی به ارث برده یا کسب حلالی داشته ، با قناعت که گنجی بی پایان است ، از زیاده روی و اسراف و تبذیر مصون و محفوظ باشند.

نامه ای از آمریکا

اکنون نامه ای پیش نگارنده است از یک خواهر تازه مسلمان که به یمن اسلام از دین نیاکان خویش ، دین یهود، دست می کشد و علی رغم همه مشکلاتی که پدر و مادر و بستگان برایش ایجاد می کنند، مسلمان می شود و بعد با جوانی ازدواج می کند که او نیز قبلاً یهودی بوده و با مطالعه آثار اسلامی و مخصوصاً مشاهده جلوه زیبای اسلام ، در روزهای پیروزی انقلاب به اسلام می گراید.

برای شروع زندگی مشترک ، به دفتر امام مراجعه می کنند و سرانجام امام ، آنها را مورد تشویق و محبت قرار می دهند و شخصاً صیغه عقد را جاری می کنند و آنها را به الطاف پدرانه خود دلگرم می سازند.

این زوج تازه مسلمان ، مدتی در ایران در کنار یکدیگر با خوشبختی زندگی می کنند. ولی سرانجام ، به پیشنهاد شوهر برای ادامه تحصیلات راهی آمریکا می شوند و در آنجا شوهر، برای تأمین هزینه زندگی خانوادگی بی عرضگی می کند و تحت تأثیر اخلاق فاسد غرب ، به هرزگی و بی بند و باری گرفتار می شود و تمام امیدهای شیرین همسر خود را که اینک دختری نیز به دنیا آورده به باد می دهد.

شوهری که برای ادامه تحصیلات با همسر خود به آمریکا رفته ، به جای درس خواندن ، شبها در یک محله کثیف تاکسیرانی می کند و روزها نیز استراحت می کند و کم کم با زنهای هرجایی نیز رابطه پیدا می کند و سرانجام از همسرش جدا می شود.

او به نوشته همسرش ، هیچ وقت در ادامه کار استقامت و ثبات ندارد. دایماً به دنبال تغییر شغل و تغییر مسیر زندگی است . هرگز راهی را که بتواند آسایش

همسر و فرزند خود را تاءمین کند، نمی پیماید. گاهی اتفاق می افتد که هفته ای دو سه ساعت ، بیشتر در کنار همسرش نیست .

اکنون که کار به طلاق کشیده و زن بیچاره با تحمل مشکلاتی سنگین هم خود و بچه اش را اداره می کند و هم به صورت مکاتبه ای درس می خواند، از کردار خود پشیمان است و تقاضای آشتی و ازدواج مجدد با او را دارد.
او چنین می نویسد:

در نهایت با کمک برادران مسلمان از او طلاق گرفتم . شب طلاق گریه می کرد و می گفت : به من فرصت بده . خودم را اصلاح می کنم . البته نوع طلاق رجعی نیست که او بتواند در مدت عده بازگردد و اکنون که ماه آخر عده طلاق را می گذرانم ، او مرتب تلفن می کند و اظهار پشیمانی می کند. گاهی شدیداً گریه می کند و می گوید: من به شما خیلی ظلم کردم ، بگذار برگردم و جبران کنم . هر شرطی تو بخواهی می پذیرم . در حال حاضر، کار ثابتی ندارد و باز هم گاهی تاکسیرانی می کند. مثلاً در عرض هفتاد و دو ساعت که پشت سر هم کار می کند، می تواند قسمتی از خرج خودش را تاءمین کند. اکنون تعهد کرده که خرج ما را بدهد. البته من هم از طریق دولت ، چون فرزندم متولد اینجاست ، کمک خرج می گیرم و در ضمن به صورت مکاتبه ای ، در یکی از دانشگاهها به تحصیل مشغولم . به هر حال ، در مدت عده که می توانم برگردم . بعداً هم نمی دانم چه باید بکنم ؟ آیا اینکه می گوید عوض شده ام ، توبه کرده ام ، با وجود روحیه اش تا چه حد می تواند درست باشد؟ می ترسم که بعد از عده دوباره با او، البته با شرایطی که در عقد، این بار منظور دارم ، ازدواج کنم و بعد از مدتی دوباره همان کارها را شروع کند. این طور که بچه های مسلمان می

گویند اخلاق او آسان عوض نمی شود. در ضمن می خواهد دست خالی و بدون خواندن درس و یادگرفتن مهارتی به ایران بازگردد. از طرفی من که هیچ کس را در ایران ندارم ؛ البته خدا هست و بهتر از همه . اما خانواده ام مرا طرد کرده اند. البته مرتب با آنها به عنوان صله رحم با تلفن و نامه تماس می گیرم . اما آنها هرگز مرا که مسلمانم ، قبول ندارند. این است که خودم هم که مقداری درس خوانده ام ، می خواهم درسم را تمام کنم که اگر در آینده خدای ناکرده به تنهایی مجبور به تاءمین زندگی فرزندم شدم ، در راه نمانم . این است که نمی دانم چه باید بکنم . آیا اگر به او رجوع کنم ، دوباره مجبور به تحمل این دردها خواهم شد؟

در اینکه انسان اصلاح پذیر و تربیت شدنی است ، حرفی نیست . امید دارم این خواهر، بتواند هم به تحصیلش ادامه دهد و هم دوباره به شوهر خود فرصت بازگشت و اصلاح بدهد و از او همسری شایسته ، و پدری لایق برای فرزندش بسازد و در آینده ای نزدیک ، خود و فرزند و همسرش را از زندگی در غرب بیرون کشد و به میهن اسلامی بازگردد.

قصور از تحمل مشکلات شوهر در برابر همسر خود تکالیفی دارد و متقابلاً زن هم حقوقی دارد که انجام و ادای آنها واجب است .

مرد باید قدرتی داشته باشد که در برابر خلیات زن ، صبر و تحمل را از دست ندهد و احیاناً اذیت و آزار او را با سعه صدر و درایت و متانت و گذشت ، با پیش گرفتن روبه ارشادی و تربیتی تحمل کند.

خوشرفتاری و حسن سلوک با همسر و قیام به وظایف و تکالیف همسری به دشواری تحصیل حلال و تاءمین مئونه زندگی و اداره امور اقتصادی خانواده

نیست . ولی به هر حال نباید آن را سهل و ساده انگاشت . به هر حال همچون زمامدار، و خانواده همچون رعیت اویند و زمامدار در برابر رعیت ، مسئول است .

پیامبر بزرگ خدا فرمود:

کفی بالمرء اثما ان یضیع من یعول

«در گنهکاری انسان ، همین بس که عایله خود را ضایع کند.»

در روایت است که گریزنده از خانواده ، به منزله بنده فراری است که تا برنگردد، نماز و روزه اش قبول نمی شود.

کسی که قیام به حقوق خانوادگی نمی کند، اگر چه در میان اعضای خانواده باشد، فراری و گریزیاست .

قرآن مجید می گوید:

(قُوا أَنْفُسَكُمْ وَأَهْلِيكُمْ نَارًا وَقُودُهَا النَّاسُ وَالْحِجَارَةُ) ⁽⁸²⁾

نفس بسیار به بدی فرمان می دهد. وقتی انسان ، تنها زندگی می کند، نفسش کمتر به بدی فرمان می دهد و وقتی ازدواج کرد، این فرماندهی هم مضاعف می شود.

به همین دلیل یکی از بزرگان از ازدواج کردن عذر خواسته ، گفته است : من به نفس خودم مبتلا هستم ؛ چگونه نفس دیگری را به نفس خودم اضافه کنم .

ابراهیم ادهم می گفت :

زنی را فریفته خودم نمی کنم و نیازی به آنها ندارم .

مقصودش این است که نگاهداری و متمتع ساختن زن وظیفه و تکلیف است و من از این کارها عاجزم و بدین جهت ، نمی خواهم زنی را به تعهدات خود شیفته و فریفته گردانم و بعد نتوانم به آن عمل کنم .

او می گفت : مانع من از ازدواج ، این آیه قرآنی است :

(وَلَهُنَّ مِثْلُ الَّذِي عَلَيْهِنَّ بِالْمَعْرُوفِ) (84)»

آری مسلم است که ازدواج ، وسیله ای است برای خروج انسان از خود فردی و ورودش در خود وسیعتر و گسترده تر خانوادگی .

به همین دلیل هر اندازه علاقه زن و شوهر به یکدیگر بیشتر شود، از خود فردی بیشتر خارج شده ، بزرگتر می شوند و به تعبیر استاد مطهری همچون مایع غلیظی که وقتی آب داخلش کنند، رقیق می شود و توسعه می یابد.

با این همه ، اگر کسی نتواند از خود فردی خارج شود و قدرتش در حدی نباشد که موبه مو وظایف زناشویی را انجام دهد و احیانا به جای اینکه در این مدرسه رشد کند، سقوط هم بکند و از کمالات دیگری هم که در مسیرهای دیگر می تواند تحصیل کند بازماند، بهتر آن است که به ازدواج تن ندهد.

راز اینکه ابراهیم ادهم و میرزای جلوه و جهانگیرخان قشقایی و آخوند کاشی و شیخ محمد حسین طالقانی - که به قول استاد جعفری چند روز قبل از مردنش از مرگ خود خبر می دهد و می گوید: خر طالقان رفته و پالانش مانده ! - ازدواج نمی کنند، همین است والا آنها خوب می دانستند و کاملا هم ایمان داشتند که ازدواج سنت پیامبر است و هر کس با توانایی قبول مسئولیت از آن اعراض کند، از وی نیست .

بهتر است که باز هم از درد دل های آن خواهر تازه مسلمان ، مطالبی بیاوریم: هنگام آمدن از ایران باردار بودم . از همان اول که آمدم با یکی دیگر از اخلاقیات او مواجه شدم . شبها به هر دلیل بیدار بود و روزها خواب ! این بود که نه درست کار می کرد و نه می توانست درس بخواند. زندگی در امریکا او را از یک مسلمان قوی که در ابتدای مسلمان شدنش حتی مستحبات و مکروهات را رعایت می کرد، به یک مسلمان متوسط و شاید کم ایمان تبدیل کرده بود. او

آدم مهربانی بود. اما شوهر خوبی نبود. بدین معنی که آن چنان که باید، مسئولیت زندگی زناشویی را درک نمی کرد. شبها دیر می آمد و یا برای گشت و گذار در شهر و دیدن دوستانش مرا تنها می گذاشت. بعد هم شغل تاکسیرانی را در یک محله کثیف و بدنام شروع کرد، و اکثر شبها می خواست تا صبح کار کند. با وجود بارداری برایم بسیار دشوار بود. هر چه التماس می کردم که کاری را انتخاب کن که شبها خانه باشی، قبول نمی کرد... در هر صورت، دیر آمدن او به خانه و حتی هفته ای یکی دو شب تا صبح نیامدنش ترک نشد... خودم هم به تصدیق خودش از هیچ تلاشی برای کشاندن او به خانه فروگذار نکردم. اما او همیشه می گفت: تو همسر بسیار خوبی هستی و من لیاقت تو را ندارم، این محیط مرا فاسد کرده. به هر حال شب نیامدن های او از هفته ای یک شب به دو و سه و حتی به چهار شب کشید و اخلاق او هم بدتر شد و اگر هم اعتراضی می کردم، گاهی مرا کتک می زد و بعد خودش هم عذرخواهی می کرد که من فاسد شده ام. باز هم از دیگران خواستم که او را نصیحت کنند. ولی کارگر نشد. اگر قرار باشد که کسی برای اجرای سنت مقدس پیامبر اسلام، ازدواج کند و بعد زندگی زناشویی را به بازی و ملعبه بگیرد و حقوق انسانی به نام زن و انسانهای دیگری به نام فرزند را ضایع کند، بهتر آن است که هرگز ازدواج نکند. حقیقت این است که مصون ماندن از خطر زندگی زناشویی در خور کسانی است که فرزانه و خردمند و خوشخوی و آگاه به عادت زنان و شکیبیا در بد رفتاری آنان و خودنگهدار از پیروی شهوات آنان و حریص بر ادای حقوقشان باشند.

در زندگی زناشویی مردانی از خطر می رهند که از لغزشهای زنان تغافل ورزند و در برابر اخلاق تند آنها با عقل و درایت مدارا کنند.

در برابر زنانی که مغلوب کمی عقل و درشت خویی و تندی و خشم و بدخلقی و بی انصافی هستند و در عین حال کمال انصاف را انتظار دارند، هر کسی نمی تواند در صراط مستقیم زندگی زناشوی پایدار بماند.

اما زنانی که مظهر عقل و درایت و اخلاق و مدارا و انصاف و صفا و مروت و وفا و تدبیر هستند، خود قادرند که سرکش ترین مردان را در کمند زناشویی رام سازند و از آنها آدمهایی متین و مؤدب و موقر بسازند و از هر لحاظ آنها را رشد دهند و بیورانند.

به هر حال ، آنها که ضعیف و ناتوانند و می خواهند با زنی از خود ضعیفتر و ناتوانتر ازدواج کنند، باید بدانند که از ازدواج نتیجه ای جز فساد و سقوط و انحطاط به دست نمی آورند. اینها باید بدانند که تنها زیستن آنها به مراتب ، بر ازدواج آنها ترجیح دارد.

بازماندن از یاد خدا

اگر چه این خطر، به شدت و عمومیت خطر اول و دوم نیست ، به هر حال بسیار اتفاق می افتد که زن و فرزند انسان را از یاد خدا بازمی دارند و او را به سوی طلب دنیا و تلاش در راه جمع مال و اندوختن ثروت و تفاخر و تکاثر می کشانند.

مقصود این نیست که به سوی کارهای حرام کشانده شود. زیرا کشانده شدن به سوی کارهای حرام ، داخل در خطر اول و دوم است . بلکه مقصود، کشانده شدن به تنعم به مباحات و مستغرق شدن در ملاحظه و مؤانست زن و تمتع از اوست .

اینجاست که ازدواج ، انواعی از سرگرمی و مشغولیات را به وجود می آورد و قلب انسان را از اندیشه آخرت و آماده شدن برای آن بازمی دارد و در نتیجه ، چه شبها و روزها که می گذرد و او لحظه ای برای رسیدگی به خود و گناهان خود و مرگ و حساب و آخرت ، فراغت پیدا نمی کند.

جمع بندی و استنتاج

با توجه به آنچه تاکنون گفته ایم ، معلوم می شود که زناشویی مجمع فواید و خطرها و آفات است و به همین دلیل بدون احاطه بر اینها نمی توان حکم کرد که برای یک شخص ، ازدواج بهتر است یا عزوبت .

مسلم است که شناخت فواید و تنگناها می تواند معیارها و محکهایی به دست بدهد تا بر اساس آنها قضاوت کند که کدام برایش بهتر است .

بدیهی است که اگر انسان مطمئن شود که از آفات و تنگناها به دور می ماند و از فواید زناشویی برخوردار و بهره مند می شود، باید ازدواج کند. یعنی اگر هم مال حلال دارد و هم اخلاق پسندیده و هم جدیتی در دین که زناشویی ، او را از یاد خدا و آخرت باز ندارد و هر عین حال ، جوانی است که برای تسکین شهوت و رفع تنهایی و تحصیل انس و آرامش نیازمند همسر است ، باید بیدرنگ ازدواج کند و تلاش کند از کمالات روحی ویژه ای که تنها در این مدرسه حاصل می شود، بهره مند شود.

اما اگر فایده ای بر آن مترتب نیست و در خطر آفات و تنگناها هم هست ، بهتر این است که عزوبت را انتخاب کند.

مع ذلک ، مقصود این نیست که به این بهانه ها سنت مقدس ازدواج تعطیل شود؛ بلکه مردم باید بدانند که وظیفه آنها کسب آمادگی و احراز شایستگی و لیاقت برای ورود به این مدرسه بزرگ است .

دستگاههای تعلیم و تربیت ، باید طوری برنامه ریزی کنند که کودکان را از همان ابتدا برای زندگی مشترک و تحصیل فواید و رستن از خطرهای آن آماده کنند.

جالب این است که نظام آفرینش ، دختر بچه های خردسال را در بازیهایشان به مادری و فرزند داری وامی دارد و آنها با عروسکهای خود معامله مادری و فرزند داری می کنند.

این را هم ناگفته نگذاریم که درست است که بعضی ها در زندگی زناشویی دستخوش خطر و تنگناهایی می شوند، اما به هر حال این قدر که از زندگی زناشویی فایده می برند، ضرر نمی کنند؛ مسلم است که برای اینها ازدواج ، ترجیح دارد و روا نیست که بر بعضی خطرها یا احتمالاتی که وجود دارد، از اجرای این سنت مقدس سر باز زنند.

بخصوص که انسان باید همیشه مصمم باشد که با توکل و اعتماد به خدا خود را از خطر برهاند و از امتیازات معنوی و مادی برخوردار شود.

انسان باید بداند که آنچه از یاد خدا بازش می دارد، خیری ندارد؛ باید بداند که در کسب حرام ، خیری نیست ؛ باید بداند که فرزند، که از فواید مهم زناشویی است ، جلو این ضررها را نمی گیرد.

فرزند وسیله تداوم زندگی این جهان و وسیله استمرار نسل است . اما دین ، سرمایه زندگی اخروی است . چگونه رواست که انسان ، دین را فدای فرزند، و زندگی جاوید اخروی را قربانی زندگی فناپذیر دنیوی کند؟

انسان باید توجه کند که آشکارترین فواید زناشویی ، فرزند و تسکین شهوت است و آشکارترین آفتهای زناشویی ، نیاز به کسب حرام و بازماندن از یاد خدا و سرگرم شدن به غیر اوست .

حال اگر بنا باشد از زناشویی به فایده فرزند تسکین شهوت برسد و از طرف دیگر، به کسب حرام یا اشتغال به امور بازدارند، از یاد خدا گرفتار شود، معلوم است که در این راه گرفتار زیانی بزرگ و جبران ناپذیر شده است .

اما اگر شهوت بحدی سرکش است و تقوا به حدی ضعیف است که گرفتار گناه و بی بندوباری می شود و اگر ازدواج کند، هم از این خطر می رهد و هم دارای فرزند می شود، مسلم است که باید ازدواج کند؛ اگر چه ممکن است به کسب حرام روی آورد و از یاد خدا و اطاعت او باز بماند. زیرا پر واضح است که کسب حرام و بازماندن از یاد خدا، فسادش کمتر از زنا و بی بندوباری و بی عفتی است .

اما اگر وضع او به گونه ای است که مرتکب زنا نمی شود، لکن نگاههای حرام ، مصونیت ندارد و همین شخص اگر ازدواج کند به کسب حرام و معصیت پروردگار گرفتار می شود، اینجاست که ترک ازدواج اولویت دارد. زیرا نگاههای حرام ، گاه به گاه است ؛ اما کسب حرام و غفلت از خدا دایمی و همیشگی است .

کی روا باشد که انسان در گذرگاه زناشویی ، خدا را معصیت کند و کسب حرامی دایما آلوده اش گرداند و دلخوش از این باشد که با این ازدواج از نگاه سوی یک نامحرم ، رها شده است ؟

وانگهی ضرر نگاههای گهگاهی ، تنها دامنگیر خودش می شود. اما کسب حرام ، ضرر مستمری است که هم موجب هلاک خودش و هم موجب هلاک زن و فرزندانش می شود.

بدون شک ، نگاه به نامحرم ، نوع خاصی از زناست و همان زنای با چشم است . زنای با چشم ، هنگامی به مرحله خطرناک می رسد که زنای با فرج در پی داشته باشد. اما اگر به این مرحله نرسد، از اکل حرام ، به مراتب ، به عفو و مغفرت نزدیکتر است .

مگر ممکن است که ما هم بگوییم هدف وسیله را توجیه می کند؟! ما تنها در صورتی وسیله را هدف توجیه می کنیم که «مهم» فدای «اهم» یا به وسیله فاسد دفع افسد بشود.

به هر حال ، شخص عاقل می تواند فایده ها و خطرها را خود سنجش کند و ببیند کدام یک ، غلبه دارد. آنجا که غلبه با فواید است ، زناشویی مقدم است و آنجا که غلبه با خطر است ، ترک زناشویی ترجیح دارد.

با توجه به این مطالب می توانیم بفهمیم که چرا بزرگان ، گاهی ازدواج را سخت ستایش ، و گاهی نکوهش کرده اند.

محیط فساد و فحشا، لجن زار است و در این لجن زار، کمتر کسی می تواند مصونیت داشته باشد.

بنابراین ، ازدواج در چنین شرایطی عامل حفظ و حراست نصف دین است و آنها که با ازدواج ، از زنا و فحشا و فساد رسته اند، در حقیقت نیمی از خطر را پشت سر گذاشته اند و همان طور که از لسان روایت استفاده می شود، باید خود را برای حفظ نصف دیگر آماده کنند.

زنا از هر فسادی افسد است . گوهر عفت را در لجن زار زنا و فحشا افکندن انسان را بی بها می کند. به همین دلیل اگر کسی مال مردم را بخورد یا از ذکر خدا غافل شود، مجازاتش به پس دادن آن مال یا کسب رضایت و توبه است ، ولی اگر کسی زنا کند، علاوه بر توبه و استغفار، در صورت تجرد، باید یکصد ضربه شلاق بخورد و در صورت تاهل باید سنگسار شود.

مال حرام خوردن مجازات بدنی و شلاق ندارد، ولی زنا و انحرافات جنسی حد یا تعزیر دارد. حد کسی که لواط کند، زدن گردن یا سنگسار کردن یا سوزاندن در آتش یا فروانداختن از فراز قله کوه است و استمنا تعزیر دارد و

مساحقه زنان ، به قولی یکصد ضربه شلاق دارد و به قولی فرق است میان همسردار که باید سنگسار شود و بی همسر که باید صد ضربه شلاق بخورد. اینها نشانگر اهمیت روابط نامشروع زنان و مردان است که معلوم می شود در حد اعلاى زشتی و پلیدی است و بنابراین ، به هر قیمتی باید ریشه کن شود.

نامه ای پیش روی نگارنده است از زنی که قدرت مقاومتش مورد تحسین است ولی نامه نوشتن و راهنمایی خواستش مایه تعجب و تأسف . او که خواسته است به نام نسرین معرفی شود شکایت دارد که هفت سال است که مورد سوء نظر برادرشوهر مجرد خویش است و با اینکه دارای دو دختر بچه دوست داشتنی از شوهری مهربان و والامقام هست ، این جوان هرزه از او دست بردار نیست . جالب است که می نویسد:

به مادرش گفتم برایش زن بگیر و او گفت که وقت زن گرفتن نیست .

و سرانجام می نویسد:

خودم آن قدر خودخوری می کنم که اعصابم به کلی دگرگون شده ، شما را به خدا کمک کنید. شوهرم خوب است و در این چند سال ، خیانتی نکردم . دارم دیوانه می شوم . نمی دانم به شوهرم بگویم که می ترسم آبروریزی شود. به کی پناه ببرم به غیر از خدا، بعد هم جز شما کسی را ندارم . از شما راهنمایی فوری می خواهم .

به هر حال ، ایشان چاره ای جز استقامت ندارد و موظف است از ورود این جوان هرزه و ناپاک ، به خانه خود جلوگیری کند و از مادر از همه جا بی خبر او بخواهد که برایش زن بگیرد و این را به طور جدی بخواهد و خطر را هم گوشزد کند و از نرم خویی و نرم گویی و برخوردهای محبت آمیز با این جوان خودداری کند، تا خداوند نسبت به حل مشکل یاریش کند.

این را بدین لحاظ می‌گوییم که از نوشته این خانم ، استنباط می‌شود که به آن جوان نرمی و روی خوش نشان می‌دهد.

به این قسمت از نامه اش توجه کنید:

خلاصه بعد از چند ماه ، او در یک روزنامه استخدام شد و ما هم به خانه جدیدی که خریده بودیم ، رفتیم . ولی او چون خانه ما نزدیک خانه مادرشوهرم است ، هر شب به خانه ما می‌آید و می‌گوید: اگر تو را نبینم ، خوابم نمی‌برد. چند بار به او گفتم : اگر بخواهم می‌توانم آبرویت را بریزم . نمی‌فهمی که این کار را می‌کنی ! مگر زمان طاغوت است ؟ او همیشه حسرت برادرش را می‌خورد. وقتی شوهرم به جبهه رفت ، آرزو می‌کرد شهید شود که بتواند مرا ببرد! یادآور شوم که شوهرم بی‌اندازه خوب و متین و سر به خانه است و مرا بیش از اندازه دوست دارد و نمی‌داند چه طور به او بگویم .

نویسنده این نامه باید بداند که طی این هفت سال ، هرگز با این جوان دیوصفت ، برخوردار قهرآمیز نداشته و سالهایی که با او و مادرش در یک خانه زندگی می‌کرده‌اند، حتی مواردی که او دست درازیهایی می‌کرده ، به روی خودش نیاورده و همین‌ها سبب شده است که او گمان کند که موافقت و رضایتی هست و در نتیجه به لجاجت و یک دندگی افتاده است .

قرآن مجید برای جلوگیری از این گونه جریانات است که به زنان پیامبر می‌گوید:

(فَلَا تَخْضَعْنَ بِالْقَوْلِ فَيَطْمَعَ الَّذِي فِي قَلْبِهِ مَرَضٌ وَقُلْنَ قَوْلًا مَعْرُوفًا) (86)

«شما اگر تقوا پیشه کنید، مانند هیچ یک از زنان نیستید.»

اما آنجا که دل‌های بیمار، حتی از خضوع و نرمی زنان پیامبر، به طمع می‌افتند و عزم خیانت به ناموس فرستاده خدا جزم می‌کنند، دیگران باید بدانند که خطر متوجه آنها نیز هست .

چرا قرآن، با دستور (وَلَا تَبْرَجْنَ تَبْرُجَ الْجَاهِلِيَّةِ الْأُولَى) ⁽⁸⁸⁾ چیست؟ چرا زن زینت خود را جز پیش شوهر و پدر و برادر و این گونه محارم، نباید ظاهر کند؟ این محدودیتها برای چیست؟ مگر غیر شوهر و محارم، از دیدن زیباییها و زینتهای زنان اجنبی چه حالی پیدا می کنند؟

توجه بیشتر و دقیقتر، به ما می فهماند که اینها همه جنبه پیشگیری و دفع دارد. باید برای جلوگیری از پیدایش چنین حالاتی، زنها همه پیشگیریها و احتیاطات لازم را داشته باشند.

البته نه تنها خود زنها چنین وظایفی دارند، مردها نیز وظیفه دارند که چشمها را فروپوشند و شهوت خود را حفظ کنند، تا در دامهای شیطانی گرفتار نشوند. همچنان که زنها نیز برای گرفتار شدن در دامهای شیطانی باید چنین کنند.

قرآن مجید می گوید:

(قُلْ لِلْمُؤْمِنِينَ يَغُضُّوا مِنْ أَبْصَارِهِمْ وَيَحْفَظُوا فُرُوجَهُمْ ذَلِكَ أَزْكَى لَهُمْ إِنَّ اللَّهَ خَبِيرٌ بِمَا يَصْنَعُونَ) ⁽⁹⁰⁾

«زنها باید روسریهای خود را بر گریبانها بزنند.»

اهمیت این دستور برای این است که اگر روسریها به گونه ای نباشد که سر و گردن و زیر چانه را کاملا بپوشد، موی سر و گوشواره و گردن، که از مواضع زینت است، ممکن است ظاهر بشود و تحریک کند.

زن باید در آشکار کردن زینت خود برای مردان اجنبی تا سر حد امکان بخیل باشد. او به هیچ وجه نباید اجازه دهد که زینتش در معرض دید این و آن قرار گیرد مگر پوشیدنی نباشد.

قرآن مجید می گوید:

(وَلَا يُبْدِينَ زِينَتَهُنَّ إِلَّا لِبُعُولَتِهِنَّ أَوْ آبَائِهِنَّ أَوْ آبَاءِ بُعُولَتِهِنَّ) ⁽⁹²⁾

ای پیامبر، به زنها و دخترهایت و به زنهای مؤمنین بگو روپوشها را به خود نزدیک کنند که این کار، نزدیکتر است به اینکه اهل ستر و عفاف شناخته شوند و مورد اذیت و آزار قرار نگیرند.»

جلباب را، هم به معنی همان «خمار» یعنی روسری گرفته اند و هم به معنی تن پوش سراپا که نمونه بارز آن چادر است .

اگر به معنی دوم باشد، که مناسب مقام هم همین است ، نتیجه این می شود که زنها باید علاوه بر لباسهای معمولی ، تن پوشی داشته باشند که تمام بدن را بپوشند و این را باید در رفت و آمدها طوری به خود بگیرند که در نظر مردان هرزه ، نشان بارز عفاف و وقار باشد و با نگاههای شیطنت آمیز و متلکها و حرفهای زشت ، آنها را آزار و اذیت نکنند.

حال از صاحب نام مستعار نسرين می پرسم : آیا شما این گونه ، عمل کردید یا نه ؟ آیا در ظاهر کردن زینتها پیش برادرشوهر جوان و فاقد عفاف و ایمان بازدارنده از فساد و هرزگی ، بخل ورزیدید یا نه؟! آیا کاری کردید که او مطمئن شود که شما مظهر کامل ستر و عفافید و جرئت نکند که حتی فکر شوم و شیطانی در سر پیوراند، تا چه رسد به اینکه خواسته شیطانی خود را به زبان هم بیاورد؟

عرب ضرب المثلی دارد به این عبارت :الصيف ضيعة اللبن یعنی : شیر را در تابستان ، ضایع کرده ای .

در اصل ، این جمله را به زنی گفته اند که شیر خود را در فصل تابستان ضایع کرده و بعد به روز «چه کنم» گرفتار شده است . یعنی از همان فصل تابستان ، باید مراقب بودی و شیر خود را ضایع نمی کردی . اکنون ناراحتیها بی

فایده است . بعدا به هر کس که فرصتهای مناسب و لازم را از دست داده و گرفتار ندامت و پشیمانی شده است ، چنین گفته اند .

اکنون هنوز هم دیر نشده است . بر مقاومت هفت ساله شما درود می فرستیم و توصیه می کنیم که رعایت دستورات قرآنی ، که در اینجا آمد ، بهترین راه است برای آنکه آن جوان نگوئید ، که حتی از خیانت به ناموس برادر خود پرهیز نمی کند ، متوجه شود که شکار دام هیچ صیاد غول صفتی نیستید و هرگز در این دامهای شیطانی گرفتار نخواهد شد .

جا دارد که این گونه مقاومتها درسی باشد برای همه جوانان و این پیشامد نیز درسی باشد برای همه خانواده ها که از خلطه ها و آمیزشهای اعضا و افراد نامحرم جلوگیری کنند و مراقب همه جریانات باشند و نیز درسی است برای پدرها و مادرها که برای جلوگیری از این فجایع ، زودتر به فکر ازدواج برای فرزندان خود باشند .

مسئله اگر در این خانواده ، این جنبه ها رعایت می شد ، چنین مشکلی پیش نمی آمد و مسلما اگر مقاومت دلیرانه زن جوان نبود ، اکنون کانون پاک خانواده ای آلوده و نجس شده بود و به هیچ وجه قابل پاک شدن و پیرایش نبود .

متعده واسطه میان تشکیل خانواده و تجرد

غزالی به علت اینکه تحت تاءثیر بینش شیعی نبوده ، در حال مشکل مردم مسلمان ، عاجز مانده است . او گمان می کرده که برای انسان ، دو راه بیشتر وجود ندارد: یا تشکیل خانواده و قبول همه مسؤلیت آن یا تجرد و تحمل همه مشکلات آن . وقتی کسی فقط دو راه بیشتر سراغ ندارد، متحیر می شود. در کتاب محجة البیضاء نظرهای دو دانشمند بزرگی شیعی و سنی ، آمده و احیانا به هم درآمیخته است . در مسئله مورد بحث ، غزالی به همان دلیلی که گفتیم ، واقعا درمانده می شود و به همین دلیل عارف بزرگ اسلام ، ملا محسن فیض کاشانی با برخورداری کامل از بینش شیعی وارد صحنه می شود تا مشکل را حل کند.

وی چنین می گوید:

برای اینکه انسان ، هم گرفتار کسب حرام و بازماندن از یاد خدا نشود و هم از نگاههای گاه به گاه ، که زنای چشم محسوب میشود، خود را حفظ کند و هم از وساوس شیطانی برهد و قلبی فارغ و آسوده برای عبادت تحصیل کند، راه دیگری دارد و آن ، ازدواج موقت است .

ازدواج موقت ، برای اشخاصی که نمی توانند ازدواج کنند یا می توانند، ولی نمی خواهند شرایط و شایستگی لازم برای ورود در مدرسه تکامل بخش خانواده را به دست آورند، وسیله ای است بسیار مفید.

آنها از این رهگذر، هم از زنای کبیره ، مصونیت پیدا می کنند و هم از زنای با چشم و هم از خطرها و وساوس شیطانی .

در عین اینکه از این خطرهای مهلک می رهند، هرگز برای زن و فرزند، به کسب حرام روی نمی آورند و مخارج و هزینه های خانوادگی ، آنها را به

شبهات نمی افکند و در عین حال ، مشغله ای هم ندارد که باعث غفلت آنها از یاد خدا بشود.

متأسفانه سوء استفاده ها و برداشتهای غلط از این قانون ارزشمند سبب شده که بعضی متعه را امری مبتذل یا غلط، تصور کنند. در حالی که شرایط اجتماعی ایجاب می کند که افرادی که قادر به تشکیل خانواده نیستند یا شایستگی آن را ندارند، بتوانند از این رهگذر خود را از خطر انحرافات جنسی و بی عفتی رها سازند.

اسلام ، آیینی جامع و کامل و همه جایی و همگانی و جاودانی است . این دین مبین ، عنایت دارد به اینکه زن و مرد با تشکیل خانواده ، کانون گرمی از صفا و صمیمیت به وجود آورند و فرزندانی صالح و سالم در آغوش خود پیروانند و از این راه به صلاح و سلامت جامعه کمک کنند.

اما در صورتی که تشکیل خانواده ناممکن باشد، یا به جای اینکه کانون صفا و صمیمیت و تربیت و ایمان و تقوا باشد، نقطه تضاد و مشاجره و بدبینی و فقدان تربیت باشد، چه باید کرد؟

مسلم است که چنین کانونی عدمش باوجود! گزینه جنسی تکلیف چه می شود؟ آیا بهتر این نیست که این گزینه از راه مشروع دیگری ارضا شود؟ کسی که خود را از آفات و تنگناها و مهالک ازدواج دایم مصون نمی بیند، می تواند از راه ازدواج موقت و خودداری از فرزنددار شدن ، از خطرهای تجرد و عزوبت خود را محافظت کند و دین و دنیای خود را سالم نگاه دارد.

علت اینکه آیین مقدس اسلام ازدواج موقت را تجویز کرده ، همین است ؛ متأسفانه ، اهل تسنن ، به علت متابعت بی قید و شرط از خلیفه دوم ، خود را از برکات و فواید دینی و دنیوی و اخروی ازدواج موقت ، محروم کرده ، ناچار

و ناگریز که یا گرفتار مهالک عزوبت و مجرد باشند، یا به علت نداشتن آمادگی و شایستگی لازم، گرفتار خطر و مهالک همسرداری و تشکیل خانواده بشوند.

خلیفه دوم صریحا به مردم مسلمان اعلام کرد که :

متعتان کانتا علی عهد رسول الله و انا احرمهما و اعاقب علیهما⁽⁹⁴⁾

«اگر فرزندان خطاب در تحریم ازدواج موقت پیش دستی نمی کردند، هیچ

کس جز فردی شقی، زنا نمی کرد.»

ائمہ بزرگوار ما اصرار داشتند که ریشه قرآنی ازدواج موقت را به مردم تفهیم

کنند، تا معلوم باشد که حکم جواز ازدواج موقت از احکام حکومتی پیامبر خدا

نبوده، از احکام تقنینی قرآن است.

از امام باقر علیه السلام درباره ازدواج موقت سؤال کردند، فرمود:

(فَمَا اسْتَمْتَعْتُمْ بِهِ مِنْهُنَّ فَآتُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ فَرِيضَةً ۚ وَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ فِيمَا

تَرَاضَيْتُمْ بِهِ مِنْ بَعْدِ الْفَرِيضَةِ ۚ إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلِيمًا حَكِيمًا)⁽⁹⁶⁾

«در قرآن نازل شده است که زنانی که (تا مدتی معین) از آنها متمتع شده اید،

اجرت مقررشان را بدهید.»

در این روایت، عبارت «الی اجل مسمى» به آیه قرآن، اضافه شده و این،

مطابق قرائت عبدالله بن مسعود و دیگران است.

زراره می گوید: عبدالله بن عمر شیبی خدمت امام باقر علیه السلام رسید و گفت

درباره متعه زنان چه می گوئید؟

امام علیه السلام فرمود:

احلها الله في كتابه على لسان نبيه فهي حلال الى يوم القيامة

«خداوند آن را در کتابش بر زبان پیامبرش حلال کرده و بنابراین تا روز

قیامت حلال است.»

وی گفت: آیا اباجعفر، شما چنین می گویند و حال آنکه عمر از آن، نهی
نموده است.

حضرت فرمود:

و ان كان فعل

«اگر چه، خودش متعه کرده باشد!»

وی گفت: تو را به خدا پناه می برم از اینکه چیزی را حلال کنی که عمر آن
را حرام کرده است.

حضرت فرمود:

فانت على قول صاحبك و انا على قول رسول الله فاهل الا عنك ان القول ما
قال رسول الله ﷺ و ان الباطل ما قال صاحبك (98)

«حکم متعه را قرآن آورده و سنت پیامبر بر آن جاری شده است.»

و نیز فرمود:

ابوحنیفه از من درباره متعه سؤال کرد. گفتیم: از کدام متعه سؤال می کنی؟
گفت: از متعه حج سؤال کردم. حال به من بگو که آیا متعه زنان حق است؟
گفتم: سبحان الله! قرآن را نخوانده ای؟!

(فَمَا اسْتَمْتَعْتُمْ بِهِ مِنْهُنَّ فَآتُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ فَرِيضَةً ۗ وَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ فِيمَا
تَرَاضَيْتُمْ بِهِ مِنْ بَعْدِ الْفَرِيضَةِ ۗ إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلِيمًا حَكِيمًا) (اجرت مقرر زنانی
را که از آنها متمتع شده اید، بدهید) گفت: به خدا قسم، گویا هرگز این آیه را
نخوانده بودم! (100)

«و جز اینها بر شما حلال شده است که با صرف اموال خویش، زنی بجویند
تا عقیف باشید نه زناکار. بنابراین، برای مدتی که از زنها متمتع شده اید، اجرت
مقرر آنها را بدهید.»

پس از آنکه در آیه قبل و همین آیه ، ازدواج با محارم و ازدواج با زنان شوهردار را تحریم کرده ، تصریح می کند که هرگونه ازدواجی ، چه دایم و چه موقت ، برای شما مجاز است . به شرطی که عوض آن را به صورت مهر یا اجرت بدهید و زن را در حصار عفت خود نگاه دارید و به زنا و سفاح رو نیاورید.

سپس تصریح کرده که باید اجرت زنانی را که با ازدواج موقت ، به متعه می گیرید و حاجت جنسی خود را برآورده می کنید، بدهید.

جمله (**فَمَا اسْتَمْتَعْتُمْ...**) با سه ویژگی ، یکی به کار گرفتن لفظ استمتاع به معنی به متعه گرفتن ، دیگری به کار بردن فعل ماضی و سومی استعمال «مای توقیتیه» که نشانه موقت بودن است ، دلالت صریح دارد بر اینکه عقد تمتع ، مدتش محدود و معین است و به همین دلیل در قرائت عبدالله بن مسعود و دیگران ، عبارت : «الی اجل مسمى» نیز به جمله مزبور اضافه شده است .

نکته ظریف دیگری هم که از ملاحظه آیات قرآنی به دست می آید، این است

که در مورد ازدواج موقت ، می گوید:

(**فَاتُوهُنَّ أَجُورَهُنَّ**)

«اجرت آنها را بدهید.»

و در مورد ازدواج دایم می گوید:

(**وَأْتُوا النِّسَاءَ صَدُقَاتِهِنَّ نِحْلَةً**) (102)

«و حلال است بر شما زنان مؤمنه پاکدامن و زنهای پاکدامنی که قبل از شما به آنها کتاب داده شده ، در صورتی که اجرت آنها را به پاکدامنی و نه زناکاری و نه رفیق گری بدهید.»

در این آیه نیز تمتع از زندهای پاکدامن ، اعم از اینکه مسلمان باشند یا اهل کتاب ، تجویز شده ، به شرطی که از زنای آشکار و پنهان پرهیز کنند و اجرت آنها را بدهند.

از اینکه در این آیه نیز واژه «اجرت» به کار رفته ، معلوم می شود که مقصود، ازدواج موقت است .

به طور کلی هر جا در قرآن ، در مورد زناشویی از لفظ «اجرت» استفاده شده ، همین معنی منظور است .

چنانکه می فرماید:

(يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِنَّا أَحْلَلْنَا لَكَ أَزْوَاجَكَ اللَّاتِي آتَيْتَ أُجُورَهُنَّ وَمَا مَلَكَتْ يَمِينُكَ مِمَّا أَفَاءَ اللَّهُ عَلَيْكَ وَبَنَاتٍ عَمَّكَ وَبَنَاتٍ عَمَّاتِكَ) (104).

اگر گفته شود با این زناشویی فضیلت دارد، چرا حضرت عیسی عَلَيْهِ السَّلَامُ ازدواج نکرد و اگر خلوت گزیدن برای عبادت افضل است ، چرا پیامبر گرامی اسلام ، ازدواجهای متعدد کرد، پاسخ این است که بهتر، جمع میان عبادت و تشکیل خانواده است . به شرطی که انسان قدرت جمع میان آنها را داشته باشد و چنان نیرومند و بلندهمت باشد که هیچ چیز او را از یاد خدا باز ندارد.

پیامبر اسلام ، این ویژگیها را داشت . او با داشتن نه همسر، هرگز از خلوت عبادت محروم نشد. او در عین اینکه وظایف و تکالیف همسری و پدری را انجام می داد، هرگز از توجه به خدا باز نمی ماند. همچنان که آنها که مشغول دنیا هستند، حتی در حال عبادت هم از یاد دنیا و مسائل و مشکلات آن باز نمی مانند.

او در خداخواهی و خداجویی به درجه والایی رسیده بود، به طوری که امور زندگی این عالم ، او را از توجه به خدا و حضور قلب باز نمی داشت . در همان حالی که در کنار همسرش بود بانزول وحی جان و دلش فروغ و روشنی می

گرفت . چه کسی به چنین مقام و منصبی رسیده یا می رسد؟ همان گونه که دریا را نباید با جویهای کوچک مقایسه کرد، پیامبر اسلام هم با دیگران قیاس نمی شود.

اما حضرت عیسی علیه السلام ، جانب حزم و دوراندیشی و احتیاط را رعایت کرد. شاید شرایط او طوری بود که اگر ازدواج می کرد، گرفتار اشتغالات می شد یا نمی توانست باکسب حلال ، تحصیل معیشت کند یا نمی توانست میان زناشویی و خلوت برای عبادت جمع کنند.

از این رو وی ازدواج نکرد و خلوت عبادت را ترجیح داد. مع ذلک ، باید توجه داشته باشیم که آنها به اسرار کارها و شرایط عصر و وضع کسب و کارها و اخلاق زنان همزمان خود داناترند و آنچه انجام دهند از روی بررسی دقیق و کامل است .

آنها می دانند که هر کسی ممکن است از تشکیل خانواده چه فایده هایی ببرد و چه زیانهایی متحمل شود و از آنجا که شرایط یکسان نیست و نمی توان در همه حال ، ازدواج را بهتر یا برتر دانست ، وظیفه ما این است که کار انبیا را بر بهترین و برترین عمل حمل کنیم ⁽¹⁰⁶⁾

«هر چه خداوند به پیامبران خود داده ، به حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم نیز داده و به او چیزهایی داده که به آنها نداده است . به سلیمان فرمود، این است بخشش ما، خواهی ببخش و خواهی امساک کن که محاسبه و مؤ اخذه ای نیست . و درباره حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: آنچه پیامبر آورده ، بگیری و آنچه نهی کرده ، بپذیری.»

مقصود این است که پیامبر خدا از چنین اطعامی نهی نکرده و بنابراین ، از جمله مباحات است ، یا اینکه به آن دستور داده و بنابراین ، از جمله مستحبات است و ایرادی بر آن نیست .

شاید هم مقصود این باشد که شما باید تابع امر و نهی ما باشید همچنان که باید تابع امر و نهی پیامبر باشید و نباید بر ما خرده گیری کنید. زیرا ما جانشینان او هستیم و اراده ما، همچون اراده او مستهلک در اراده خداست .

علت اینکه امام این مطلب مهم را سربسته بیان کرده ، تقیه است .

امام صادق علیه السلام فرمود:

لا تجب الدعوة الا فی اربع : العرس و الخرس و الایاب و الاعذار ⁽¹⁰⁸⁾

«پیامبر خدا نهی کرد از ولیمه ای که مخصوص اغنیا باشد و فقرا از آن محروم باشند.»

از برخی روایات ، چنین استفاده می شود که ولیمه عروسی بر سایر ولیمه ها برتری دارد و حتی فرشتگان غیب ، به آن توجه و عنایت دارند و شاید آنها که از غیب ، چشم و گوششان باز است ، چنین چیزی را به فراست دریابند.

شخصی به امام صادق علیه السلام عرض کرد: ما از ولیمه عروسی بویی استشمام می کنیم که از ولیمه های دیگر استشمام نمی شود. فرمود: هرگاه شتر یا گاو و گوسفندی برای عروسی ذبح شود، خداوند فرشته ای با قیراطی از مشک بهشت می فرستد تا در غذا بریزد؛ این است بویی که تو استشمام می کنی .

مستحب است که در عروسی به شوهر تبریک و تهنیت بگویند و چه بهتر که به این عبارت باشد:

خداوند بر تو مبارک گرداند و به خیر و خوشی میان شما جمع کند.

برخی گفته اند: مستحب است که مراسم عروسی آشکار باشد.

در حدیثی از پیامبر خدا ﷺ نقل شده است :

فصل ما بین الحلال و الحرام الدف و الصوت

فاصله میان حلال و حرام ، دایره و آواز است .»

بدیهی است که اگر در مراسم عروسی از آلات موسیقی استفاده شود و یا آوازه خوانیها به حد غنا برسد، حرام است .

امام خمینی پس از ذکر حرمت غنا، که همان آواز طرب آوری است که مخصوص مجالس لهو و طرب و بلهوسی است ؛ می فرمایند:

«گاهی آواز زنهای آوازه خوان در عروسی ها استثنا می شود و بعید هم نیست . اما احتیاطا باید اکتفای به دایره عروسی ها و همان مجلسی بشود که برای عروسی تشکیل شده . اما احوط این است که به طور کلی اجتناب بشود.» (110)

«با زنها به نیکی معاشرت کنید.»

درباره بزرگداشت حق زنان می گوید:

(وَأَخْذَنَ مِنْكُمْ مِيثَاقًا غَلِيظًا) (112)

برخی گفته اند مقصود از «الصاحب بالجنب»، دوستی که در کنار انسان است ، همان همسر است .

پیامبر بزرگ اسلام ، در بستر مرگ به سه مطلب وصیت کرد. این سه مطلب را آن قدر تکرار کرد تا زبانش بند آمد و صدایش به خاموشی گرایید.

اول نماز و دوم بردگان است که نباید آنها را به تکالیف طاقت فرما مکلف کرد و سوم این است :

الله الله فی النساء فانهن عوان عندکم و فی ایدیکم اخذتموهن بعهد الله و استحلتتم فروجهن بکلمة الله

«خدا را در مورد زنان از یاد نبرید. زیرا آنها پیش شما و در دست شما اسیرند. آنها را به عهد خدا گرفته و به سخن خدا بر خود حلال کرده اید.»
فرمود:

من صبر علی سوء خلق امراته اعطاه الله من الاجر مثل ما اعطی ایوب علی بلائه و من صبرت علی سوء خلق زوجها اعطاه الله مثل ثواب آسیة امراة فرعون
«هر کس بر بدخلقی زنش صبر کند، خداوند به او پاداش حضرت ایوب را می دهد و هر کس بر بدخلقی شوهرش صبر کند، خداوند به او پاداش آسیه همسر فرعون را می دهد.»

باید توجه داشت که مقصود از اخلاق خوب، اذیت نکردن نیست، بلکه مقصود، تحمل اذیت، حلم و بردباری در مقابل خشم و غضب اوست و این، تاءسی و اقتدا به پیامبر است که زانش گاهی گستاخی می کردند و بعضی از آنها گاهی یک روز از او فاصله می گرفتند.

یکی از زنها به سینه پیامبر زد و مادرش او را ملامت کرد. پیامبر فرمود:

دعیها تصنع اکثر من ذلک

«بگذار، بیشتر از این بکند.»

میان پیامبر و عایشه اختلاف افتاد. پیامبر، ابوبکر را به داوری طلبید. سپس به عایشه فرمود: تو می گویی یا من بگویم؟ عایشه گفت: تو بگو، اما جز به حق مگو. ابوبکر چنان به دهان عایشه زد که خون جاری شد و گفت: ای دشمن خدا، مگر او سخنی جز حق می گوید؟ عایشه پناه به پیامبر آورد و پشت سر پیامبر، مخفی شد. پیامبر به ابوبکر فرمود: تو را رها نکردم که تنبیهش کنی و از تو نمی خواستم که او را بزنی.

یک بار عایشه در کودکی با خشم و غضب به پیامبر گفت: تویی که گمان می کنی پیامبر خدایی؟ پیامبر تبسم کرد و با حلم و بزرگواری از او گذشت و به او فرمود: من می دانم تو کی خشنودی و چه موقع، خشمگین! پرسید: چگونه می دانی؟ فرمود: هنگامی که خشنودی، می گویی: نه به خدای محمد و هنگامی که خشمگینی، می گویی نه به خدای ابراهیم. گفت: راست می گویی. نام تو را در وقت غضب نمی برم.

انس می گوید: پیامبر خدا رحیمترین مردم به زنها و کودکان بود. بدون شک خلق و خوی زنانه، خلق و خوی مخصوصی است و مسلما با خلق و خوی مردان، متفاوت است. مردان کریم و حلیم می توانند با حلم و کرم، کژیها و انحرافات را به راستی و درستی آورند و با تدبیر و متانت، ناهمواریها را هموار سازند.

اخلاق و رفتاری که مرد در محیط کار و روابط اجتماعی دارد، باید با اخلاق و رفتارش در محیط خانه متفاوت باشد.

خانه، صفا و محبت و گذشت لازم دارد. در عین حال معنی آن، برقراری بی بندوباری و حاکم نبودن عقل و تدبیر نیست.

اما در محیط کار و روابط اجتماعی، نظم لازم است. مع ذلک، این هم به معنی زیر پا گذاشتن محبت و گذشت و ارفاق نیست.

نمونه عالی اخلاق خانوادگی و اخلاق اجتماعی، پیامبر بزرگوار اسلام است و اگر انسانها اخلاق و رفتار او را اسوه قرار دهند، به سربلندی و سرفرازی نایل می آیند.

مزاح و ملاطفت زندگی زن و مرد در محیط خانواده ، نباید خشک و بی روح باشد. به صرف اینکه مرد، اذیتها و کج خلقی های زن را تحمل کند، زندگی صفا پیدا نمی کند. برای صفای زندگی باید با همسر خود بازی و شوخی کند. زیرا قلب زنان را از زنگار کدورت و عصبانیت ، پاک می سازد. پیامبر خدا با زنهای خود مزاح می کرد و در اعمال و اخلاق ، به گونه ای خود را تنزل می داد که در رتبه و ردیف آنها قرار می گرفت . اصولاً می توان گفت اقتضای نظام خلقت این است که خشونت مرد در لطافت زن ، ذوب شود تا این دو جنس مخالف بتوانند وسیله سکون و آرامش یکدیگر باشند.

قرآن مجید می گوید:

(هُوَ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ وَجَعَلَ مِنْهَا زَوْجَهَا لِيَسْكُنَ إِلَيْهَا) ⁽¹¹⁴⁾

درشتخویی و سختگیری بر اعضای خانواده است .

در گذشته نقل کردیم که پیامبر خدا ﷺ به جابر فرمود: چرا با دوشیزه

ای ازدواج نکردی که با او بازی کنی و او با تو بازی کند؟

زنی بادیه نشین در وصف شوهرش که از دنیا رفته بود، می گفت به خدا وقتی به خانه می آمد، خندان بود و وقتی بیرون می رفت خاموش بود؛ هر چه به دست می آورد، می خورد و به آن قانع بود و چیزی که نداشت ، از کسی نمی خواست .

حفظ شکوه و ابهت

راست است که شوخی و مزاح و بازی ، زندگی خانوادگی را شیرین می کند. اما مرد نباید کاری کند که شکوه و اهمیت خود را پیش زن پایین بیاورد. بلکه باید جانب اعتدال را رعایت کند و هرگاه کار ناپسندی مشاهده می کند، باید کوتاه نیاید و باب مساعدت بر منکرات را به روی خود نگشاید. در مقابل کارهای خلاف شرع و مروت ، باید خشمگین شود تا بازیچه و ملعبه نشود. پیامبر خدا فرمود:

تعس عبد الزوجة

«مردی که بنده همسر است ، هلاک می شود.»

دلیل این فرمایش این است که هرگاه مرد از هواهای نفسانی زن اطاعت کند، بنده او می شود و به هلاکت می افتد. زیرا عنان عقل و اراده خود را به دست او داده است .

چنین مردی مطیع شیطان است و همچون شیطان ، به تغییر نظامات زندگی روی آورده است .

شیطان در توضیح و گزارش کارهای خود می گفت :

(وَلَا مَرْتَبَهُمْ فَلْيَغْيِرَنَّ خَلْقَ اللَّهِ) (116)

«سرور آن زن را بر در خانه دیدند.»

اگر مرد، زمام عقل و تدبیر را به دست هواهای نفسانی زن بسپارد، از مسیر صحیح زندگی خارج شده است . همچنان که حکم کسی که از هواهای نفسانی خود پیروی کند، نیز همین است .

اگر مرد، کمی زمام زندگی عاقلانه را به دست هواهای نفسانی زن بسپارد، سخت گرفتار و راههای نجات به رویش بسته می شود.

بعضی از متقدمین ، پیشنهاد می کردند که انسان باید به سه کس ظلم کند:
همسر و فرزند و خدمتگزار؛ زیرا اگر او ظلم نکند، آنها ظلم می کنند.
اینها معتقدند که صلاح حال این سه ، در ظلم به آنها است .
برخی از زنان عرب ، به دختر یاد می دادند که شوهر را بیازماید. این
آزمایش به این صورت بود که دستگیره نیزه اش را بکند؛ اگر سکوت کرد،
روی سپرش گوشت خرد کند؛ اگر باز هم سکوت کرد، با شمشیرش استخوان
گوشت را بشکند؛ اگر باز هم صبر کرد او را افسار بزند و سوارش بشود که الاغ
خوبی است .
نه آن رویه خوب است و نه این رویه . نه مرد به زن تعدی کند و نه زن به
مرد. بهترین روش ، عدالت است .

قوام و دوام زندگی

بلکه قوام آسمان و زمین ، به عدالت است (118)

«بعضی از گمانها گناه است.»

امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود:

لا تكثر الغيرة على اهلك فترمي بالسوء من اجلك

«غیرت بر خانواده را زیاد نکن ، زیرا از ناحیه تو به بدی متهم می شود.»

به همان اندازه که غیرت بیجا ناپسند است ، غیرت بجا پسندیده است .

امام صادق علیه السلام فرمود:

ان الله غيور يحب الغيرة و لغيرته حرم الفواحش ظاهرها و باطنها

«خداوند غیور است و غیرت را دوست می دارد و برای غیرتش زشتیهای

ظاهر و باطن را حرام کرد.»

امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود:

اما تستحيون و لاتغارون و نسائكم يخرجن الى الاسواق و يزاحمن العلوج

«چرا حیا نمی کنید و چرا غیرت ندارید؟ چرا زنهای شما به بازار می روند و

همدوش مردان می شوند؟»

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله به دخترش زهرا علیها السلام فرمود: برای زن چه چیز بهتر

است ؟ پاسخ داد: مردی را نبیند و مردی او را نبیند. پیامبر فرمود: ذریة بعضها

من بعض و او را تحسین کرد.

اصحاب پیامبر، سوراخها و دریچه های منازل را می بستند که مردها از زنها

اطلاع پیدا نکنند.

در عین حال پیامبر به زنها اجازه داد که در مساجد حاضر شوند و فرمود:

کنیزان خدا را از مسجد منع نکنید.

میانہ روی در نفقه

در تاءمین هزینه زندگی نباید اسراف کرد و نباید سختگیری و تنگ نظری داشت .

خداوند متعال می فرماید:

(كُلُوا وَاشْرَبُوا وَلَا تُسْرِفُوا)

«بخورید و بیاشامید و زیاده روی نکنید.»

0 (وَلَا تَجْعَلْ يَدَكَ مَغْلُولَةً إِلَىٰ عُنُقِكَ وَلَا تَبْسُطْهَا كُلَّ الْبَسِطِ فَتَقْعُدَ مَلُومًا

مَحْسُورًا) (120)

«خود و خانواده را از آتش نگاه دارید.»

مرد باید اعتقاد اهل حق را به زن تلقین کند و هر بدعتی را از قلبش بزدايد و اگر در امر دین سهل انگاری می کند، او را از خدا بترساند و احکام حیض و نفاس و استحاضه را به او یاد دهد.

باید به زن یاد داد که هرگاه از خون حیض پاک شود و به اندازه غسل و نماز وقت داشته باشد، باید غسل کند و نماز بخواند و اگر نتوانست غسل کند، با تیمم نماز بخواند و اگر نخواند، قضای آن را به جای آورد.

همچنین اگر به اندازه طهارت و نماز از وقت گذشته باشد و دچار عادت شود، باید قضای نماز را بعد از آنکه پاک شد، به جای آورد.

این احکامی است که زنها باید رعایت کنند. اگر مرد بتواند، باید مشکلات فقهی زن را رفع کند تا لزومی نداشته باشد که برای حل مشکل پیش علما و روحانیان برود. در غیر این صورت ، زن باید از آنها بپرسد، مگر اینکه مرد خودش سؤال کند.

اگر زن احکام واجب را بداند، نباید در مجالس دعا یا مجالس تعلیم
مستحبات حاضر شود؛ مگر اینکه شوهر راضی باشد.
اگر زن، حکمی از احکام شرعی مربوط به خود را نداند و مرد هم به او یاد
ندهد، مرد نیز مقصر است .

عدالت در بین زنان

مردانی که چند همسر دارند، باید در میان آنها به عدالت رفتار کنند و نباید بعضی را بر بعضی ترجیح دهند.

اگر مردی که چند همسر دارد، بخواهد یکی از آنها را با خود به سفر ببرد، باید قرعه بیندازد. همچنان که پیامبر خدا نیز چنین می کرد.

مردی که چند همسر دارد، باید احکام قسم را بداند و شبها را عادلانه میان زنها تقسیم کند و اگر یک شب حق زنی را پایمال کرد، حتما باید جبران کند. پیامبر خدا فرمود: اگر مردی دو زن دارد و به یکی بیشتر تمایل نشان دهد و در میان آنها به عدالت رفتار نکند، روز قیامت یکی از دو جانب او مایل است (و تعادل ندارد).

عدالت مرد نسبت به همسران متعدد این است که در بخشش و شب خوابی میان آنها فرق نگذارد. اما از لحاظ محبت و آمیزش، چون اختیاری نیست، عدالت هم لازم نیست.

اللهم هذا جهدي فيما املك و لا طاقة لي فيما تملك و لا املك
«خدایا این است تلاش من در آنچه در اختیار من است و مرا در آنچه در اختیار توست، نه در اختیار من، طاقت نیست.»

مقصود پیامبر خدا از آنچه در اختیارش نیست، محبت است. اگر یکی از زنها شب خود را به زن دیگر ببخشد و شوهر هم راضی شود، این حق به آن زن تعلق می گیرد.

پیامبر خدا می خواست سوده، دختر زمه، را که پیر شده بود، طلاق بدهد. او شب خود را به عایشه بخشید و تقاضا کرد که در همسری پیامبر بماند تا در روز قیامت، در زمره زنان پیامبر محشور بشود. پیامبر هم از طلاق او چشم

پوشید. از آن پس ، پیامبر قسمت عایشه را دو شب و قسمت زنان دیگر را یک شب قرار داد و هرگز از راه عدل و انصاف نسبت به همسران خود خارج نشد.

علاج نشوز

هرگاه در میان زن و شوهر اختلافی پیدا شود و نتوانند رفعش کنند، در صورتی که از جانب هر دو یا از جانب مرد باشد، باید متوسل به دو داور، یکی از خانواده زن و دیگری از خانواده شوهر بشوند تا آنها با بررسی مورد اختلاف، در میان آنها صلح و سازش برقرار کنند. که اگر طالب صلح و سازش باشند، خداوند هم کمک می کند.

اما اگر نشوز و تمکین نکردن، از جانب زن باشد، بر مرد است که او را ادب کند و او را به اطاعت وادارد. زیرا به گفته قرآن مردان بر زنان قوامند.

واژه «قوام» صیغه مبالغه است و قیومیت مرد بر زن، در زندگی زناشویی به این است که او را به رشد و صلاح وادارد و از کجروی و گمراهی حفظ کند.

قرآن مجید برای علاج نشوز زن، مراحل ذکر کرده است؛ مرحله اول موعظه و اندرز است. اگر این، مؤثر نیفتاد، مرحله بعد پشت کردن به او در بستر خواب یا تنها گذاشتن اوست از یک شب تا سه شب. اگر این هم مؤثر واقع نشد، می تواند تنبیه جسمی کند؛ به شرطی که اثری باقی نماند، استخوان نشکند و بدنش را زخم نکند و سیلی به صورتش نزند.

از پیامبر خدا پرسیدند حق زن بر مرد چیست؟ فرمود: «او را طعام کند و او را بپوشاند و صورتش را زشت نگرداند و او را نزند، مگر زدنی که آزاردهنده نباشد و او را ترک نکند، مگر در خانه.»

و نیز می تواند بر او خشم گیرد و برای امری از امور دین، از ده روز تا یک ماه از او اعراض کند؛ با شرط اینکه او را تنها رها نکند.

آداب آمیزش

مستحب است که موقع آمیزش ، مرد بسم الله الرحمن الرحيم بگوید و از خدا بخواهد که او و فرزندش را از شر شیطان دور دارد؛ در این صورت اگر خداوند به او فرزندی بدهد، از شر شیطان مصون است . به گفته قرآن کریم شیطان می تواند در مال و اولاد انسان ، شریک باشد. اگر مال و اولاد انسان در مسیرهای شیطانی به کار افتد، شیطان در آنها شریک می شود.

خداوند متعال به شیطان فرمود:

(وَشَارِكُهُمْ فِي الْأَمْوَالِ) ⁽¹²²⁾ اما هفت سال سوم ، دوره آشنایی با قوانین فردی و اجتماعی و سیاسی و اقتصادی و عبادی اسلام است تا بتواند در جامعه اسلامی نمونه ای از یک مسلمان آگاه و عامل باشد.

ورزشهای رزمی

امام بزرگوار و معصوم ، امیرمؤمنان فرمودند:

علموا اولادکم السباحة و الرماية

«به فرزندان خود شنا و تیراندازی بیاموزید.»

یک بعد از زندگی انسانها، بعد رزمی است . اگر بخواهیم به اجمال ، ابعاد زندگی انسان را بررسی کنیم ، می بینیم زندگی انسان باید دارای ابعاد از قبیل بعد اخلاقی و عبادی و علمی و هنری و رزمی باشد. اسلام که دین زندگی است ، نمی تواند منهای بعد جهادی و رزمی مطرح بشود. زیرا در این صورت ، مثل شیر بی چنگ و دندان خواهد بود. نظیر شیر بی دم و سر اشکم ، در داستانی است که مولوی درباره مدعی پهلوانی می آورد که می خواست عکس شیر را

روی تن و دست و بازو خالکوبی کند. در این داستان ، چنین آمده است که
وقتی دلاک ، سوزن به بازوی مرد قزوینی می زند، از شدت درد به خود می
پیچید و می پرسد: این کدام عضو شیر است ؟

دلاک می گوید: این ، دم شیر است . او می گوید:

از دم و دمگاه شیرم دم گرفت دمگه او دمگهم محکم گرفت
شیر بی دم باش گو ای شیرساز که دلم سستی گرفت از زخم گاز
ناچار، دلاک به خالکوبی عضو دیگری از شیر می آغازد و قزوینی ناله کنان
، پیش او استغاثه می کند که این شیر، این عضو را هم نمی خواهد.
جانب دیگر خلش آغاز کرد مرد قزوینی فغانی ساز کرد

دلاک ، برای خالکوبی هر عضو دیگر نیز با همین واکنش روبه رو می شود و
سرانجام :

خیره شد دلاک و بس حیران	تا به دیر انگشت بر دندان بماند
بماند	
بر زمین زد سوزن آن دم اوستاد	گفت در عالم کسی را این فتاد؟
شیر بی دم و سر و اشکم که دید	این چنین شیری خدا کی آفرید؟
چون نداری طاقت سوزن زدن	از چنین شیر ژیان رو دم مزن

زندگی سالم انسانها

و بلکه زندگی اسلامی آنها، از باب تشبیه معقول به محسوس ، هم نرمی و لطافت کرک و موی شیر می خواهد، هم نوازش و محبت او در زندگی خانوادگی ، هم صلابت و تیزی چنگ و دندانش به گاه حمله و دفاع . والدین و جامعه موظفند از راه برنامه های ورزشی و ورزشهای رزمی ، بخصوص ، از قبیل اسب سوای و شنا و تیراندازی استعداد رزمی کودکان و نوجوانان را به همان اندازه بیورانند که استعداد علمی و هنری و اخلاقی و دینی آنها را.

مبارزه با خطرها

هرگز نباید خانواده ها و دولت و جامعه ، از خطر دشمنانی که در لباس دوست ، بذر انحراف در دل پاک جوانان می افشانند، غافل بمانند.

در شرایطی که گروهها و گروهکهای چپ و راست ، می کوشند که اسلام را آن چنان که خود می خواهند و می پسندند، به نوجوانان بشناسانند، چاره ای جز این نیست که نیروهای مخلص و مطلع ، اسلام راستین را در همه ابعادش به آنها بشناسانند و این شدنی نیست جز از راه قرآن و احادیث معتبر معصومین علیهم السلام .

امام صادق علیه السلام فرمود:

بادروا اولادکم بالحديث قبل ان يسبقکم اليهم المرجئة

به جای «اولادکم»، «احدائکم» هم گفته شده است .

«فرزندان خود را به سرمایه حدیث مجهز و آماده سازید.»

قبل از آنکه گروه سیاسی مرجئه که مرتزقه بنی امیه بودند و می توانستند به سادگی در خدمت بنی عباس قرار گیرند و افکار را برای پذیرش ظلم و استبداد خلفای اموی و عباسی آماده کنند، به سراغ آنها بروند.

آن روزها این گروهک به مردم تلقین می کرد که عمل نیک و بد، در سرنوشت انسان اثری ندارد. خدا به اراده خود عمل می کند و امکان دارد که علی را به جهنم و معاویه را به بهشت ببرد و از این رهگذر، علی علیه السلام را از مقام و منزلت خود پایین می آورند و جوانان را از شناخت حقیقت باز می

داشتند⁽¹²⁴⁾

«خدای را نامهای نیکوست ، او را بدان نامها بخوانید.»

مولوی داستانی دارد که خواندنی و شنیدنی است: نام مبارک پیامبر اسلام در انجیل آمده بود. عده ای از مسیحیان، این نام را احترام می کردند و بوسه می زدند و به همین دلیل از فتنه ها دور بودند. عده ای دیگر به نام مبارک، توهین می کردند و سرنوشت آنها را سرگذشتی شوم بود.

ایمن از فتنه بدند و از شکوه	اندر این فتنه که گفتم آن گروه
در پناه نام احمد مستجیر	ایمن از شر امیران و وزیر
نور احمد ناصر آمد یار شد	نسل ایشان نیز هم بسیار شد
از وزیر شوم راءى شوم فن	مستهان و خوار گشتند از فتن
گشته محروم از خود و شرط	مستهان و خوار گشتند آن فریق
طریق	
از پی طومارهای کژیان	هم مخیط دینشان و حکمشان
تا که نورش چون مددکاری کند	نام احمد چون چنین یاری کند
تا چه باشد ذات آن روح الامین	نام احمد چون حصاری شد
	حصین

امام صادق علیه السلام فرمود:

استحسنوا اسمائکم فانکم تدعون بها یوم القیامة قم یا فلان بن فلان الی نورک ، قم یا فلان بن فلان لانورلک

«نامهای خود را نیکو کنید، زیرا در روز قیامت ، شما را به همان نامها فرا می خوانند که ای فلان پسر فلان ، به دنبال نورت قیام کن و ای فلان پسر فلان ، برخیز که تو را نوری نیست.»

«ما کنیه فرزندانمان را در کودکی ، معین می کنیم که مبادا در بزرگی کنیه یا لقب زشت به آنها بدهند.»

یکی از اموری که در نهضت شکوهمند انقلاب همواره مورد عنایت و توجه رهبر بود، این بود که نامهای غیر توحیدی اشخاص و اماکن را تغییر دهد.

نام زشت ، برگردن شخص مثل طوق لعنت است و همان به ، که مردم دلسوز و خردمند و متعهد، جلو رواج آنها را بگیرند و از گردن اشخاص بردارند.

شروط طلاق

مرد باید توجه داشته باشد که طلاق، اگر چه مباح، از منفورترین مباحات است.

باید دانست که مباح بودن طلاق هم در همه موارد نیست. بلکه اگر موجب آزار و اذیت زن از راه باطل بشود، حرام است.

بدیهی است که طلاق دادن زن، اذیت به اوست و اذیت کردن غیر، در صورتی جایز است که جنایتی کرده باشد، یا مقتضای ضرورت اذیت کننده باشد.

قرآن مجید می فرماید:

(فَإِنْ أَطَعْنَكُمْ فَلَا تَبْغُوا عَلَيْهِنَّ سَبِيلًا)

پیش خودم گفتم: با این رهنمود خود، عقده دلم را گشود.

به این ترتیب، در صورتی طلاق، مجاز و حلال است که بر اثر کثر خلقی ادامه زندگی زناشویی ناممکن باشد.

در این صورت، اگر کثر خلقی از جانب زن باشد، مرد او را طلاق می دهد و اگر از جانب مرد باشد، زن می تواند با بذل مبلغی او را راضی به طلاق کند. اما برای مرد مکروه است که بیشتر از آنچه به عنوان مهر به زن داده، از وی بگیرد. زیرا این کار، اجحاف است و در حقیقت نوعی تجارت قبیح تلقی می شود.

قرآن مجید می فرماید:

(فَإِنْ خِفْتُمْ أَلَّا يُقِيمَا حُدُودَ اللَّهِ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِمَا فِيمَا افْتَدَتْ بِهِ ۗ تِلْكَ حُدُودُ اللَّهِ فَلَا تَعْتَدُوهَا ۚ وَمَنْ يَتَعَدَّ حُدُودَ اللَّهِ فَأُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ) (127)

«بر شما حلال نیست که آنچه را به زنها داده اید، از آنها بگیرید. مگر اینکه

بترسید که زن و شوهر، حدود خدا را به پا ندارند.»

از مجموع دو جمله فوق چنین استفاده می شود.

1 - در شرایط عادی ، مرد حق ندارد چیزی را که به عنوان مهر به زن داده ، با زور و تهدید از او بگیرد.

2 - در صورتی که شرایط زندگی به گونه ای باشد که وظایف و تکالیف زناشویی ، که به تعبیر قرآن حدود الهی است ، زیر پا گذاشته شود، زن می تواند مرد را با دادن فدیة به طلاق راضی کند.

3 - فدیة نباید بیشتر از مهر باشد.

البته این حکم ، حکم کراهت است نه حرمت ⁽¹²⁹⁾

«باید از میان خود دو نفر عادل ، گواه بگیرید.»

ج - در حین طلاق ، باید به لطف و احترام با زن رفتار کند و رفتارش به گونه ای باشد که تحمل زن نسبت به طلاق ، بیشتر شود. زیرا به هر حال ، طلاق نوعی اذیت و آزار است و بهتر است که هدیه ای نیز به او بدهد.

جالب این است که خداوند متعال در قرآن مجید، هم به زن و مردهایی که بر اساس معیارهای صحیح و دقیق اسلامی ازدواج می کنند وعده بی نیازی داده ، و هم به آنهایی که بر اساس همان معیارها از هم جدا می شوند.

در مورد اول می فرماید:

(وَأَنْكِحُوا الْأَيَامَىٰ مِنْكُمْ وَالصَّالِحِينَ مِنْ عِبَادِكُمْ وَإِمَائِكُمْ إِنْ يَكُونُوا فُقَرَاءَ يُغْنِهِمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ) ⁽¹³¹⁾

«اگر زن و شوهر از یکدیگر جدا شوند، خداوند هر دو را به گشایش خویش ، بی نیاز می کند.»

د - مرد نباید موقع طلاق و همچنین موقع زناشویی ، راز زن را فاش سازد. در حدیثی آمده است که :

ان اعظم الامانة عند الله يوم القيامة الرجل يفضي الى امراته و تفضي اليه ثم

يفشي سرها

«بزرگترین امانت (از لحاظ کیفر) در روز قیامت آن است که زن و شوهر با یکدیگر در آمیزند؛ آنگاه مرد راز زن را فاش سازد.»

نقل شده است که یکی از مردان صالح، می خواست همسرش را طلاق دهد. از او پرسیدند: چه چیز باعث شده که او را طلاق دهی؟ گفت: عاقل، راز همسر خود را فاش نمی سازد.

سرانجام که طلاقش داد، از او پرسیدند: چرا طلاقش دادی؟ گفت: مرا با زن اجنبی چه کار که رازش را بر ملا کنم.

این نکته را باید توجه داشت که حتی بعد از طلاق هم، در آشتی به روی زن و مرد باز است. مخصوصاً در طلاق رجعی، زن و مرد فرصت دارند که تا انقضای عده، در اخلاق و رفتار و مآلا در تصمیم خود تجدید نظر کنند و به کانون گرم زندگی مشترک باز گردند.

تاکنون یاد آور می شویم که این بحث، بر محور آداب معاشرت و اسباب تداوم زندگی زناشویی دور می زند و تا اینجا وظایف دوازدهگانه مرد تشریح شد؛ اما واضح است که مسئولیت تداوم بخشیدن به زندگی زناشویی تنها بر عهده مرد نیست؛ مسئولیت زن، در این راه اگر بیشتر نباشد، کمتر نیست.

والحمد لله رب العالمین

پاورقی

- 1 - آنان را که در راه ما مجاهدت کنند، به راههای خود هدایت می کنیم و خداوند با نیکوکاران است. (عنکبوت، 69)
- 2- مسائل و مشکلات خانوادگی، صفحه 17 - 35.
- 3- سبأ، 47.

- 4- رجوع شود به کتاب خانواده در قرآن ، صفحه 249 به بعد، به همین قلم .
- 5- کتاب خانواده در قرآن ، ص 255، به همین قلم .
- 6- یس ، 3.
- 7- نساء، 118 و 119.
- 8- تفسیرالمیزان ، ج 5، ص 87.
- 9- المال و البنون زینة الحیاة الدنیا.(کهف ، 46)
- 10- احزاب ، 32.
- 11- احزاب ، 33.
- 12- نساء، 35.
- 13- لقمات ، 15.
- 14- بالوالدین احسانا (بقره ، 83؛ نساء، 36؛ انعام ، 151؛ اسراء، 23) و یکجا: و وصینا الانسان
یوالدیه احسانا (احقاف ، 15).
- 15- در آنجا سخن لغو و گناه آمیز نمی شنوند. بلکه رد و بدل های مهرآمیز می شنوند.(واقعه ،
36)
- 16- و لاتقل لهما اف و لاتنهرهما و قل لهما قولاً کریماً(اسراء، 33).
- 17- الرحمن ، 60.
- 18- اصول کافی ، ج 2، ص 643.
- 19- اصول کافی ، ج 2، ص 667.
- 20- اصول کافی ، ج 2، ص 670.
- 21- اصول کافی ، ج 2، ص 343.
- 22- فصلت ، 30.
- 23- ابراهیم ، 7.
- 24- عنکبوت ، 64.
- 25- تحریرالوسیله امام ، ج 2، ص 313.
- 26- مؤ من ، همشآن مؤ من است .
- 27- مقصود از کلمه استرجاع : انا لله و انا الیه راجعون است که در هنگام مصیبت گفته می شود.
- 28- لقمان ، 14.
- 29- اسراء، 23.

- 30- لقمان ، 15 .
- 31- لقمان ، 13 .
- 32- لقمان ، 16 .
- 33- لقمان ، 17 .
- 34- عنكبوت ، 45 .
- 35- ماعون ، 7-4 .
- 36- لقمان ، 17 .
- 37- نهج البلاغه ، نامه شماره 47 .
- 38- لقمان ، 18 و 19 .
- 39- نور، 32 .
- 40- نور، 33 .
- 41- همان .
- 42- نور، 58 .
- 43- نور، 58 .
- 44- نور، 59 .
- 45- نهج البلاغه ، صبحی صالح ، خطبه 176 .
- 46- نهج البلاغه ، كلمات قصار، حکمت 223 .
- 47- همان ، حکمت 349 .
- 48- نهج البلاغه ، كلمات قصار، حکمت 113 .
- 49- همان ، حکمت 425 .
- 50- نهج البلاغه ، صبحی صالح ، خطبه 176 .
- 51- حديد، 20 .
- 52- آل عمران ، 185 .
- 53- عنكبوت ، 64 .
- 54- نهج البلاغه صبحی صالح ، خطبه 224 .
- 55- همان ، خطبه 3 .
- 56- دخان ، 25 - 28 .
- 57- دخان ، 29 .

- 58- روم ، 7 .
- 59- مائده ، 99 .
- 60- عدل الهی ، ص 107 .
- 61- نهج البلاغه صبحی صالح ، کلمات قصار، شماره 133 .
- 62- رعد، 28 .
- 63- فتح ، 4 .
- 64- اشاره به بیٹی از حافظ: شرح مجموعه گل مرغ سحر داند و بس که نه هر کو ورقی خواند معانی دانست 65- بقره ، 165 .
- 66- توبه ، 24 .
- 67- حجرات ، 13 .
- 68- لعمرك اننى لاحب دارا تكون بها سكينة و الرباب احبهما و ابذل جل مالى و ليس لعاتب عندى عتاب 69- نقل از تحریر الوسیله حضرت امام ، ج 2، ص 237 .
- 70- تحریر الوسیله ج 2، ص 238 .
- 71- تکویر، 7 .
- 72- نساء، 57 .
- 73- صافات ، 22 .
- 74- زخرف ، 36 .
- 75- عروۃ الوثقی ، کتاب النکاح .
- 76- همه این روایات از عروۃ الوثقی ، کتاب النکاح نقل شده است .
- 77- نور، 32 .
- 78- روم ، 22 .
- 79- نساء، 34 .
- 80- نهج البلاغه ، کلمات قصار، حکمت 388 .
- 81- تحریم ، 6 .
- 82- یوسف ، 53 .
- 83- بقره ، 228 .
- 84- تعلیم و تربیت در اسلام ، ص 161 .
- 85- احزاب ، 32 .

86- احزاب ، 32.

87- احزاب ، 33.

88- نور، 31.

89- نور، 30 و 31.

90- نور، 32.

91- نور، 31.

92- احزاب ، 59.

93- این سخن از خلیفه دوم ، بحدی در بین دانشمندان مشهور است که برخی مثل ابوہلال عسکری آن را از مسلمات شمرده اند؛ چنان که سیوطی آن را در تاریخ الخلفاء، صفحه 137 ذکر کرده است .

94- اصول کافی ، جلد پنجم ، صفحه 488.

95- همان ؛ آیه مورد استناد امام علیه السلام ، آیه 29 از سوره نساء است .

96- همان ، صفحه 449.

97- اصول کافی ، جلد پنجم ، صفحه 449، رقم 4.

98- همان ، رقم 5.

99- همان ، رقم ، 6.

100- نساء، 29.

101- نساء، 4.

102- مائده ، 5.

103- احزاب ، 50.

104- در این باره سخن شهید بزرگوار استاد مطهری را به یاد می آوریم که گفت : این قبیل افراد، اگر چه به کمالاتی روحی می رسند، به دلیل وارد نشدن در مدرسه تکامل بخش خانواده ، از کمالات دیگری محرومند و یک نوع خامی و نپختگی دامنگیر آنهاست .

105- اینها نظرهای غزلی است . البته اگر پیامبری زنی مناسب برای خود نیابد یا ببیند که تاءمین معیشت از راه حلال ممکن نیست ، قطعاً ازدواج نمی کند. اما اینکه گفته شود: عیسی اگر ازدواج می کرد، اشتغالات خانواده او را از یاد خدا بازمی داشت ، یا نمی توانست میان انجام وظایف همسری و خلوت عبادت جمع کند، دور از انصاف است .

پیامبران انسانهایی کامل هستند و اگر چه بین خود آنها هم تفاوتهایی از لحاظ درجات کمال هست ، ولی مسلماً مقام آنها از انسانهای معمولی به مراتب ، بالاتر است . این بندگان برگزیده خدا قویتر و بالاتر از اینند که زن و فرزند، آنها را از یاد خدا بازدارد و از لذت خلوت برای عبادت محروم سازد.

ما قبلاً هم در مورد حضرت عیسی عَلَيْهِ السَّلَام و نیز در مورد پسرخاله اش ، حضرت یحیی عَلَيْهِ السَّلَام گفته ایم که : اینها به علت مبارزات وسیعی که با کفر و شرک و ظلم و انحرافات مردم زمان خود داشتند، فرصتی برای ازدواج پیدا نکردند و اگر فرصت پیدا می کردند، هم ازدواج می کردند و هم ازدواج ، آنها را از یاد خدا باز نمی داشت .

در خاطر داشته باشیم که عیسی برای انجام رسالت خود همیشه در گذشت و گذار بود و حواریونی که او را همراهی می کردند دوازده تن بودند که یکی از آنها هم خیانت کرد. در این صورت عیسی چگونه می توانست ازدواج کند؟

یحیی عَلَيْهِ السَّلَام هم در سن جوانی به دست طاغوت زمان خود به شهادت رسید و فرصت ازدواج پیدا نکرد.

106- کافی ، ج 6، ص 81.

107- همان ، ص 281.

108- اصول کافی ، ج 6، ص 282.

109- تحریرالوسیله ، ج 1، ص 497.

110- نساء، 19.

111- نساء، 21.

112- نباء، 36.

113- اعراف ، 189.

114- قلم ، 13.

115- نساء، 119.

116- یوسف ، 25.

117- بالعدل قامت السموات و الارض . - و

118- حجرات ، 12.

119- اعراف ، 32.

120- تحریم ، 6.

121- اسراء، 64.

122- با توجه به اینکه در لسان قرآن و احادیث ، مقصود از کتاب به طور مطلق قرآن است ، این معنی دقیقتر به نظر می رسد.

123- صاحب وافی علیه الرحمه در شرح حدیث فوق می گوید: مقصود این است که باید در عنفوان جوانی و حتی از اولین روزهای ادراک ، به فرزندان خود احادیثی بیاموزید که آنها را به شناخت امامان علیهم السلام و مذهب تشیع ، هدایت کند و به مخالفان و گمراه کنندگان فرصت ندهید که آنها را به گمراهی بکشانند که بازگرداندن آنها ناممکن شود. مرجئه از «ارجاء» به معنی تاء خیر است . زیرا آنها علی علیه السلام را مؤخر می داشتند. گاهی هم مرجئه در مقابل وعیدیه به کار می رود، یعنی کسانی که بر خلاف وعیدیه ، تبشیرها و اندازهای قرآن و پیامبر را در برابر اعمال نیک و بد قبول ندارند و می گویند: در آخر، در مورد سرنوشت افراد نیک و بد، خود خدا هر چه خواست اراده می کند، در اینجا معنی اول مراد است .

124- اعراف ، 180.

125- نساء، 34.

126- بقره ، 229.

127- بقره ، 229.

128- این مطلب مطابق متن محجه البضاء است . لکن در تحریر الوسیله امام خمینی چنین آمده است : جایز است فدیة به هر مالی ، اعم از اینکه دین باشد یا عین یا منفعت ، کم یا زیاد، گرچه زاید بر مهر المسمی باشد.

129- طلاق ، 3.

130- نور، 32.

131- نساء، 130.

فهرست مطالب

2	پیش گفتار
4	آوای دلنشین توبه
15	مصلحت کودک
24	قصه های پرغصه
39	اظهار لطف
42	در دام اعتیاد
47	در آستان بهار طبیعت
63	سرمشقی برای خانواده ها
71	توحید در قرآن
73	نماز
75	اخلاق جنسی
84	راه و رسم و شیوه زندگی
96	اقسام زیبایی
105	زیبایی عقلی
109	ازدواج و زیبایی پرستی
119	خرج تدبیر
122	غم و شادی بچه ها
125	اداره خانه
129	آفات و تنگناهای زناشویی
131	عجز از تحصیل حلال

133.....	نامه ای از آمریکا
140.....	بازماندن از یاد خدا
141.....	جمع بندی و استنتاج
150.....	متعه واسطه میان تشکیل خانواده و مجرد
162.....	حفظ شکوه و ابهت
164.....	قوام و دوام زندگی
165.....	میانه روی در نفقه
167.....	عدالت در بین زنان
169.....	علاج نشوز
170.....	آداب آمیزش
170.....	ورزشهای رزمی
172.....	زندگی سالم انسانها
173.....	مبارزه با خطرها
178.....	شروط طلاق
180.....	پاورقی
187.....	فهرست مطالب